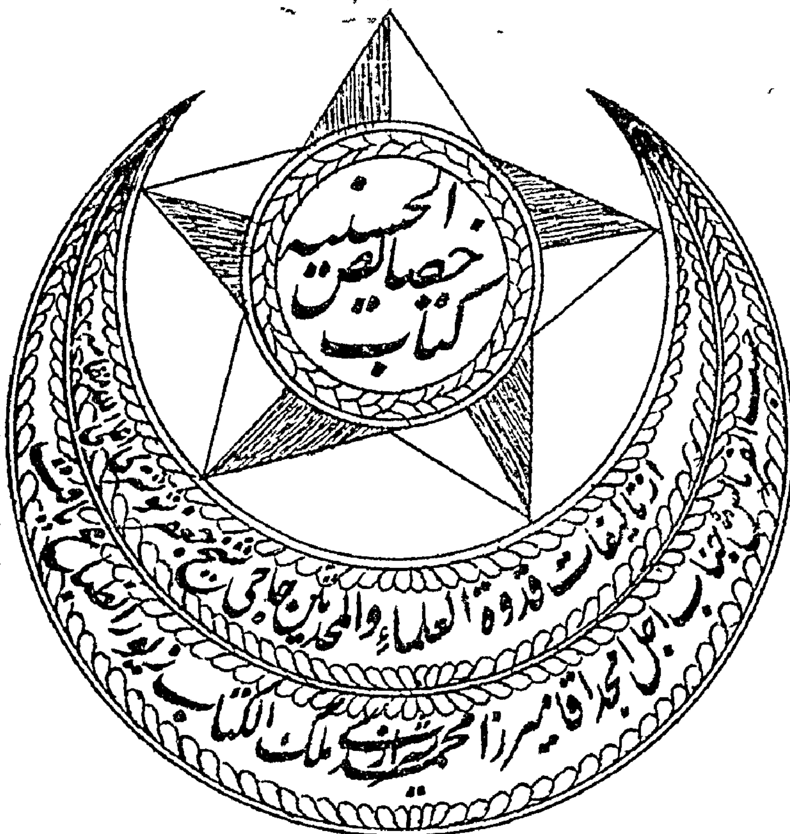
نیزه خبر دهد از سرش و خنجر از حنجرش و شمشیر از زخمهای پیکرش و زنجیر از بیمارش
و ریسمان از اطفال زارش اسب از ذو الجناحش و ناقه از اسیران بی جناحش مرغان
قاصدان خبر شهادتش و وحشیان نوحه گر بحالتش باران نشانه تیرهای عدوان
و رعد صدای سینه زدن زنان برق اشاره باتش زدن خیام و هاله حکایت غبار
نشسته بر آنها و تمام قوس قزح کمانهای قوم لئام و تگرگ عبارت از سنگهای
و شفق حکایت رنگها کوبها نشانه خیمگاه و گلزار اشاره بقتلگاه جنگلها چون نیزهای
دشمنان و دریاها حکایت آن بیابان کشتیها اشاره بان کشتی نجات که از
طوفان حوادث شکسته و دجلهها دلسوخته آن لبان که از شدت تشنگی خسته
انگشت اشاره بجدل ابن سلیم و دست ایما بجمال لئیم سر شاکی از شمر مشوم
و قلب حاکی از تیر مسموم و سینه سوخته آن سینه پامال اسبان و دندان
کوبان آن دندان منکوب بخیزران و تمام بدن مرآت آن بدن عریان آه چه
گویم ای دریغ از پیکر عریان امام پیکر در خاک و خون غلطان او سر بر روی نی
نیزه همچون آفتاب آفتاب از روی او شد در حجاب آفتابی گرد او تیر و سنان
چون شعاع آفتاب آسمان محشری آمد ز قتلش جلوه گر آفتابش نیزه بالای
سر گر بگویم آفتاب است انتخاب کی بود صد پاره جسم آفتاب یا بگویم
ماه تابان کی قمر زخمها دارد ز انجم بیشتر نیست مهر و مه ولی از یک
نگاه نور بخشد هر زمان بر مهر و ماه نور العینین و ضیاء النیرین الشهید المظلوم
ابی عبد الله الحسین ع و علی آبائه الطاهرین و ابنائه المنتجبین و لعنة بی حساب بر
دشمنان خاندان نبوت و کشنده گان اهل بیت عصمت و طهارت ابد
الآبدین و دهر الداهرین اما بعد چنین گوید بنده جانی فانی و غریق بحار
آمال و امانی محمد حسین ابن محمد علی الحسینی المرعشی الشهرستانی عفی الله عنهما
که حقیر سراپا تقصیر از ابتدای عمر هفت ساله گی رسیدم تا کنون سنین آن بپنجاه
رسیده همواره مشغول تحصیل علوم بوده و هیچ وقت از این مرحله نیاسوده

از هر سفرهٔ توشهٔ گزیده و از هر خرمنی خوشهٔ چیده و در هر فنی از فنون تصنیفی و تالیفی
نموده‌ام از صرف و نحو و منطق و بیان و کلام و حکمت الهی و ریاضی و اصول و فقه و
رجال و حدیث و تفسیر و دعوات و غیر آن و چون تاملی نمودم دیدم که اصل مطلب
از من فوت شده چیزی در مراثی امام شهید بقالب تالیف نریخته‌ام و این خیال
در اثناء سفر زیارت حضرت امام ثامن ع عارض گردیده هنگام مراجعت از آن
ارض اقدس بطهران و توقف در ایام زمستان و اسباب و کتبی که موجب تیسر
تالیف تازه باشد میسر نبود لهذا بخاطر قاصر رسید که کتاب خصایص الحسین
را که در این باب اجل و انفع کتب مراثی است ترجمه فارسی نمایم تا موجب
عموم انتفاع خلق از عوام و خواص گردد و شاید در اثناء ترجمه شرحی و نکتهٔ مزید
بر آن گردد که سبب تکمیل فائدهٔ آن باشد و باین وسیله اسم خود را در دفتر
ذاکران آن سرور داخل کرده باشم و بوسایل
شریفه آن جناب فایز گردم والله ولی
و هو حسبی و نعم الوکیل و نامیدم
آنرا ان دمع العین علی خصایص
الحسین ع و بالله استعین
فانه خیر معین

فهرست کتاب دمع العین علی خصائص الحسین از ابتدا تا انتها

قد تمت بالخیر والتوفیق


کتاب خصائص الحسینیه
از تألیفات قدوة العلماء والمحدثین حاجی شیخ جعفر
جناب اجل امجد آقا میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مخصوص ذات الله است و درود بی منتهی برگزیده گان آن درگاه خصوصا رسول
اکرم و اشرف اولاد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین آنجناب که شافع
[illegible] و شفعای قیامت صلوات الله علیهم ما دامت السموات العلی و الارضون السفلی
اما بعد چنین گوید بنده حقیر جعفر ابن الحسین الششتری عفی الله عنهما که چون دید
پیری رسید و ایام جوانی گذشت اساس بدن را از هر طرف شکست آمده و عمر از
شصت گذشته نه از آن حاصلی دیده و نه ثمری چیده و نه فایده برده عنقریب است
که [illegible] بقیه نیز بر این وتیره خواهد گذشت پس با نفس گناهکار غافل خطاب نمودم که
وای بر تو تا کی غافلی بهار جوانی بخریف نامهربان مبدل شده و هنگام زراعت و کشت
تخمی نکاشتی و حاصلی بر نداشتی پس این دو روزه را دریاب و خرمنها را بغفلت
تلف نمودی پس در کشتن این دو خوشه شتاب سرمایه عمر را بباد دادی قدر این جزئی
متاع را بدان چون نفس غافل را پنبه در گوش بود باین صدا بهوش نیامد ناچار
بصدای بلند آواز اندا کردم ای مسافر بی زاد و راحله باز خواهی از قافله [illegible]
کاشته که هنگام درو نزدیک است وای تاجر غرور زمانه و ظالم بر خویش و بیگانه

آن مرغ که صیاد مرگت در کمین و هزار بلایت هم‌نشین است سعادت معاد و هدایت در مرصاد است باز این ندا در آن خفته اثری نبخشید پس نزدیک رفته او را حرکت دادم که هان بیدار شو که گردنه سخت است و پای برهنه و پیاده و باید عبور نمائی چه وقت خواب است منازل مخوفه در پیش داری با دست خالی کارت خراب است اندکی حرکت کن و تعجیل نما تا کی بطالت و کسالت چشم بگشا و نظر کن که روزی در پیش داری تاریک و راهی باریک گوش خود بگشا و کلام امیر المؤمنین را بشنو که میفرماید ای پیر محاسن سفید چگونه خواهی بود وقتی که طوقهای آتش با استخوان گردنت چسبد و غل جامعه گوشت بازویت را خورد باز دیدم نفس از این همه صیحه و ندا حرکت ننیاید پس مرا گمان شد که مرده است بحال او گریان و نالان شدم و بر فقد عمر عزیز تو حسرت گشتم و گفتم ملت در معاصی شد همه عمرت تباه قامتت خم گشت از بار گناه موی تو در روسیاهی شد سفید یعنی از رو قاصد مرگت رسید پس اندکی نفس کشید که مرا امیدی به نجات او شد پس بنرمی گفتم آخر بر خود رحم کن و بفریاد خود برس در این نفس آخر توشه بردار و فرصت غنیمت شمار پیش از آنکه اجل بسر آید و مرگ در آید و باب توبه مسدود گردد آیا این همه کتابهای آسمانی و انبیاء مرسلین که آمدند و همه تو را از این راه ترسانیدند تو را کفایت نمی‌کند آیا گمان داری که این آسمان و زمین و مابینها از مخلوقات همه بعبث خلق شده باشند و دار جزائی و انتقامی نباشد از کجا چنین یقین از برای تو حاصل است و خاطرت جمع است که تو از اهل نجات خواهی بود چون نفس شوم این سخن سخت را شنید اندکی از جای خود جنبید و قدری ملتفت گردید پس از برای تقویت تحریک او بسوی طالب کمال و خلاص از وبال اسباب خوف و رجا که بمنزله دو بال اند بیاد او آوردم تا باین تفصیل اول سبب خوف آنست که دیدم مدار قبول اعمال و نجات از اهوال تمامی بر ایمانست و از آن در خود هیچ اثری نیافتم نه از کاملش و نه از ناقص بلکه از ادنی درجه آن که عبارتست از این که شخص هرگز گناهی کند بد حال شود فضلا از اعلی درجه آن که شخص در حال ذکر خدا از شوق مشرف بر موت گردد و ندیدم در خود از اجزاء

ایمان که تقسیم شود بر قلب و اعضاء نه بر قلب که موجب سکون و اطمینان است و نه بر
اعضاء که حرکت بر طبق مراد الهی باشد حتی آنکه خوف دارم از فقد ذره ای که باعث
نجات از خلود نار باشد و نظر نمودم از در اخلاق حمیده که از آثار ایمان است اضداد
در خود یافتم و در اعمال صالحه آن قدر شرایط از برای قبول آن است که خود را موفق
تحصیل آنها ندیده ام در تمام عمر پس شدت خوف نزدیک شد که یاس و قنوط مرا
دست دهد پس تدارک آن نمودم بحالت دوم از برای رجا پس نظر کردم بسوی فضای
الهی و دیدم خود را از امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیعه علی
و دوست اهل بیت که ایشانند راه قویم و صراط مستقیم و پناه خلایق و کشتی نجات
و شفیع عرصات پس امیدوار برحمت الهی گشتم باز بحالت سوم داخل شدم که آیا
نبی و شیعه وصی را علامتی است ترا کدام اقتدا بنبی و متابعت بعلی بود و دوستی
را آثار است کدام اثر از تو بروز نمود چون از آثار تشیع و ولاء در خود ندیدم باز از
خوف بر خود لرزیدم و از ترس و فزع در مهلکه یاس و قنوط بحالت چهارم پناه
بردم و بنظر دقت بسوی وسایل الهی نظر نمودم دیدم وسایل که متعلق بحضرت
الشهداء است بیشتر و آسان تر و اکمل و اشرف است و شرایطش کمتر و نفعش اتم
است و اعم است در این باب آنجناب را خصوصیتی است که در باقی وسایل نیست
هر چند همه از یک نورند و آن خصوصیت آن است که آنجناب بالخصوص باب است
از ابواب بهشت و کشتی نجات و چراغ هدایت هر چند آباء عظام و ابناء کرام
او نیز ابواب جنان و کشتیهای نجاتند لکن باب آنحضرت وسیع تر و کشتی او با
نزدیکتر و استضائه بنور او سهل تر است همه ایشان پناه خلقند لکن پناه آنجناب
آسان تر و دایره او وسیع تر است پس نفس را خطاب نمودم که هان داخل این
درگاه شو تا ایمن شوی و باین کشتی درای تا بساحل برسی و باین نور نظر نما تا راه را
بیابی باز این عزم را جزم نمودم که چون درست ملاحظه نمودم علامات ایمان را در این
منهاج یافتم و بایمان خود امیدوار گشتم بچند جهت یکی آنکه آن آنحضرت ماثور است که

نم گشته گریه ذکر نمی شوم در نزد مؤمنی مگر اینکه گریان می شود و مغموم می گردد و این صفت در تمام
انبیا بود و من در خود این حالت را یافتم پس امیدوار بایمان خود شدم که لااقل این
زه که منجر از غلو داشت خواهم داشت دوم اینکه یافتم خود را که در ایام عاشورا بی اختیار محزون
و مهموم می شوم و این از صفات ائمه طاهرین بود پس امیدوار شدم که اثری از ولایت
ایشان در خود یافتم چنانکه فرموده اند بمقتضای بعضی از روایات که شیعه ما از فاضل طینت
ما آفریده شدند و بنور ولایت ما خمیر گشتند پس مصیبت ما مصیبت ایشان است در اخبار
بسیار وارد است که ائمه هدی در ایام محرم همه محزون و مهموم می شدند و حضرت صادق
سی خندان ندید در این ایام و حضرت رضا علیه السلام در تمام عشره عاشورا محزون و پریشان
دند و در مجلس عزا می نشستند و عیال خود را در پشت پرده می نشانیدند پس اگر کسی بر
ایشان وارد می شد و از اهل مرثیه بود امر می فرمودند که مرثیه بخوانند چنانچه در قصه
دعبل خزاعی معروف است و الا خود مباشر ذکر مصائب می شدند چنانچه در روایت
ریان ابن شبیب مذکور است که داخل شد بر آنجناب روز اول محرم پس فرمود
برای پسر شبیب هرگاه گریه خواستی کرد بر چیزی پس گریه کن بر حسین علیه السلام
او را ذبح نمودند مانند ذبح نمودن گوسفند و کشته شد با او هیجده نفر از اهل بیت
همچنین بود شیوه باقی ائمه پس ظاهر می شود که انکسار قلب در اول محرم از علامات
علاقه با ایشان است و بتفاوت آن مختلف می شود مراتب ایمان و بعدم آن با عروض
خلاف آن استدلال توان نمود بر سلب ایمان و دشمنی ایشان چنانچه متداول است
در بعضی از بلاد مخالفین که این ایام را ایام سرور و تنزه خود قرار می دهند خذلهم الله
اخزاهم فی الدارین سیم اینکه یافتم خود را مهموم هنگام ورود بزمین کربلا و مشاهده آن
ین محنت و بلا و این صفت از صفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و همچنین
لت حضرت زینب کبری است بمقتضای روایات وارده و ایضا یافتم خود را دل
شکسته در هنگام ملاحظه قبر آن جناب و قبر فرزند ارجمندش که در پایین پای آن
مزور است و آن از علامات ایمان است چنانچه در بعضی از روایات ملحوظ

است چهارم آنکه یافتم چشم خود را اشک ریز در وقت استشمام تربت طاهره آنحضرت و
این از صفات خود آنحضرت و جدا طهرش بود چنانچه بیان بعضی از این ثمرات خواهد آمد
انشاء الله در طی مقاصد کتاب دیگر آنکه هر چند اعمال صالحه را از نماز و روزه و غیرها در نفس خود
بجهة عدم اجتماع شرایط قبول مسلوب یافتم ولیکن دیدم که گریه بر انجناب حقیقت
گریه است و همچنین گریانیدن و لااقل تباکی که کرده ام یقیناً صحت سلب ندارد پس
داخل حدیث من بکی او ابکی او تباکی وجبت له الجنة خواهم بود پس امیدم محکم و قلبم
مطمئن گردید باز بحالة پنجم منتقل شدم که گیرم جزئی از ایمان در خود یافتی و از خلود نیران خلاص یافتی
آیا با عذاب برزخ و قبر و صدمات حشر و نشر چه خواهی کرد ترا که طاقت صدمات ضعیفه
دنیویه نیست و مکاره آن را تامل نداری بلکه از دوام نعمت ملول شوی چگونه تحمل آن صدمات
توانی نمود بلکه شاید این جزء ضعیف از ایمان بادنی صدمه از عروض بلاء و صدمات و
وساوس شیطان زایل شود آنوقت چه خواهی کرد پس خوف و اضطرابی بر دلم
غلبه نمود و بحالت ششم منتقل گشتم و ملاحظه نمودم که در بیان وسایل حسینیه چنین
چیزی هست که سبب قوت ایمان و ثبات آن تواند بود و آن زیارت آنحضرت است
که بمقتضای اخبار مانند زیارت خداوند است در عرش و آن کنایه است از کمال
قرب الهی که مخصوص مؤمنین کامل است نه کسانی که ایمانشان ثابت نباشد و بعد از
هدایت کافر شوند پس معلوم می شود که زیارت آنحضرت از اسباب کمال ایمان
است و همچنین اخباری که وارد شده است در اینکه زائر چون اراده مراجعت نماید
ملکی نزد او آید و گوید پروردگار سلامت میرساند و می گوید عمل را از سر گیر که گناهان
گذشته ات آمرزیده شد پس چون خداوند بر او سلام برساند لابد او را از کفر و
نفاق حفظ نماید پس قلبم مطمئن و دلم ساکن گردید باز حالت هفتم مرا خوف انداخت
که نهایت آنکه اینها که ذکر نمودی اعمال حسنه هستند شاید گناهان تو سبب حبط حسنات
شوند باز مضطرب شدم و بحالت هشتم التجا بردم که حبط در عمل خود عامل است و در
وسایل حسینیه عملی هست که برای او نوشته میشود و حال آنکه از اعمال او نیست تا آنکه حبط شود چنانچه در فصل

زیارت آن جناب وارد شده از برای زائر یک حج یا بیشتر از حجهای پیغمبر خدا و معلوم
است که حج پیغمبر عمل خود زائر نیست تا حبط شود و عمل آن سرور البته مقبول خواهد بود و از
عجائب آن روایات روایتی است که از حضرت صادق ع ماثور است که فرمودند روزی
جناب حسین ع در دامان پیغمبر بود آن سرور با او ملاطفت می فرمود عایشه عرض کرد
چه قدر تو را از این طفل خوش می آید فرمود چگونه او را دوست ندارم که میوه دل و نور
چشم من است و بدرستیکه امت من او را خواهند کشت پس هر کس او را زیارت نماید
بعد از وفاتش بنویسد خداوند از برای او یک حج از حجهای من عرض کرد یک حج از حجهای
تو فرمودند بلی بلکه دو حج از حجهای من عرض کرد دو حج از حجهای تو فرمودند بلی بلکه چهار
حج از حجهای من و همچنین او تعجب می نمود و حضرت زیاد می فرمود تا رسید بنود حج و عمره
رسول خدا پس امیدوارم شدم باز بحالت نهم افتادم و ترسیدم از اینکه حقوق
الناس عمل را ببرد چنانچه وارد شده است که شخصی را در محشر بیاورند که اعمال
او نور دهد صحرای قیامت را پس اهل مظالم آن اعمال را ببرند و گناهان خود را بر او
بار کنند و او را با آتش برند پس باز خوف غلبه نمود و ملتجی بحالت دهم گشتم که ملاحظه
نمودم دیدم که وارد شده است در ثواب گریه بر آن حضرت اینکه حدی و نهایتی از
برای ثواب آن نیست پس امیدوار شدم که هر چه را ارباب مظالم ببرند
باز تمام نخواهد شد باز منتقل بحالت یازدهم شدم و دیدم که بمقتضای اخبار بسیار شرط
قبول اعمال قبول نماز است پس با خود گفتم شاید نمازهای تو مقبول نشده باشد
و چون او را رد نمایند اعمال تو رد خواهد شد پس امر بر من مشکل شد و نزدیک شد که
نا امید شوم ناگاه بحالت دوازدهم منتقل گشتم و بآن ختم شد احتمالات متعارضه و امید
من بآن محکم شد زیرا که وجه امن و اطمینانی در من رسید و آن این بود که ملاحظه
نمودم خواص عجیبی را از برای وسائل حسینی است یکی آنکه ثواب این وسایل اضعاف
نوافل است وارد شده است مؤثرند در قبول فرائض پس چگونه این وسایل مؤثر
نباشند دیگر آنکه شرایط قبول و حبط و رد اعمال و عبادات است که از شخص عاقل قصداً

وقصد قربت و رحمت واقع شود و در این وسایل عملی هست که آثار بر آن مترتب است
هرچند بدون اختیار و قصد واقع شود و آن رقت است بر مصائب آن جناب و گریه
بر آن حضرت که گاهی با قصد و تامل و نیت قربت واقع می شود و آن داخل اعمال صالح
و قابل قبول وارد است و گاهی بدون اختیار حاصل می شود که هرگاه شخص ورود
این مصائب جان گداز را بشنود بدون اینکه صاحبش را بشناسد که امام بوده
یا از مسلمانان بود اگر گمان کند که از مخالفان است باز رقت بر او مستولی می شود
و بی اختیار اشک میریزد چگونه شخص رقت نکند هرگاه بشنود که طفل شخصی از شدت
عطش در پیش چشمش جان دهد یا او را بر روی سینه پدر شهید کنند و او نظر
نماید یا چون بچه او آب طلبد تیر بر حلقومش زنند یا اینکه جسد کسی را بعد از کشتن پای
مال سم ستوران نمایند و سر او را با چوب و تازیانه بزنند و بر درخت بیاویزند یا سر
او را بعد از صد سال نبش کنند لابد هر قسی القلبی از استماع این امور متغیر الحال می
شود و رقت می کند و این باعث رحمت الهی می شود چنانکه وارد است که چون حضرت
یونس در شکم ماهی بر قارون عبور نمود که او را فرو می بردند و صدای یونس را شنید
از او سؤال نمود از احوال موسی و هرون و کلیم و آل عمران یونس خبر داد
بموت ایشان قارون گفت وا اسفا علی آل عمران پس مشمول رحمت شد و عذاب
خسف از او مرتفع گردید در دنیا پس چگونه من امیدوار نباشم با اینکه همیشه متاسفم
بر آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین دیگر آنکه مؤثرات کلیه هرگاه
مانع از تاثیر آنها برسد غالبا منع از تمام تاثیر نمی کند بلکه جزئی اثر آن باقی خواهد ماند
پس هرگاه اعمال سیئه من مانع از تاثیر تام وسایل حسینیه شود لامحاله جزئی
اثری خواهد ماند و من با آن قناعت میکنم مثلا در شان زائرین آنجناب وارد است
که شفاعت ایشان را قبول می کنند در حق ده نفر یا صد نفر یا میگویند هر کس را بخواهی
دستش را بگیر و داخل بهشت نما و من چون می بینم خود را که درهای جهنم برروی من باز است
بلکه الان بر من محیط است با غلها و زنجیرها بلکه علائم خلود را بر خود مشاهده می نمایم پس

طح

طمع ندارم که از جمله شفیعان محشر باشم بلکه قانعم باینکه یکی دستم را بگیرد و از شدائد قیامت نجات
دهد یا اینکه بعد از مدتی از جهنم خلاص نماید که مخلد نمانم و ایضا وارد است که زوار آن جناب
در عرش با خداوند مکالمه می نمایند و من چون لایق این مقام نیستم قانعم که یک ملک از ملائکه
رحمت با من سخن گوید و ایضا وارد است که زائر آن جناب سقایت کوثر نماید و من
چون شایسته آن نیستم بلکه در معرض آنم که در جهنم با اهل بهشت بگویم قدری آب بمن دهید پس
ممنونم که یکی از ساقیان کوثر مرا آب دهد و ایضا وارد است که زائر حضرت با جناب پیغمبر
هم سفره خواهد شد در بهشت و چون شایسته این مقام نیستم قانعم که از خوردن زقوم خلاص
شوم و لابد از آثار این موثرات عظیم این مقدار باقی خواهند ماند انشاء الله دیگر آنکه ممکن است
که وسایل آن جناب در یک زمان بجهة شخص جمع شود از درجه ادنی که تباکی است تا درجه
اعلی که کشته شدن پیش روی انجناب است و بحصول آنها بجهة شخص حصول جمیع عبادات شود در
زمان واحد مثلا هرگاه مجلسی منعقد شود و ذکر شود در آن مصائب آن سرور و حاصل شود
بجهة شخص ابکاء و بکاء و تباکی و حزن و هم و رقت و توجه قلب بسوی آن حضرت بصلوات
و سلام با اشعار قلب بجلالت و بزرگواری او و معرفت بحق او و تصور حالات او و عروض
گریه و جزع بجهة آن و آرزو کردن یاری او و شهادت در رکاب انجناب البته فائز شود
ثواب جمیع وسایل عبادات که گرد و است خدا را بجمیع عبادات حتی شهادت در
پیش روی آن سرور چنانچه خواهد آمد اخباری که دلالت بر آن دارد و چنین مجلسی
دارا است صفات مشاهد شریفه را و آن چهارده صفت است اول آنکه مصلای خداوند
است یعنی محل صلوات او است بر اهلش دوم آنکه ملائکه در آن حاضر می شوند سیم
آنکه شخص بدعای پیغمبر خدا و ائمه هدی فائز شود چهارم آنکه منظور نظر بهجت اثر جناب
سید الشهداء گردد پنجم آنکه آنحضرت با ایشان مخاطبه و مکالمه نماید ششم چنین مجلسی
محبوب جناب صادق علیه السلام است هفتم مانند عرفات است هشتم مانند مشعر
الحرام است نهم مانند حطیم است دهم مطاف بیت الله است یازدهم قبر حسین است
دوازدهم خاموش کنند آتشها است سیزدهم منبع آب حیات است چهاردهم تالی مجالس

ابتدای خلقت آنحضرت و تفصیل این مطالب انشاء الله بیاید و چون این امر را تصور نمائی پس چگونه
امکان می‌کنی که نا امید شوی از این همه مشاهد با این حالات شریفه و عبادات لطیفه و
احتیاج به صفات به تواتر برکات پس اگر موانع بمانع باشد با آن قلیلی اثری خواهد ماند و بهمان
مراکاتی است قلیلی که لا یقال له قلیل و چون این مطلب مرا یقین گردید فخاطبه بالنفس
را کوتاه نمیدیدم و با امیدواری بسیار دست توسل بدامان حسین ع زدم و بجهة استحکام آن
شروع در تالیف این کتاب نمودم که مشتمل است بر بیان خصایص آنجناب که بآن
ممتاز است از تمام مخلوقات حتی از انبیاء و ائمه علیهم السلام و نامیدم آنرا خصایص
الحسینیة و مزایا المظلوم امید از فضل پروردگار آنکه آنرا ذخیرهٔ قبر و نشور و مایهٔ امن و سرور
و اسباب لقای ذکر موفور قرار دهد و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و مرتب
ساختم آنرا بر یک مقدمه و چندین مقصد که آن معنون است اما مقدمه پس مشتمل
است بر فهرست مطالب کتاب اجمالا که در دوازده عنوان مبین خواهد شد و آن چنین است

عنوان اول

عنوان اول در ذکر خصوصیات آنجناب است در عوالم وجود و محال شهود از اول
خلقت تا آخر روز نهایت و در آن هفت مقصد است مقصد اول در خصایص آن سرور
در ابتدای خلقت نور شریفش مقصد دوم در خصایص آنحضرت باعتبار انتقالات آن نور
پاک در عوالم از عالم ذر و اشباح و انعکاس در ظهر آدم و انتقال آن بشجرهٔ بهشت و
بسوی دنیا و خصایص حمل او مقصد سوم در خصایص حال ولادت و ایام طفولیتش
مقصد چهارم در خصایص محل شهادتش مقصد پنجم در خصایص محل بعد از شهادتش

عنوان دوم

نسبت بروح و سر و جسد آن سرور مقصد ششم در خصایص محل تلبیتش مقصد هفتم
در خصایص محل ابتداء انقضاء و نشر عنوان دوم در خصوصیت صفات حمیده و اخلاق
پسندیده آنجناب و عبادات و طاعاتش در ایام عمر عنوان سوم در خصوصیت
صفات و اخلاق و عبادات که از آنجناب ظاهر شد روز عاشورا که از آن جمله است
جمع ما بین عبادات ظاهره و باطنه و مکارم اخلاق و جمع ما بین عباداتی که ممکن است
جمع آن و جمع ما بین عبادات و صفات حسنه که مانند جمع اضداد است و جمع

جمیع اقسام بلا و تحمل آن و شکر بر آن و جمع جمیع عبادات مخصوصی که مختص انجناب
بوده عنوان چهاردهم در بیان الطاف و احترامات خاصه الهی نسبت بانجناب و
در آن هشت قسم است اول در خصوصیت تعبیر آن الطاف خاصه الهیه نسبت بان
حضرت دوم در انچه باو عطا نموده است از آیات صفات خود سیوم در انچه باو داده
از کلام مجید و غیر ان از کلمات خود چهارم در انچه باو داده است از افضل مخلوقات که
خاتم است پنجم در انچه باو داده است از اعظم مخلوقات که عرش است ششم در انچه
باو داده است از احسن مخلوقات که بهشت است هفتم در انچه باو داده است از
سایر مخلوقات فاضله هشتم در احترامات و تشریفاتی که از برای انحضرت است اول ان
وجودش تا انقضای عالم عنوان پنجم در بیان مظهر لطف خاص ربانی نسبت بان جناب
عنوان ششم در خصوصیاتی که متعلق است بخشوع نسبت بذکر انجناب و رقت و
گریه بر او عنوان هفتم در خصوصیات زیارت ان امام شهید عنوان هشتم
در خصوصیت انجناب که متعلق است بقران مجید عنوان نهم در خصوصیات او که متعلق
است به بیت الله الحرام و در آن چهار مقصد است اول انکه او خود بیت الله
است حقیقة دوم انکه انجناب تعظیم نمود کعبه را التعظیم خاصی پس خداوند از برای او
فضیلتی قرار داد مخصوص و صفاتی که شبیه است صفات او باتفاقی که بیانش
سبب گریه است سیم انکه ثواب زیارت او را موازنه و معادله ثواب حج و عمره قرار
داد بجهة انکه خاصه چهارم انکه او را قرار داد بیت الحرام و از برای او حجاجی قرار داد
بالخصوص پس از برای اصحابش حج خاصی است و از برای اهل بیتش حج مخصوصی
و از برای انبیاء و ملائکه حج مخصوصی نسبت بان عنوان دهم در خصایص آن سرور
نسبت بملائکه عنوان یازدهم در خصایص آن حضرت نسبت بانبیاء عظام و در ان
چند مقصد و ابواب است که هر بابی مخصوص است به نبی از انبیاء باب آدم ع باب
نوح ع باب ادریس ع باب ابرهیم ع باب اسمعیل ع باب یعقوب ع باب یوسف ع
باب صالح ع باب هود ع باب شعیب ع باب ایوب ع باب زکریا ع باب یحیی ع

باب اسمعیل ع صادق الوعد باب موسی ع باب داود ع باب سلیمان ع باب عیسی ع عنوان
دوازدهم در آنچه متعلق است بحضرت خاتم الانبیاء ص از آنحضرت و این عنوان ختام
کلام است خداوند ختام را خیر قرار دهد عنوان اول در بیان محال وجود آن سرور
از ابتدای وجود تا انقضاء روز جزا و در آن چند مقصد است مقصد اول بدانکه حکما
اختلاف کرده اند در اینکه اول چیزی که صادر شد از صنع واجب تعالی چه بود و همچنین
متکلمین و اهل ملل نیز اختلاف نموده اند در آن و اخبار نیز مختلف است پس اکثر حکما رفته اند
باینکه اول مخلوقات عقل اولست و آن جوهری است بسیط مفارق ماده در ذات و
فعل پس چون واحد است می تواند که از واحد صادر شود و چون در او سه جهت حاصل است
یکی وجود نظر بعلت دوم وجوب بالغیر سیم امکان بالذات پس باعتبار وجودش
سبب شد از برای وجود عقل دوم و باعتبار وجوبش از برای وجود نفس فلک
اعلی و باعتبار امکانش از برای جسم آن فلک عقل اول را اند بر عقل دوم همچنین
بترتیب ده عقل و نه فلک موجود شدند و چون عقل عاشر از مبدء دور است ایجاد
عقل دیگر را توسط نتواند نمود پس واسطه وجود هیولائی عناصر است و کذا القاء صور
بر آن هیولی بسبب اعداد حرکات دوریه افلاک مترجم گوید عبارت کتاب در این مقام
خالی از سهو نبود و ما آنچه بیان واقع این مذهب بود بیان نمودیم انتهی و تالیس ملطی
که یکی از حکما است رفته است باینکه اول مخلوقات آب است و مذهب بلیناس حکیم
آن است که اول مخلوقات کلمه خدا است و بعد از آن فعل و حرکت و حرارت و غیر
از اینها از مذاهب نیز هست ولی آنچه از اخبار صحیحه بسیار مستفاد می شود آن است
که اول مخلوقات نور شریف حضرت پیغمبر ص است و عقل نیز بر این دلالت دارد
نظر باشرفیت آنحضرت و احبیت او و کثرت اعتنای خدا بشان او و در بعض اخبار آمده
که اول مخلوقات نور آن سرور و نور ائمه هدی است و بهر تقدیر نتیجه آن است که
اول مخلوقات نور حسین ع است چون همه نور واحدند و نور واحدند چنانچه جدش فرمود
حسین منی و انا من حسین و در خبر دیگر انا من حسین و حسین منی که مقامش در بیان آمده است

نور آن جناب بالاتر است از حدیث اول و چون آنجناب اول مخلوقات است و همه خلق تابع
و طفیل وجود آن سرورند پس عجب نیست که جمیع مخلوقات بر آنجناب گریه کنند از انبیا
و ملائکه و افلاک و انس و جن و شیطان و بهشت و جهنم و جمادات و عناصر و معادن
و نباتات و حیوانات و آفتاب و ماه نه از این عالم تنها بلکه از جمیع عوالم که در بعضی
اخبار وارد است که خداوند خلق فرموده است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم و بکای
این عوالم نه تنها بعد از قتل آن سرور است بلکه پیش از تحقق آن بوده چنانچه در زیارت
سیم شعبان از حضرت حجة غائب عجل الله فرجه ماثور است بکته السماء و من فیها والارض
و من علیها و لما یطاها لابتیها یعنی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بر آنجناب گریه کردند و حال
اینکه هنوز قدم بعرصه دنیا ننهاده بود چون آنجناب در اول خلقت مظهر خشوع و خضوع بود
پس هر خضوع و انکساری که در عالم است از برای آن سرور است بلکه می گوئیم که آن خنجر
و شمشیر و سنان و تیر که بر بدن آن جناب میزدند ایضاً بر حال او گریه می نمودند بلکه قاتلین
و ناصبین هم بفطرة اصلیه بر حال آن سرور گریان بودند هر چند بصفات ظاهره تغییر
فطرة اصلیه داده بودند و مخلد در جهنم خواهند بود ولی باز چون غافل می شدند بگریه می افتادند
مانند کفاری که بقلب تصدیق دارند و بزبان انکار می کنند و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم
ظلماً و علواً مانند زنادقه و دهریه که چون غافل شوند از عناد و لجاج خود اقرار بتوحید می نمایند و هم
چنین دشمنان آن جناب در حال غفلت گریان می شدند بلکه گاهی عظم مصیبت بحدی
بود که در حال غلبه عداوت و اشتغال بقتل و جرح و نهب دا هم گریان می شدند چنانچه
ابن سعد ملعون در وقتی که امر بقتل آن حضرت نمود گریان شد و آن ملعونی که سلب
نمود گوشواره فاطمه دختر حضرت را گریه می نمود و یزید ملعون با آن شقاوت و قساوت
چون نظرش بر اسرای افتاد بر حالت ایشان رقت نمود و گفت قبیح باد پسر مرجانه
مقصد دوم در بیان خصوصیات نور آن سرور بعد از خلقت تا زمان ولادتش پس
می گوئیم خداوند جل جلاله متفرد بود بالذات و با او هیچ نبود پس ابتدا نمود بخلقت نور شریف
حضرت پیغمبر و مشتق نمود از نور او انوار علی و فاطمه و حسن و حسین را از برای این انوار

شریف محال متعدده وعوالم مختلفه قرار داد چنانچه از روایات ظاهر می شود که بعضی
پیش از خلق عرش وبعضی بعد از آن وقبل از خلق آدم وبعضی بعد از آن بوده وعوالم
آن گاهی عالم انوار است وگاهی اشباح نوریه وگاهی اظله وگاهی ذر آبست وگاهی نور
بهشتی وگاهی عمود نور وگاهی در ظهور آدم وگاهی در انگشتان او وگاهی در پیشانی او
وگاهی در پیشانی اجداد وجدات اطهار انجناب ومحل آن نور گاهی پیش روی عرش وگاهی
بالای عرش وگاهی زیر عرش وگاهی اطراف عرش وگاهی در جبهای دوازده گانه
وگاهی در دریاها وگاهی در سرادقات واز هر محلی مدتی معین است مثلا زمان وجود ایشان
قبل از خلق عرش چهار صد وبیست هزار سال است ومدت توقف ایشان در اطراف
عرش دوازده هزار پیش از خلق آدم وزمان بودن ایشان در زیر عرش دوازده هزار
سال پیش از خلق آدم وانیجا مقام تفصیل دادن این مطالب نیست مترجم گوید معرفت
تفاصیل این اسرار ومطالب را از ما نخواسته اند انچه وظیفه ماست تصدیق وتسلیم است
بر وجه اجمال وعلم بحقیقت آن نور ومراتبش ووظیفه اش در آن عوالم راجع بخود
ایشان است وتطبیقات که بعض از حکما وصوفیه با عقل خود کرده اند بر بانی درست ندارد و
خوض در آن موجب خطر است انتهی ومقصود در این مقام بیان خصوصیت نور جناب حسین
است از انوار ائمه در جمیع عوالم مذکوره پس می گوییم امتیاز این نور در عالم جمع اضافه
تشریفیه خاصه است که بنور اول دارد چنانچه فرمود حسین منی وانا من حسین ع ودر عالم
فرق امتیاز آن سبب حزن واندوه است چنانچه ظاهر می شود از قصه حضرت آدم که چون
انوار خمسه طاهره در انگشتان او اشراق نمود نور جناب حسین ع در ابهام قرار داشت
وچون نظر حضرت آدم بر ابهامش می افتاد مهموم ومحزون می شد واین اثر تا حال
باقی است که هر کس ضحک بر او غالب شود چون نظر با بهام نماید حزن بر او غالب می
شود واز قصه حضرت ابراهیم که چون اشباح خمسه را دید از ملاحظه اشبح انجناب محزون
گردید مثل اینکه از شنیدن نام شریفش محزون می شد بلکه چیزی که نسبت بآن داده
می شود از اسباب حزن است مانند میخی که جبرئیل بر کشتی نوح کوبید باسم انجناب نوری

از آن درخشید و رطوبتی مانند خون از او ظاهر گردید که موجب حزن حضرت نوح و نوحه او
گردید و ایضاً آن نور شریفه چون با صلاب طاهره و ارحام مطهره منتقل می شد از اثر
آن نوری در جبین حامل آن ظاهر می گردید چون خود از حاملین از آن نور نبودند و در جبین حضرت
زهراء در حمل حضرت حسن نوری علاوه ظاهر نشد چون حضرت فاطمه خودش نیز از آن
نور است ولی در حمل حضرت حسین نور خاصی در جبین زهراء ظاهر شد چنانچه حضرت پیغمبر
با آن خبر داد و والده ماجده اش فرمود که من چون بحسین حامله شدم در شب تار
احتیاج بچراغ نداشتم پس امتیازش آن است که بر نور غالب می شود و ایضاً بر نور
آفتاب نور او غلبه می نمود چنانچه از بعضی منقول است که حاضر بوده است در حال شهادت
آنسرور گفت نور جمال آنحضرت مرا از فکر کشتن او مشغول نمود با آنکه آفتاب در آنوقت
بلند بود و ایضاً چیزی حاجب نور شریف نبوده چنانچه همان شخص گفت که ندیدم کشته بخاک
و خون آغشته باشد نورانی تر از حسین پس خاک و خون حاجب آن نور پاک نبود و اما
مقصد سیم در بیان خصوصیت محل او بعد از ولادتش پس می گوئیم اول محل بعد از
تولد دستهای رسول خدا بوده چنانچه مروی است که حضرت در در حجره ایستاده بودند
منتظر ولادت آن جناب بودند پس چون متولد شد بهیئه سجده ندا کرد پیغمبر که خدا اسما
که پسر مرا بیاور عرض کرد که هنوز او را پاکیزه نکرده ایم فرمودند تو او را پاکیزه می کنی خدا او
را پاک و پاکیزه کرده پس آورد او را در حالتی که پیچیده بود او را در پارچه که از پشم
بود پس گرفت او را بدست خود و نظر فرمود باو و گریست و فرمود دشوار است بر من ای
اباعبدالله و بعد از آن گاهی بر دوش و گردن جبرئیل بود و گاهی بر دوش پیغمبر یا بر
سینه و پشت آن سرور و گاهی بر دست او هنگامی که بلند می فرمود او را که دهانش را
ببوسد و گاهی بلند می فرمود او را که بنشان اصحاب دهد و سفارشش او را نماید و گاهی
در حال سجود بر پشت آنحضرت سوار می شد و گاهی بر دست امیرالمؤمنین بود که آنحضرت
او را نگاه میداشت تا پیغمبر جمیع اعضای او را می بوسید و آخر محلش در دنیا در
سینه پیغمبر خدا بود در حال احتضار آن سرور او را می بوسید و می فرمود یزید را با

من چه کار است خدا او را مبارک نکند مقصد چهارم در بیان خصوصیت محل آن حضرت
بعد از شهادت و پیش از دفن اما خاصه حال شهادت پس آنست که هر پیغمبر یا امامی که شهید
می نمودند بکشتن یا بزهر دادن در خانه خود بوده یا در شهر یا در محراب یا در طشت و ابرانی
احدی از ایشان اتفاق نیفتاد که در صحرای قفر بر روی خاک شهید شوند چه قدر بزرگست مصیبت
تو ای آقا و اما بعد از شهادت پس جسد شریفش را باسمان پنجم بردند و باز بزمین کربلا بر
گردانیدند و در آنجا سه روز افتاده بود و سر مبارکش گاهی بر روی دستها و گاهی بر نیزها و
گاهی بر درخت آویزان و گاهی بر دهلیز خانه یزید ملعون و گاهی بر دروازه شام و گاهی در
طبق نزد ابن زیاد و گاهی در طشت نزد یزید و او را شهر بشهر گردانیدند از کربلا تا شام و بعضی
گفته اند که از شام تا مصر و از مصر تا مدینه یا از شام بکربلا یا از شام باسمان مترجم گوید
مصنف اعلی الله مقامه فراموش نموده یا جانه خانه شمر و تنور خانه خولی و دیر راهبان و
صندوق پاسبانان را لا حول و لا قوة الا بالله مقصد پنجم در خصوصیت محلش
در عالم برزخ در حدیث است که آن حضرت در یمین عرش است و نظر می نماید بمحل
شهادتش و بسوی زوارش و ایشان را می شناسد باسم خودشان و پدرشان و
بدرجات و مقاماتشان بهتر از شما عالم است و می بیند گریه کنندگان خود را و طلب
مغفرت می نماید از برای ایشان و از پدران خود سؤال می کند که ایشان نیز طلب
مغفرت نمایند و می گوید ای گریه کننده اگر بدانی که خداوند از برای تو چه مهیا نموده البته
خوشحال تر بیشتر از جزع خواهد بود مقصد ششم در خصوصیت محل آنجناب در روز محشر و
موقف اکبر در روایات بسیار است که آنجناب را مجلس خاصی است در زیر سایه
عرش که با زوار و گریه کنندگان خود انس گرفته با هم سخن می گویند و از شداید
ایمن هستند و ازواج ایشان از بهشت پیغام می دهند ایشان را که مشتاق هستیم
بشما رضا نمی شوند که بهشت را بر صحبت آن مجلس شریف ترجیح دهند و موقف مخصوصی
در روز محشر دارد که محشر برپا خواهد شد آن وقتی که برپا می ایستد سر در بدن ندارد و خون
از رگهای او جاری است و فاطمه چون آن هیئت را مشاهده می نماید شهقه می زند که

اہل موقف مضطرب می شوند و شرح این مطالب در محل خود بیاید انشاء اللہ تعالی
مقصد ششم در خصوصیت محل آن سرور است در بہشت و آن جائی است مخصوص کہ
حضرت پیغمبر او را بآن خبر داد و فرمود از برای تو در بہشت در جائی است کہ رسیدن بآنہا
منوط بشہادت است و آنحضرت زینت تمام بہشت است پس گویا کہ تمام بہشتہا ست
وہمہ از برای اوست عنوان دوم در صفات واخلاق وعبادات آن سرور ست
نہ من حیث صفات الامامیہ کہ آن از حیز ادراک برتر است پس می گوئیم کہ یکی از آن صفات
حمیدہ صفت غیرت دین است و عدم تحمل بار ذلہ اراذل و اوباش چنانچہ مروی است
کہ ابن سعد عرض کرد بر آنجناب کہ نازل شود بر حکم پسر زیاد و یزید و از قتل خلاص شود
حضرت فرمودند ہرگز نخواہد شد کہ من دست ذلت بشما دہم و مانند غلامان اقرار بکناہ
کنم خدا و رسول و اہل ایمان بآن راضی نیستند و ہر کس بعد از آن جناب باین مقام رسید
بنظر خود اقتدا بآنحضرت نمودہ دیگر صفت شجاعت است و آنحضرت در این صفت بمقامی
رسید کہ شجاعت حسینیہ ضرب المثل سایر نمود و از حیدر صفدر این مقدار در حیز بروز و ظہور
نرسید دیگر صفت عبادت است کہ از وقتی کہ در شکم مادر بود مادر صدای تسبیح او را
می شنید تا وقتی کہ سر شریف او بر نیزہ نمودند قرائت قرآن می نمود و این خاصیت علاوہ
است بر آنچہ حضرت سجاد فرمود در ثواب شخصی کہ از آنجناب سؤال نمود کہ چرا اولاد
ما جدت کم است فرمود عجب آن است کہ ما چگونہ متولد شویم و حال آنکہ آنحضرت شب
ہزار رکعت نماز می کرد صفت دیگر رعایت حقوق است عبد الرحمن سلمی یکی از اولاد ان
حضرت را سورہ حمد تعلیم نمود پس آن حضرت ہزار دینار و ہزار حلہ با و عطا نمود وقت عطا
دہان او را پر نمود از در و فرمود حق او زیادہ بر این است صفت دیگر حیا است در وقت
و رقت بر حال سائل از جہت ذل سؤال چنانچہ معروف است کہ اعرابی سؤال
نمود از آنجناب در ضمن چند شعر لم یخب الآن من رجاک و من حرک من دون
بابک الحلقہ پس حضرت داخل خانہ شدند و چہار ہزار درہم در ردای خود
بستند و از شق باب باعرابی دادند و فرمودند خذہا فانی الیک معتذر واعلم بانی

علیک ذو شفقة لو کان فی سرنا الغداة عصی امست سمانا علیک مندفقة لکن
ریب الزمان ذو غیر والکف منی قلیلة النفقة یعنی بکیر این دراهم را و از کمی آن عذر می
خواهم و بر تو مهربانم اگر وسعتی در امر ما بود بیشتر از این ابر عطای ما بر تو ریزش می نمود لکن
ابناء زمان حق ما را رعایت ننمودند و دست من از مال دنیا تهی است و ایضا سائلی را
هزار دینار یا درهم داد پس آن شخص پولها را صرافی می نمود خازن او را گفت مگر چیزی
بما فروخته گفت آری آبروی خود را حضرت فرمود راست گفتی باو بده هزار و هزار و هزار
یکی بجهة سؤال و دوم بجهة ابرویت و سیم بجهت انکه نزد ما آمدی و پیش دیگران نرفتی و ایضا
وقتی رقعه بان حضرت داد حضرت فرمود حاجت تو رواست پیش از انکه رقعه خوانده شود
شخصی گفت چرا رقعه را نخواندید این کلام را فرمود می فرمودند خداوند از من سؤال خواهد
نمود که چرا او را با انتظار نگاه داشتی تا رقعه را بخوانی باری در این صفت حیا بمقامی بود
که حیا می نمود از ذلت سؤال جاهلی که می خواست او را تعلیم مسئله دین نماید چنانچه
در روایت است که دید انجناب شخصی را از اعراب که وضو را درست نمی گرفت
پس خواست تعلیم نماید باو حیا کرد پس برادرش حضرت حسن گفت که ما در حضور او
وضو می سازیم و از او سؤال می کنیم که کدام وضو بهتر است چون چنین کردند آن اعرابی
متنبه شد و عرض کرد شما هر دو خوب وضو میگیرید و من جاهل بودم که نمی دانستم وضو را
صفت دیگر رقت ان حضرت بر اهل هموم و غموم چنانچه وقتی بعیادت اسامة ابن زید
تشریف بردند و او در حالت احتضار بود پس آهی کشید و گفت وا غماه حضرت فرمودند غم
تو از چیست گفت قرض دارم شصت هزار حضرت فرمودند دین تو بر ذمه من است
گفت می خواهم مدیون نمرده باشم حضرت امر فرمود تا مال را حاضر نمودند و بطلب کاران
او دادند پیش از انکه وفات نماید صفت دیگر صدقه پنهانی دادنست چنانچه
منقول است که بعد از شهادت در پشت آن سرور اثر پنهان دیدند از حضرت سجاد سؤال
نمودند حضرت فرمود این از اثر آن باری است که شبها بدوش می گرفت و از برای
ایتام و بیوه زنان میبرد شاعر گفته وان طرائد للبر ینقله سرا الی اهله لیلا المکسوره

یعنی آن کشتی که شبها صدقات را بجهة فقرا نقل می نمود چرا باید که از سم ستوران شکست کردد و یا صفت دیگر شدة عزمی که داشت در خلاص نمودن خلق از عذاب خداوند بان سبب این بار کران شهادت را قبول نمود تا اینکه بمقامی رسد که شفاعت نماید عاصیان را و در این امر چنان اهتمام داشت که می خواست خلاصی دشمنانش را هم هنگامی که آن شخص آمد بقصد قتل انجناب حضرت در روی او خندیدند و او را موعظه فرمودند و هرگاه می دید که تخلیص کلی ممکن نیست باز سعی می فرمود در تخفیف عذاب ایشان چنانچه بهرثمة ابن ابی مسلم بعد از انکه دید وعظ در او اثر نکرد فرمود پس ازین زمین بیرون رو که کشتن ما را ببینی و صدای ما را نشنوی و همچنین بجعفر فرمود چنانچه در مجالس بیاید انشاء الله صفت دیگر شدة خوفش از خداوند که هر وقت وضو می کرفت رنکش متغیر می شد و بدنش بلرزه می آمد چون از سببش سؤال می نمودند فرمود شایسته است از برای شخصی که بحضور پادشاه قهار می رود اینکه رنکش زرد شود و بدنش بلرزد و مردم از شدت خوف انجناب تعجب می کردند حتی اینکه وقتی عرض کردند که چه قدر عظیم است خوف تو از خداوند فرمود در قیامت ایمن نخواهد بود احدی مگر کسانی که در دنیا از خداوند خائف باشند مؤلف کوید تأمل نما که حضرت سید الشهداء در وقت اراده وضو بجهة عبادت خدا بدنش از ترس لرزان و رنکش زرد می شود و ما بکناهان کبیره مشغول میشویم و اصلا واهمه و اضطراب نداریم پس چکونه دعوی متابعت انجناب می کنیم او در نزد افضل طاعات لرزان و ما در نزد اشد معاصی خندان به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا صفت دیکر از خصایص انجناب مدح جمیع آنسرور است از دوست و دشمن چنانچه او را در قرآن مدح فرموده است بچند صفت یکی اینکه اوست نفس مطمئنه دیکر اینکه او کفل رحمة است و دیکر اینکه او از جمله افراد والد است که خداوند واجب نموده است احسان باو را چنانچه در تفسیر هر دو آیه وارد است و دیکر مراد من قتل مظلوما در تأویل آن حضرت است و همچنین ذبح عظیم و کهیعص در شان حادثه کربلاست و ایضا او را بچند اسم یاد نموده است مانند فجر و الزیتون و مرجان و اینها همه در احادیث مأثور است و نوشته شده است در یمین عرش که

الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة و در احادیث قدسیه مدح انجناب وارد است
بانیکه مبارک باد مولودی که بر او است صلوات و رحمة من وایضا وارد است که
انجناب نور اولیاء من است وحجة من است بر خلق و ذخیره است بجهة عاصیان چنانچه
انشاء الله تفاصیل بیاید وحضرت پیغمبر نیز انجناب را مدح نموده بصفات عجیبه من جمله
روزی فرمود مرحبا بر تو ای زینة آسمان وزمین ابی ابن کعب عرض کرد آیا غیر از تو
کسی زینة آسمان وزمین باشد فرمود قسم بخداوندیکه مرا براستی برسالت فرستاده که
حسین ابن علی در نزد اهل آسمانها بزرگتر است از انچه در زمین است وبدرستیکه خداوند
بریمین عرش نوشته است الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة پس گرفت دست
آن جناب را وفرمود ایها الناس این است حسین علی پس بشناسید اورا و تفضیل
دهید اورا چنانچه اورا خدا فضیلت داده است تا آخر حدیث مترجم گوید حذف متعلق مفید
عموم است پس ازین حدیث ظاهر می شود فضل بطریق عموم انتهی باری تمام ملائکه و
انبیاء وصلحا نیز انجناب را مدح نموده اند وخصوص آن است که دوست ودشمن انحضرت را
مدح کرده اند از انجمله معاویه در وصفش بیزید مدح از انجناب کرده وابن سعد در بعض
اشعار اورا مدح نموده ودشمنانش در وقتی که آن حضرت فضایل خود را تعداد می نمود
واز ایشان شهادت می طلبید همه اعتراف نمودند وشمر ملعون فریاد می کرد که انه
لکفو کریم وکشته شدن بدست او عار نیست وسنان در وقتی که مشغول قتل آن سرور
بود می گفت تورا می کشم ومی دانم که پدر تو اشرف اولاد آدم است وآن ملعونی که سر حضرت
را نزد ابن زیاد آورد این اشعار را خواند املاء رکابی فضة وذهبا انی قتلت السید
المحجبا قتلت خیر الناس اما وابا وخیرهم ان ینسبون وابا یعنی سنگین کن بار
شتران مرا از نقره وطلا زیرا که من بجهت رضای تو سید بزرگواری کشته ام بهتر از
همه مردم است از جهت پدر ومادر وحسب ونسب ویزید مدح نمود انجناب را از زمانی
که هند زوجه او در مجلس عام وارد شد بدون چادر وساتر پس برخواست و
سر اورا پوشانید وگفت برو بر حسین گریه ونوحه کن که بزرگ قریش است وچون یزید

چنین گوید پس شما دوستان چرا باید از گریه و ندبه ساکت باشید و برسید جوانان بنالید
خاتمه اینها که مذکور شد شمه از مدایح و فضایل آنسرور بود که بیان شد و مرا کجا آن حد است
که احصای فضایل کسی را نمایم که پیغمبر خدا در حق او فرمود بعد از آنکه بسیار از برایش
گفت او را تفضیل و سید چنانچه خدا ایشان تفضیل داده لیکن همین یک فضیلت خاصه
را بیان میکنم که مشتمل است بر جمیع اضداد که آن سرور موجب حزن و سرور و سبب
اسف و فرح هر دو بوده است توضیح این امر عجیب آن است که چون آن حضرت سبب
حزن مؤمنین بوده است از اول خلقت تا روز بعثت بجهت اسبابی که ذکر شد و خواهد
شد بلکه سبب حزن ایشانه است که در آن حزن و اندوه مقرر نشده پس خداوند او را سبب
فرح و سرور مؤمنین قرار داده باینکه تمام بهشتها و حور العین را که دار السرور و محل سرور
است از نور پاک آنجناب خلق نموده چنانچه مرویست از انس که گفت پیغمبر خدا
خداوند خلق فرمود مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه آدم را خلق نماید هنگامی
که نه آسمان بود و نه زمین و نه ظلمت و نه نور و نه شمس و نه قمر و نه بهشت و نه دوزخ
عباس عرض کرد چگونه بود ابتدای خلق شما فرمود ای عم چون خداوند خواست که
ما را خلق نماید تکلم فرمود بکلمه پس از آن نوری آفرید پس بکلمه دیگر تکلم نمود پس از آن
آفرید روحی را پس مخلوط نمود نور را با روح پس ما پنج نفر را از آن خلق کرد پس ما تسبیح
و تقدیس می نمودیم او را در وقتی که تسبیح و تقدیسی نبود پس چون اراده نمود که خلایق
را انشا نماید شکافت نور مرا پس خلق کرد از آن عرش را پس عرش از نور من است
و نور من از نور خدا است و نور من افضل است از نور عرش پس شکافت نور برادرم علی را
و خلق نمود از او ملائکه را و علی افضل است از ملائکه پس شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق
نمود از آن آسمان و زمین را پس آسمان و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور دخترم
از نور خدا است و دخترم افضل است از آسمان و زمین پس شکافت نور فرزندم حسن را
پس خلق نمود از آن شمس و قمر را پس حسن افضل است از شمس و قمر پس شکافت
نور فرزندم حسین را پس خلق نمود از آن بهشت و حور العین پس حسین افضل است

از بهشت و حور العین تمام شد حدیث شریف پس حسین حزن کل مؤمن است و سبب فرح ایشان نیز خواهد بود و عجب آنست که آن سرور سبب حزن بهشت و حور العین هم بود که آنها خود از اسباب فرح اند چنانچه وارد شده است در اخبار که بهشت گریه نمود بر حال آنجناب در وقتی که بر روی خاک افتاده و حور العین لطمه بر صورت زدند و ماتم در اعلا علیین برپا شد و عجب تر آنست که آن حضرت سبب حزن بهشت شد نیز سبب فرح آن گردید چنانچه در خبری وارد است که بهشت خواهش نمود از خداوند که او را زینت دهد پس خداوند زینت داد ارکان آن را بالحسین پس بخود نازید چنانچه عروسان کنند از شدت فرح

عنوان سوم

عنوان سوم در خصوصیت صفات اخلاق و عباداتی که از آن جناب ظاهر شد در روز عاشورا که از آن جمله است جمع ما بین عبادات ظاهره و باطنه و مکارم اخلاق و تحمل اقسام بلا و شکر بر آن و جمع جمیع در عبادات مخصوصی که در آن روز نمود و بآن سبب مورد الطاف خاصه گردید و آن عبادات است که جامع جمیع عبادات بود از بدنیه واجبه و مندوبه ظاهریه و باطنیه و قلبیه و جمیع مندوبه بالکل و اشرف افراد هر یک پس عبادت نمود آنحضرت بجمیع انحاء عبادات از مفردات و مرکبات در آنروز و ظاهر نمود مکارم اخلاق و صفات حمیده و پسندیده را سرها از مندوبه و متضاده علاوه بر آنکه متحمل گردید انواع اعظم ابتلا را و صبر نمود بالکل انحاء صبر بلکه شکر می‌نمود بر آنها با شرف وجوه شکر پس رسید بسبب این عبادت بمقامی که جامع تمام فضل است و حاصل شد از برای او در باب خصوصیتی در عبادت که از برایش شریکی نبوده و بهمین سبب مخصوص گردید بخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و مختص شد برضا و گردید راضیة مرضیة و مخصوص شد بعبودیت مخصوصه و بهشت خاص که فرمود فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حال تفصیل این عبادت مخصوصه جامعه را بیان نمائیم بعون الله سبحانه پس می‌گوئیم که خداوند متعال تکلیف نموده است بندگان را از روی مصالح ایشان بتفاوت درجات و مقامات در اعصار پس از برای هر پیغمبری شرعی و راهی مقرر نموده اند و از برای هر یک خصوصیتی و امتیازی قرار داده و این شریعت سهله غرا را از برای پیغمبر ما قرار داده و از برای خود آن سرور

خصایصی مقرر ساخته که از بیت متجاوز می شود و از برای اوصیاء آنجناب نیز احکامی مخصوص قرار داد و در آن صحیفه که دوازده مهر بر آن بوده از مهر طلا که آتشش ندیده و جبرئیل آن را بسوی حضرت رسول آورد قبل از وفاتش و گفت این وصیت تو است بسوی نخبه اهل بیت فرمود کیست نخبه ایشان گفت علی ابن ابی طالب و اولاد او پس داد پیغمبر آن صحیفه را بامیر المؤمنین و امر کرد که او را که یک مهر را باز کند و عمل نماید با آن پس آن حضرت چنین نمود و داد آن را بحضرت حسن او نیز یک مهر را باز کرد و عمل نمود با آن پس داد آن را ببرادرش حضرت سید الشهداء پس گشود مهری را پس دید نوشته است بیرون رو با اصحاب خود بسوی شهادت و بفروش نفس خود را از برای خدا پس چنین نمود آن سرور و داد آن را بعلی ابن الحسین پس گشود مهرش را دید نوشته است ساکت بنشین در منزل خود و عبادت خدا کن تا مرگت در رسد الحدیث و چون تکلیف حضرت حسین آن بود که خود را بخدا انفاق کند در روز عاشورا پس آن جناب جمع نمود در آن روز میان جمیع عبادات بدنیه و قلبیه از فعلیه و ترکیبیه واجبه و مندوبه بتمام انواع و اصناف و اقسام و اشخاص آن از مشترکات و مختصات تا اینکه معامله کلیه با خدا نمود و مستحق گردید که خداوند باو عطا نمود آنچه را که ممکن است بمخلوقی داده شود از عطایا و الطاف جلیه و خفیه و تفصیل این معامله و بیان این عبادات جامعه موقوف است بر اینکه عبادات و اخلاقی را یک یک عنوانی نمائیم بترتیب کتب فقهیه پس ذکر کنیم کیفیت ادا نمودن آن جناب آن را پس بیان نمائیم بعضی از خصوصیات جمع و ترکیب آنها را **کتاب العبادات البدنیة الواجبه** و در آن چند باب است **باب الطهارة** الظاهریه آن حضرت در شب عاشورا غسل نمود با آبی که ولدش علی اکبر آورد با اینکه می دانست که با آن مضطر خواهد شد و آن از خصایص آنجناب بود و اما طهارت باطنیه پس وضو گرفت با آن خونی که از قلب مبارکش جاری شد و بعد غسل ترتیبی نمود بخون نهانی که از سر و اعضایش جاری گردید و عاقبت غسل ارتماسی نمود بخون حنجر مبارکش و تیمم نمود با خاک کرم کربلا و صورت خود را با آن مالید آنوقت که پیشانی مبارک را بر آن گذاشت تا تسلیم نماید نجاح

انچه را مبالغه نمود و بود پس از برای انجناب جمع شد جمیع اقسام طهارت از ظاهریه
و باطنیه از وضوء و غسل و تیمم باب الصلوة و جمیع ائمه اقامه صلوة نمودند چنانچه در زیارت
جامعه است لکن از برای انحضرت خصوصیتی است در اقامه صلوة که در آنروز چهار قسم نماز
بجای آورد یکی وداع نماز شب که از قوم مهلت خواست آن شب را بجهت آن دوم نماز ظهر
بود که در انروز بطریق نماز خوف بجای آورد بنحو خاصی که غیر از ذات الرقاع و بطن النخله است
و نماز انحضرت قصر بود لکن از برای بعض اصحابش قصر القصر بود که دو تن از ایشان شهید شدند
در پیش روی انحضرت سیم روح صلوة از افعال و اقوال و کیفیات آن چنانچه در کتاب
صلوة مبین است چهارم آن نماز مخصوصی بود بتکبیره و قرائت و قیام و رکوع و سجود و
تشهد و سلام مخصوصی پس احرامش آن وقتی بود که از روی زین بر زمین افتاد و قیامش
آن بود که بپا ایستاد و رکوعش آن بود که خم خم راه می رفت و گاهی برو می افتاد و قنوتش
دعائی بود که در آن حال می خواند اللهم متعال المکان عظیم الجبروت شدید المحال غنی عن الخلائق
عریض الکبریاء قادر علی ما تشاء قریب الرحمة صادق الوعد سابغ النعمة حسن البلاء قریب
اذا دعیت محیط بما خلقت قابل التوبة لمن تاب الیک قادر علی ما اردت و مدرک ما طلبت و شکور
اذا شکرت و ذکور اذا ذکرت ادعوک محتاجا و ارغب الیک فقیرا و افزع الیک خائفا و ابکی الیک مکروبا و استعین بک ضعیفا
و اتوکل علیک کافیا احکم بیننا و بین قومنا فانهم غرونا و خدعونا و خذلونا و غدروا بنا و قتلونا و نحن عترة نبیک و ولد حبیبک
الذی اصطفیته بالرسالة و ائتمنته علی وحیک و سجودش آن وقت بود که پیشانی مبارک بر خاک
نهاد و تشهد و سلامش مفارقت روح مبارکش بود از جسد و بلند شدنش ارتفاع
بر سر نیزه بود و تعقیبش اذکار و آیات سوره کهف بود که بر سر نیزه تلاوت می نمود
باب الصوم از برای روزه دوازده قسم است که در فصل علاحده ذکر خواهد شد انشاء الله
و اعلی و اکمل آن صوم انحضرت است که امساک نمود از طعام و آب و از جمیع علایق
قلبیه و جسدیه و باین سبب خداوند افطار خاصی از برایش بهدیه فرستاد بر دست
حضرت رسول ص چنانچه فرزند علی اکبر عرض کرد هذا جدی بیده کاس مذخورة لک
اینک جدم در دستش جامی است که از برای حضرت شما نگاه داشته است باب الجنایه

واجب است بجهت تجهیز اموات و تغسیل و تکفین و حنوط و دفن و نماز بر ایشان مگر شهید
در معرکه که همان نماز تنها و دفن با ثیاب در آن لازم است و مستحب است
تشیع آن جنازه و چهار گوشه آنرا برداشتن و غیر این آداب و سنن که در کتب فقه
مشروح است و آنحضرت نسبت باصحابش از واجبات آن متمکن نبود و شاید قبل
واجب از نماز را بجا آورده باشد و اما دفن پس بحسب بعض روایات از برای طفل
رضیعش با شمشیر قبری حفر نموده و او را دفن کرد و شاید سرش چند وجه باشد
یکی آنکه از آن متمکن شد دوم اینکه از قطع راس او را نجات دهند سیم آنکه سر روز بر دن
خاک نماند چهارم اینکه پامال سم اسبان نشود پنجم آنکه بدن او را بدین حالت مشاهد
ننمایند ملی انچه را متمکن شد انجناب نسبت باصحاب بجا آورد مثلا اجساد ایشان را
جمع می نمود و بعضی را پهلوی بعضی می گذاشت و بعضی خود بنفس نفیس نقل می نمود و
تشیع می فرمود اگر دیگر حمل می کرد کتاب الزکوة والصدقات انجناب ادا
نمود بدن و زکوة مال را نه همان عشر یا ربع بلکه تمام انچه داشت داد حتی آن جامه
کهنه که قیمتی نداشت و بجهة فک رقاب در شب عاشورا چند حله عطا نمود که قیمت آنها
هزار دینار بود باب الجهاد هرچند همه ائمه هدی حق جهاد را بجا آوردند چنانچه در
زیارت جامعه است اما آن حضرت را در جهاد خصوصیاتی بود که احدی بان مکلف
نشده غیر از آن سرور و آن چند امر است یکی آنکه از شرایط جهاد در اسلام آن
بود که کفار دو برابر مسلمین زیاده نباشد پس واجب بود که یکنفر از ده نفر فرار
نکند و بعد از قوة اسلام و ازدیاد شوکت آن تخفیف وارد شد و شرط شد که از دو
مقابل نباشد پس اگر کفار زیاده بود و مقابل باشند جهاد لازم نبود و بر آن جناب
لازم شد که یک تن در مقابل سی هزار نفر بلکه بیشتر بایستد و جهاد نماید دوم اینکه جهاد
بر اطفال و شیوخ لازم نبوده و در این واقعه مشروع گردید از برای طفل مانند
قاسم و عبد الله ابن الحسن و طفل آن عجوزه و همچنین از برای شیخ کبیر حبیب ابن مظاهر سیم
اینکه مظنه هلاکت نباشد و آن حضرت می دانست که کشته میشود و باصحاب خبر داد

که فرد اتمام شما کشته می شوید و نجات نیابد مگر ولدم علی و ایضاً آن ستمکاران با آنجناب
رفتاری نمودند که خداوند در جهاد با کفار مقرر ننموده بود من جمله باید قتال در شهر حرم نباشد
و آنها با آنحضرت در محرم که شهر حرام است قتال نمودند و آنحضرت ناچار با آنها مقاتله
نمودند و دیگر آنکه طفل و زن را نباید کشت از کفار و از آنجناب چند طفل بلکه شیرخوار شهید کردند
یکی آن طفل که حضرت طلبید که او را ببوسد تیری بجانب او انداختند و او را شهید
کردند و دیگری را نزد ایشان برد و از برای او آب طلبید بعوض آب تیر بر حلقومش زدند
دیگر آنکه هرگاه کافر شرط مبارزت نماید بر او یکدفعه هجوم ننمایند و ایشان شرط نمودند که
یک یک بمیدان آورند بعد مخالفت کردند و از هر طرف بر او هجوم نمودند فرقه بالسیف
و فرقه بالرمح دیگر آنکه ابتداء بقتال باید از ظهر باشد تا آنکه مقاتله طولی نکشد و شب
حایل شود تا آنکه بالتمام مستاصل نشوند و ایشان خلاف این معنی نمودند و از اول طلوع
مشغول قتال شدند دیگر آنکه سر کافر را چون بریدند از معرکه و محل حرب بجائی نقل نکنند
و ایشان سر مبارک آنجناب را بکوفه و شام با سر اصحاب نقل نمودند دیگر آنکه کافر
اگر بزرگ قبیله باشد او را سلب نکنند چنانچه حضرت امیر در وقتی که عمرو بن عبدود را
بقتل آورد و او تمام کفر بود و زره قیمتی اعلی در بر داشت که بی نظیر بود حضرت متعرض
آن نگردیدند شخصی عرض کرد که چرا زره او را نبردید فرمود او بزرگ قوم است نخواستم
هتک حرمتش کنم و خواهر عمرو چون این حال را دیده فهمید که قاتل او جناب امیر است
فرحناک شد بدو جهت یکی آنکه دید که قاتلش بزرگ بوده و دیگر آنکه حرمت او را حفظ
نمود پس لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه آخر الابد لکن قاتله من لا یعاب
به وکان یدعی ابوه بیضة البلد و ایضاً اظهار سرور نمود گفت اشک من خشک
نشود اگر بر تو گریان شوم ای برادر سالهای دراز بزرگی گذران نمودی حال هم بدست
کفو کریمی کشته شدی من نمیدانم که اگر قاتل برادرش پسر مرجان بود که معرض پس
نانجیب بد اصل حرامزاده بود شمر ملعون آیا چه میکرد دیگر آنکه کافر را مثله نمودن مشروع
نیست یعنی نباید اعضای ایشان را قطع نمود حتی آنکه حضرت امیر المؤمنین ع نهی فرموده

از مثله کردن با ابن ملجم که اشقیای اولین و آخرین بود و این امر نیز در پیش کفار و بت
پرستان ثابت بوده در جاهلیت نسبت بمسلمین چنانچه ابوسفیان زنی که بر جسد
حمزه عبور نموده آمد نزد وی و سر نیزه را بر دهانش گذاشت و گفت بچش ای عاق و
چون دید که انگشتانش را بریده و شکمش را دریده و جگرش را برده اند فریاد کرد که ای
اتباع محمد (ص) در قتلای شما مثله است قسم بخدا که من امر بآن ننمودم و بآن راضی
نبودم لکن پسر زیاد ملعون باعظم از مثله فرمان داد و نوشت با ابن سعد که چون حسین (ع)
را کشتی اسبها را بر سینه و پشت او بتاز هر چند بعد از کشتن ضرری بحال او ندارد و لکن
کلامی گفته ام عمل شود دیگر آنکه چون زنان کفار را اسیر کنند نباید ایشان را بر کشته اقوام
خود عبور دهند و در خیبر چون بلال صفیه را بر کشته خیبریان عبور داد و بدنش بلرزه
در آمد او را بخدمت حضرت رسول (ص) برد حضرت بلال را عتاب فرمود لکن نسبت
باسیران آل محمد (ص) اکتفا نکردند بمرور بر قتلی بلکه سرهای ایشان را همراه ایشان داشتند
و همواره در پیش چشم ایشان بود تا وارد شام شدند دیگر آنکه زنان اسیر از کفار
اگر از خاندان سلطنت باشند ایشان را در بازار بعرض بیع در نیاورند و در مجالس
بپا ندارند و روهای ایشان را مکشوف ننمایند و در روایتی از حضرت باقر (ع) دیده ام
که چون صبایا را وارد شام نمود اهل شام با هم می گفتند که ما ندیده ایم اسیرانی
که از اینان خوشروتر باشند و در مجلس یزید ملعون شخص شامی باو گفت ای یزید این
جاریه را بمن ببخش و این فقره بدتر و بالاتر است از بیرون آوردن در معرض بیع باب امر
بمعروف و نهی از منکر شرط آن امن از ضرر است و آنجناب با قطع بضرر اقدام بر آن
نمود و آن از خصایص آنحضرت است و از برای هدایت و ارشاد خصوصیاتی است چنانچه
در روی قاتل خود تبسم می نمود و او را موعظه می فرمود و سر مبارکش راهب را ارشاد
باسلام نمود **کتاب العبادات المستحبه** باب سقی الماء آب دادن مستحب
مؤکد است حتی بکفار و بهایم و واجب است در بعض اوقات و اجر آنرا در قیامت
بیش سایر اعمال بشخص می دهند و از آنجناب انواع آن بعمل آمد چنانچه بدشمنانش

آب داد و اسبان ایشان را سیر آب نمود و بذو الجناح فرمود که آب و انواع استسقاء
نمود بجهة اطفال و عیالش حتی اینکه چاه کند بدست مبارک و سؤال نمود از اشرار برسول
خود بزبان مبارک تا اینکه خواهش نمود که قطره از آن را از برای طفلش بدهند باب
الاطعام اطعام نمودن در وقت تنگی یتیم و مسکین از افضل اعمال است و موجب خلاص
از عقبه دشوار و آنجناب از این عمل متمکن نشد در روز عاشورا با اینکه روزی بود که بر
ایشان تنگ بود از هر جهت زیرا که طعام بالمره در نزد ایشان مفقود بود از این جهة
حضرت سجاد ع می فرمود که فرزند رسول خدا شهید گردید گرسنه و تشنه ولی چون
تشنگی شدت زیاده بود مکرر ذکر شده و آنحضرت طلب آب نمود و طلب طعام نکرد
چون در آن ذلتی است که اصحاب غیرت از آن امتناع دارند بلکه اگر کسی بدون
سؤال هم میدادنی گرفتند و از این جهة که چون اهل کوفه خرما و گردو باطفال اسیر میدادند
ام کلثوم صیحه زد بر ایشان که صدقه بر ما حرام و می گرفتند از دهان اطفال و می انداختند
زیرا که اطعام در این حال صدقه ایست که مشتمل است بر اهانت و ذلت و قبول از برای
شان حرام بوده هر چند بعنوان زکوة نباشد باب الملاطفه مهربانی کردن با اولاد
و ارحام خصوصا دختران بسیار فضیلت دارد و از آنحضرت احسن و الطف آن بعمل
آمد نسبت بحضرت سکینه که او را بوسید و دست بر سرش کشید و او را تسلی داد ولی
این امر بر حزن و اندوه آن صغیره می افزود باب رد العادیه و اعانت اللهیف دفع دشمن
از دوست نمودن و بفریاد مسلمین رسیدن از صفات حسنه و خصال مستحسنه است و آن
حضرت دفع دشمنان نمود از اهل بیت و عیال خود بهر نحو که ممکن بود حتی اینکه فرمود ای قوم
بیائید و قصد من کنید و از حرم دست بردارید و بفریاد رسی منقاد و دو نفر از اصحاب
خود رفت در وقتی که آنجناب را ندا می کردند و همچنین بیست و هفت نفر از اهل بیت ولی
بعضی از اوقات نفعی بحال آن شهیدان نداشت چنانچه در قضیه قاسم اتفاق افتاد
چنانچه بیاید در مجلس انشاء الله این است که آنحضرت فرمود که دشوار است بر عم تو که
بفریاد رسی بیاید و نفعی بحال تو نداشته باشد باب ادخال سرور بر مؤمن و زیارت ایشان

که از افضل اعمالست و آنجناب کمال سعی را می نمود در مسرور نمودن و تسلی دادن زنان
و مردان اصحاب و اهل بیت ولی چون زمین کربلا زمین کرب و بلا است و روز عاشورا
روز تاسف و اندوه است بالذات سروری از برای ایشان نگردید و زیارتش بعنوان اینکه
مختلف حاصل شد باب عیادت مریض که ثواب بسیار دارد و در خبر است که خداوند
در روز قیامت عتاب می نماید که چرا بعیادت من نیامدی در روزی که مریض بودم
عرض می کند که تو منزهی از مرض خداوند ندا میرسد که فلان مؤمن مریض شد و تو عیادت
نکردی و از آن جناب عیادت مرضی و مجروحین حاصل شد و انواع لطف و مرحمت
می نمود حتی نسبت بآن عبد اسود و غلام ترکی و خواست عیادت کند از ولدش علی اکبر
میسر نشد چون از شدت ادب آنحضرت را ندا نکرد ولکن آخر نفس سلام نمود و چون آنحضرت
بر سر او رسید وفات نموده بود فریاد برآورد که یا بنی قتلوک پسر تو را کشتند بلی عیادت
نمود فرزندش حضرت سجاد ع را در وقتی که میخواست بمیدان رود و از احوالش سؤال نمود
و عجب آنکه عابد صحیح پیش از مریض وفات نمود و تفصیل این عیادت در عنوان شهادت
بیاید انشاء الله باب تلاوت ذکر و دعا و آنجناب در تلاوت کتاب خدا شب و روز
شوق بسیار داشت چنانچه شب عاشورا مهلت گرفت از دشمنان در تاخیر قتال بجهت آن
و در آنشب بسبب تلاوت و مناجات و عبادتش سی نفر از لشکر ابن سعد هدایت یافتند
و بجانب آنحضرت شتافتند و فیض شهادت بردند و آنجناب از آن وقتی که مقابل قوم
ایستاد تا وقتی که سر مبارکش را بر نیزه کردند متصل مشغول بقرائت قران بوده و سرش
بر سر نیزه سوره کهف تلاوت می نمود و در ذکر خدا مداومت داشت در جمیع حالات بلکه
جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکناتش از عصر تاسوعا تا عصر عاشورا تماما ذکر خدا بود
فتذکر میثاق الهی بود تا اینکه ادای امانت نمود و هیچ کار از لوازم بشریه مشغول نگردید
حتی بخوردن طعام و باز متصل زبانش بذکر خدا تر بود حتی وقتی که کامش از شدت تشنگی خشک
گردیده بود و در دعا از اول شب مشغول بود تا صبح و آن یکی از اسباب مهلت خواستن
بود آنشب را از دشمنان و در اول صبح این دعا را خواند

اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شدة و انت لی فی کل امر نزل بی ثقة و عدة کم من کرب یضعف منه الفؤاد و تقل فیه الحیلة و یخذل فیه الصدیق و یشمت فیه العدو انزلته بک و شکوته الیک ففرجته آخر دعایش انوقتی بود که برخاک افتاده بود اللهم متعالی المکان اه و پیش ازاین بتمامش مذکور شد کتاب العبادات القلبیه و الصفات الحمیده بدانکه انجناب در آن روز ظاهر نمود اعلی مکارم اخلاق پس اولا لازم است که اخلاق حمیده و صفات پسندیده را بیان نمائیم که خبری وارد است که انها از خصال انبیاء و رسل است و عدد آن صفات دوازده است اول یقین است و حقیقت آن اعراض نفس است از دنیا و کناره کردن از آن و این صفت در انحضرت بروز نمود هنگامی که از مدینه بیرون آمده و بزمین کربلا رسید نوشت بسوی برادرش محمد ابن الحنفیه و سایر بنی هاشم باین مضمون که این کتابی است از حسین ابن علی بسوی برادرش محمد ابن علی و کسانی که نزد او نید از بنی هاشم اما بعد پس گویا دنیا هیچ نبوده و آخرت همیشه بوده و این کلام در معنی دل بریدن از دنیا و دل بستن بآخرة است دوم صفت رضا است و آن جناب در درجه اعلای آن بود چنانچه هنگام خروج از مکه فرمود که گویا می بینم اعضای خود را که در معرض آن است که گرگان صحرا آنرا پاره پاره نمایند در مابین نواویس و کربلا و رضای خدا رضای ما اهل بیت است سیم سخاوت است و آنجناب در این صفت بمقامی بود که انچه داشت از مال و غیر آن در راه الهی بذل نمود چهارم شجاعت است و آن بارث از پیغمبر خدا گرفته چنانچه در روایت وارد است و از انجناب در آنروز بروز نمود شجاعتی که ضرب المثل شد نمی گویم از پدرش شجاع تر بود و لکن میگویم بروز نمود از پدرش و نه از دیگری انچه از آن سرور ظاهر شد چنانچه عبد الله ابن عمار گوید که ندیدم در عمر خود کسی را که یکه و تنها در میان دشمنان بسیار باشد و حال انیکه اولاد و اقرباء و اصحابش را کشته باشد دل دار تر از انجناب و بهمین حالت حمله می نمود بر آن قوم که از سی هزار نفر زیاد تر بودند پس فرار می کردند از پیش روی او و متفرق می شدند مانند ملخ و خود حمله

گردان

کردن براین کثرت لشکر قوت قلب مخصوصی می خواهد که دلالت بر کمال شجاعت دارد علاوه بر صولتش که باعث فرار آن جمعیت بوده پنجم وقار و اطمینان قلب است و آن حضرت هرچند امر براو سخت تر می شد وقار و اطمینانش زیادتر می شد و روش می درخشید ششم رقت قلب است و این صفت در انجناب بمقام کمال بود که بر همه اصحاب و اهل بیت رقت می نمودند و سعی در حمایت و رعایت ایشان می فرمود و بهمین سبب مصایبش زیاد می شد مثلاً چون دید برادرزاده اش قاسم خیال مبارزت دارد و حال او را ملاحظه نمود که یتیم متحیر نشسته است و میخواهد بسوی مرگ رود آن قدر گریه کرد که غش نمود پس چه حال داشت در وقتی که دید بر خاک افتاده با بدن مجروح و اسبها بر بدن مبارکش جولان می کنند هفتم صفت حلم است و این صفت در انجناب بمقام کمال بود که با این همه مصیبت و اذیتها و قتل و جرح نفرین بر کسی ننمود مگر در وقتی که دل او را سب و شتم مجروح نمودند دیگر تحمل ننمودند حتی اینکه مالک ابن یسر ملعون شمشیری بحضرت زد و سب نمود او را و انجناب در وقت زدن شمشیر او را نفرین نکرد و چون سب کرد حضرت او را نفرین نمود و چون استخفاف بود و تحمل آن موجب ذلت است و انجناب ابی الضیم بود متحمل ذلت نمی شد چنانچه فرمود الموت خیر من رکوب العار هشتم حسن خلق است و انحضرت با شدت مصیبت و تفرقه حواس با دوست و دشمن چنان اظهار ملاطفت و حسن خلق می فرمود که مورد تعجب است نهم مروت است و کامل آن از انحضرت ظاهر شد انوقتی که تمام لشکر دشمن را سیراب کرد و راضی نشد که طایفه جن او را یاری کنند و عجب آنست که هنگامیکه شمر لعین نزدیک خیمه آمد که سخن گوید یکی از اصحاب خواست تیری بجانب او اندازد حضرت مانع شدند و فرمودند من ابتدا بقتال نمی کنم دهم صفت غیرت است نسبت بنفس و اهل و عیال و در آن بحد کمال بود اما نسبت بنفس پس از اقوال و افعال او معلوم است یکی از آنها که دل را مجروح می نماید آنست که چون طاقت سواری از برای انجناب نماند بسبب

ضربت صالح ابن وهب از اسب بر زمین آمد پس از شدت غیرت برخواست
باز صدماتی براو وارد شد که از ایستادن ضعیف گردید و بر زمین نشست باز
اورا با آن حالت نگذاشتند و تقسیمی نمودند که گاهی می نشست و گاهی می افتاد و این
همه خودداری بجهة آن بود که اورا افتاده نه بینند و شماتت کنند و امانت
بعیال پس بذل جهد نمود در حفظ ایشان بکندن خندق و آتش کردن در آن و
التماس کردن از دشمن که فرمود اقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی تا بجدی که با کمال
تشنگی و قدرت بر آب آبرا از دست ریخت با اینکه نزدیک دهان رسانیده
بود چون ملعونی ندا کرد که ای حسین آب می خوری و حال آنکه لشکر بخیمه ریختند
یازدهم صفت قناعت است و آن حضرت بجهت اتمام حجت قناعت نمود که دست
از او بردارند که بطرف سرحدی از حدود اسلام برود راضی نشدند باز قناعت
نمود از تمام دنیا بیک جامه کهنه باز آنرا به بدنش نگذاشتند دوازدهم صفت
صبر است و آن مناط امامت است و ثواب ایشان منوط بآن است چنانچه
کلام خدا شاهد آن است که فرموده وجعلنا هم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا
و فرموده وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا و از حضرت صادق ع روایت شده
است که خداوند در شب معراج وحی نمود به پیغمبر که من ترا امتحان نمایم بسه چیز
تا صبر تو معلوم شود عرض کرد تسلیم می نمایم امر ترا و استعانت بتو می جویم بر
صبر کردن وحی رسید که اول فقرای امت را بر خود ترجیح دهی عرض کرد قبول
دارم و صبر می کنم دوم آنکه متحمل اذیت و تکذیب شوی از قوم عرض کرد قبول
دارم و صبر میکنم سیم آنکه باید صبر نمائی بر مصایبی که باهل بیتت خواهد رسید اما
برادرت علی ع پس حق او را غصب می کنند و بر او ظلم و تعدی خواهند نمود
و دخترت را از ارث محروم می نمایند و او را اذیت می کنند و می زنند در حالتی
که حامله باشد و در خانه او بقهر داخل می شوند و مراعات حرمتش نمی کنند و پسرت
حسن ع را بزهر شهید می کنند و او را زخم میزنند و اسباب او را غارت می نمایند

و پسرت حسینؑ را می‌طلبند که او را یاری کنند پس او را بسختی می‌کشند و اولاد و اصحابش را شهید می‌کنند و عیالش را با سیری می‌برند عرض کرد تسلیم می‌نمایم و از تو طلب صبر میکنم مؤلف گوید حضرت بر همه این امور صبر کرد لکن گریه بر حسینؑ می‌نمود چون آن منافی صبر نیست بلکه لازمه شفقت و رقت است و شنیده نشده که آنحضرت وقتی مصیبت خود را با یکی از اهل بیت خود ذکر نموده باشد و گریه کند مگر مصیبت حسینؑ که هر وقت او را می‌دید یا بیاد می‌آورد گریه بر او غالب می‌شد و بعلیؑ می‌فرمود او را باز دار پس می‌بوسید گلوی او را و گریه می‌کرد عرض می‌کردند چرا گریه می‌کنی می‌فرمود جای شمشیر را می‌بوسم و اگر حسینؑ را خوشحال می‌دید گریه می‌کرد و اگر مخرزدن می‌دید گریه می‌کرد و اگر لباس نو می‌پوشید گریه می‌کرد و همچنین امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن همه گریه می‌کردند و انجناب وصیت نمود اهل بیت را در وداع آخرین که صبر کنید و صورت مخراشید و گریبان مدرید و واویلا مگوئید لکن شما را از گریه منع نمی‌کنم بلی دخترش سکینه را از گریه منع نمود در حال حیاتش چنانچه فرمود لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی فاذا قتلت فاولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوانی و ملاحظه نما صبر آنحضرت را که ملائکه از آن تعجب نمودند در آن وقتی که بخاک کرم افتاده تمام اعضایش از صدمه تیر و سنان و شمشیر مجروح و پاره پاره سرش شکافته پیشانیش شکسته سینه‌اش از تیر سوراخ سوراخ قلبش از نیزه سه پهلو چاک یک تیر در حلقومش نشسته و تیر دیگر حنکش را خسته تیر دیگر پهلویش را شکافته زبانش از خشکی بکام چسبیده جگرش از تشنگی تفتیده لبهایش از عطش خشک شده قلبش از برای اصحاب کشته شده و عیال بی کسش تافته دستش از ضربت زرعة بن شریک قطع شده نیزه به پهلویش جا گرفته سر و ریشش از خون خضاب شده صدای استغاثه عیال و اطفالش از یک طرف و شماتت و شتم دشمنان از طرف دیگر و کشتهای اصحابش از یک طرف با وجود همه اینها آهی نکشید و قطره اشکی نریخت و همی می‌گفت صبراً علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین این است که در

زیارت او وارد شده است ولقد عجبت من صبرک ملائکة السموات و از حضرت سجاد
مرویست که هرچند امر براو شدت می کرد رخساره اش می درخشید و اعضایش مستقر می
شد تا اینکه بعضی از دشمنان ببعض می گفتند به بینید حسین را که چگونه از مرگ باک ندارد
ولی آن حضرت در کربلا شش مرتبه گریه کرد و نکته اش شاید چند وجه باشد یکی اینکه
خود گریه بر مصائب اهل بیت از اعظم عبادات است دیگر اینکه بجهة اضلال ذین خدا
بوده سیم اینکه ایشان از لوازم بشریه خالی نبودند همچنانچه گرسنگی و تشنگی و خستگی از برای
ایشان بود لابد در مصائب دلسوختگی نیز عارض ایشان می شد چنانچه حضرت پیغمبر
در فوت طفلش ابراهیم گریان شد و فرمود دل می سوزد و اشک می ریزد ولیکن نمی
گوییم حرفی را که موجب غضب الهی باشد و آن حضرت نیز تاسی بجد بزرگوارش نموده و
آیا چه گونه ممکن است بشر را که به بیند خود را تنها و بی کس بعد از کثرت اصحاب
و برادران و اولاد در حالتی که مظلوم باشد و روی زمین را بر او تنگ گرفته باشند و
اطراف دشمنان بر او احاطه نموده باشند در میان عیال و اطفالی که همه گرسنه و
تشنه یکی ناخوش و یکی در غش و دیگری متحرز و مهیا شده که ایشان را بگذارد و برود
بسوی مرگ و با تنها می گوید که مهیای اسیری باشید و صبر کنید و صیحه و جزع نکنید پس
می خواهد روانه شود دختر صغیر داشت سر برهنه می آید و بجامه اش می چسبد و عرض
می کند اندکی توقف کن تا توشۀ از تو بگیرم که این وداع آخر است پس دست و
پای او را ببوسد پس بنشیند و او را بدامان خود بنشاند در چنین حالت گریان نشود
این بود که حضرت گریان شد و اشک خود را با آستین پاک نمود و می فرمود
سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذ الحمام دهانی این یک وقت بود
از اوقات گریه آنحضرت دوم آن وقت بود که آمد نزد جسد برادرش عباس دید
بر خاک افتاده مشک سوراخ شده در یک طرف و دستهای قطع شده هر یک
در یک طرف پس گریه شدید می نمود سیم وقتی بود که قاسم اراده قتال نموده پس
او را در بغل کشید و آنقدر گریست که غش کرد چهارم وقتی بود که آمد نزد جسد قاسم

و دید که از سم اسبان پامال شده پنجم وقتی که پسرش علی اکبر بمیدان رفت اشکش جاری شد
و محاسن شریفش را بر روی دست گرفت و سر باسمان کرد و مناجات نمود ششم وقتی
که تسلی میداد خواهرش زینب را از گریه و جزع در انحال گریه بر خودش غالب شد و چند
قطره اشک از چشمش فرو ریخت باز خود را نگاه داشت و هرگاه تامل کنی در این حالات
مذکوره میدانی که عادة محال است که صاحب قلب رؤف مهربان گریان نشود در این
احوال خاتمه بدانکه عنوان سابق در خصایص صفات آنجناب بود در تمام ایام حیات
و این عنوان در خصایص خصایص آن بود که در روز عاشورا ظاهر شد و این خاتمه در بیان
خصایص خصایص خصایصی است که در روز عاشورا بروز نمود و حاصل آن دو صفت
عجیبه است اول جمع صفات متضاده است و بیانش آن است که آنجناب
گاهی بجهة بعض صدمات مضطرب می گردید و هر چند اضطرابش بیشتر بود اطمینانش
و وقارش زیاده می گردید پس جمع نموده بود بین اضطراب و وقار و ایضا آنجناب در
چند موضع گریان گردید چنانچه گذشت و مع ذلک صبور بود چنانچه ملائکه از صبرش
متعجب شدند پس جمع نموده بین گریه و اصطبار و ایضا یکه و تنها در میان دشمنان
بسیار محصور گشته با وجود این دل از دست نداده بود و هر چند اصحاب و انصارش
را کشته بودند و یاوری برایش نگذاشته بودند خودش طلب خون خود نموده از دشمنان
کشتار بسیاری نمود و با وجود تنهائی از شدت جلالت گویا عسکر و لشکر فراوان
دارد که چون حمله بر ایشان می کرد فرار میکردند مانند گله گوسفند که گرگ در ایشان افتد و ایضا
در میان اهل و عیال غریب بیکس بود و خودش از تنهائی استغاثه می نمود و هل من
ناصر ینصرنی می فرمود با این حالت اغاثه ملهوفین می نمود و هر یک از اصحاب که بزمین
می افتادند و فریاد می کردند یا ابا عبدالله ادرکنی آنحضرت ببالین او میرفتند و ایضا
با اینکه شهداء جانهای خود را فدای او کردند آنجناب خود را فدای راه خدا نمود بجهة
هدایت گمراهان و نجات عاصیان و ایضا با اینکه بر خاک افتاده بود و بی حال بود
سعی می نمود در خلاص اهل و عیال و با شدت عطش سعی می کرد در سیراب کردن

اطفال وعیالش حتی نسبت بدو انجاح و ایضاً با اینکه برهنه وعریان بود شعاع نور جمالش
مانع انظار بود پس جمع نموده بود بین برهنگی و مستوری و ایضاً با اینکه رخسار منیرش
بخاک وخون آلوده بود چهره اش می درخشید و نورش می تابید و ایضاً با اینکه
خودش ملجاء و ماوی نداشت ملجاء بیچاره گان بود و تسلی از گریه میداد و خودش سبب
گریه بود چنانچه عبد الله وعبد الرحمن چون بخدمتش آمدند و استیذان جهاد نمودند
و بر حال زار آن امام عالیمقدار می گریستند حضرت فرمود چرا گریه میکنید من امیدوارم
که ساعت دیگر چشم شما روشن شود عرض کردند که برخود گریه نمی کنیم بلکه برحال
شما گریه میکنیم و ایضاً آنجناب دیگران را از گریه ساکت می نمود وخودش گریان بود
چنانچه در شب عاشورا چون بعضی از اشعار انشاد نمود که مشعر بر مفارقت از دنیا بود
وخواهرش زینب خاتون متفطن شد و ناله کنان نزدش آمد با سر برهنه و گفت
برادر این کلام کسی است که یقین بکشته شدن نموده باشد حضرت فرمود بلی
ای خواهر چنین است صبر کن و حلم تو را شیطان نبرد پس گریه برانحضرت غالب شد
و گریست صلی الله علیه عجیبه دوم جمع مابین دو تکلیف متضاد است بحسب
ظاهر و بیانش آن است که همچنانکه از برای حضرت پیغمبر احکام خاصه بود از تکلیفیه
و وضعیه و از برای هر یک از ائمه نیز حکم مخصوصی بود در مقام امامت و سلوک با رعیت
که در آن صحیفه مهر شده ثبت بوده و هر یک عمل بتکلیف خود نمودند و اعراض بر ایشان
نبود و همچنین آنجناب نیز مامور بود بهمین قسم که عمل نمود پس نباید اعتراض نمود که چرا
اقدام کردند بر کاری که قطع داشتند در آن الضرر و اتلاف النفوس زیرا که ایشان
رسیدند بمقام کمال بسبب تسلیم او امر الهی و حضرت حسین مخصوص شد باینکه در تکلیف
خود جمع نمود بین تکلیف ظاهری که موافق تکالیف سایر عباد است و بین تکلیف واقعی
که خاص آنجناب بود و این جمع مختص بآنجناب است اما تکلیف واقعی که باعث
شد او را بر اقدام بر قتل خود و اصحابش و التعریض اهل و اطفال بر اسیری و ذلت
با اینکه همه را میدانست پس وجهش آن است که بنی امیه خصوص معاویه بنحوی با مردم

رفتار نموده بودند که اغلب ایشان را دوست می داشتند و برحق میدانستند و علی ع
و اولاد و شیعه اش را بر باطل میدانستند و سب آنحضرت را شعار خود کرده بودند
بلکه جزء نماز جمعه قرار داده بودند و آن قدر تاکید در آن داشتند که بعض اتباع ایشان
روزی آنرا فراموش نمود و در سفر متذکر شد در آن محل آنرا قضا نمود پس در آن مکان
معبدی بنا نمودند و آنرا مسجد ذکر نامیدند پس اگر آن حضرت با ایشان صلح می نمود یا بیعت
می کرد بالمره دین حق پامال می شد و بسیاری از مردم گمان داشتند که کسی با بنی امیه
مخالفت ندارند و ایشان خلفای پیغمبرند بحق پس چون آنجناب با ایشان مقاتله نمود
و با آنحضرت این گونه رفتار نمودند و با عیال و اطفال پیغمبر آن حرکات کردند مردم
متنبه شدند و دانستند که ایشان سلاطین جورند نه خلفای رسول و کم کم حقیقت دین
شیعه بر مردم واضح گردید و اما تکلیف ظاهری پس آنحضرت سعی تمام در حفظ و حمایت
عیال پیغمبر نمود از برای او ممکن نشد تمام دنیا را بر او سخت گرفتند یزید عنید
بعامل مدینه نوشت که آنحضرت را شهید کند حضرت فرار نمود بمکه در حالتی که این
آیه تلاوت می نمود فخرج منها خائفا یترقب پس بحرم خدا پناه برد که آن را خدا
مامن قرار داده است حتی از برای کفار و قاتل نفس محترمه و وحوش و طیور و اشجار
و نباتات باز خواستند که او را در آنجا بقتل آورند پس از احرام حج عدول بعمره
نمود و محل گردید و تکلیف ظاهرش توجه بکوفه بود چون اهل آن تماما مکاتیب و عرایض
بشمار بخدمتش نوشتند که ما همه سامع و مطیع امر تو ایم و حضرت مسلم هم نوشت
که مردم بیعت نمودند پس حجتی از برای آنجناب نماند و چون نزد ایشان آمد نقض
بیعت نمودند متمکن از رجوع نگردید و اگر بر می گشت کجا میرفت هیچ مامنی از برایش نبود
و اگر بیعت می کرد او را بذلت می کشتند و شاهد براین امور آن است که چون برادرش
محمد بن حنفیه بخدمتش عرض کرد که بسوی یمن برو یا بصحراها و کوهها فرار کن حضرت فرمودند
اگر در سوراخ جانوری بروم هر آینه مرا بیرون آورند و بکشند و چون فرزدق عرض کرد
که یا ابن رسول الله چرا حج را تمام نفرمودی فرمودند اگر مانده بودم مرا می کشتند

و ابو هره ازدی در منزل ثعلبیه عرض کرد چرا از حرم خدا و حرم جدت مفارقت نمودی فرمود ندای اباهره بنی امیه مالم را بردند صبر کردم و سب و شتم عرضم نمودند صبر کردم حال می خواهند خونم را بریزند پس فرار کردم و عمرو بن لوذان که شخصی بود از بنی عکرمه بانحضرت عرض کرد در بطن عقبه که کجا می روید فرمود بکوفه میروم عرض کرد تو را بخدا قسم میدهم برگرد که نمیروی مگر بسوی شمشیرها و نیزها و اگر اهل کوفه امر را صاف نموده بودند از برایت ضرری نداشت حضرت فرمود نه رای صواب بر من مختفی نیست ولکن حکم خدا البته مجری است و ایشان البته دست از من بر نخواهند داشت تا اینکه این دل خون شده را از شکم بیرون آورند و این کلام که فرمود حکم خدا باید مجری شود اشاره بتکلیف واقعی است و اینکه فرمود مرا نخواهند گذاشت اشاره بحکم ظاهری و اضطرار آن جناب است و اینکه فرمود این دل خون شده اشاره است بشدت مصیبت آنروز در آن خاک که هنوز اول امر بوده و شاهد بر آنکه گفتیم اگر بیعت می کرد باز او را می کشتند آن است که ابن زیاد لعین نوشت که باید بر حکم من و حکم یزید نازل شود و بیعت کند و شمر لعین گفت حسین بیعت کند بعد رای او را در حق او خواهیم دید و اگر خیال کشتنش را نداشتند چنین نمی گفتند و انحضرت عرض ایشان دانست این بود که فرمود برای شما اقرار نخواهم نمود مانند غلامان و دست ذلت بشما نخواهم داد بلی والله فدایت شوم کشته شدن بعزت در راه خدا بهتر است از بیعت کردن با آن لئیمان و اگر تقیه راضی می شدی البته دست بر نمی داشتند و بذلت و بخواری تو را می کشتند پس در اعزیز نمودی و دین و حکم خدا را بپا داشتی و بندگان را نجات دادی صلی الله علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک و اناخت برحلک

عنوان چهارم

در خصوصیات الطاف الهیه نسبت بانجناب و آن بچند قسم است اول در خصوصیت تعبیر از آن الطاف شریفه و آن چند عبارتست یکی آنکه در کامل الزیاره بسند از حضرت صادق روایت نموده است که روزی پیغمبر خدا در منزل جناب فاطمه تشریف داشتند و حسین بر دامان مبارکش بودند ناگاه انسرور گریان شد و بسجده

افتاد

افتاد بعد فرمود ای فاطمه حضرت علی اعلا تجلی فرموده در منزل تو این ساعت در صورتی
که نیکوترین صور است و فرمود ای محمد آیا حسین ع را دوست میداری عرض کردم
بلی نور دیده من و ریحانه من و میوه دل من است پس دست خود را بر سر حسین ع گذاشت
و گفت مبارک است این مولود بر او باد برکات و صلوات و رحمت و رضوان من
آگاه باش که اوست شهید شهیدان اولین و آخرین در دنیا و آخرت و اوست سید
جوانان بهشت و پدرش افضل است از او پس سلام مرا باو برسان و بشارت ده
او را بانیکه اوست سبب هدایت و راهنمای اولیاء و نگاهبان خلق و خزینه علم من
و اوست حجة من بر اهل آسمانها و اهل زمینها و بر جن و انس انتهی و دور نیست که مراد
از ترائی کمال ظهور معرفت باشد و از حسن صورت بروز صفت کمال و جمال و از
وضع ید افاضه رحمت خاصه باشد پس در این حدیث شریف چند خصوصیت
تعبیر است از لطف الهی نسبت بآنحضرت که اخص آن و افخر آن تعبیر بر وضع ید است
که کنایه از نهایت افاضه لطف است بنحوی که فوق آن تصور نمی شود و در حدیث لیلة
المعراج تعبیر شده است از لطف خاص نسبت بحضرت رسول ص بوضع ید بر پشت
آنجناب و در اختلاف تعبیر این حکمی است مخصوص نه از باب فضیلت حسین ع است
و فی الحقیقه وضع بر ظهر نبی همان وضع راس حسین ع است مترجم گوید که ید بمعنی قوه
استعمال شده است و چون حضرت پیغمبر متحمل اثقال نبوة است و حمل اثقال محتاج
است بقوة ظهر تعبیر بافاضه قوة با محل شده و حضرت حسین ع تحمل هدایت و ارشاد
عباد را قبول نمود بدادن سر مبارک در راه خدا پس آن محل شریف محتاج
بافاضه قوه از جانب خدا بوده والله اعلم باسراره دوم و سیم در خبر است که خدا
وند بدست خود قبض روح آنجناب نمود و خودش بر او نماز کرد و اینها همه کنایت از
کمال لطف است که بیشتر از آن ممکن نیست و حاصلش آن است که خداوند عالم
عطا نمود بآنجناب آنچه در بشر امکان است و ما هم امیدواریم که بسبب توسل بآن
جناب مورد الطاف الهی شویم و امور دنیا و آخرت ما باصلاح آید قسم دوم خصوصیتی

است که خداوند در عطیه نسبت بانجناب نموده از صفات کمالیه خود و آن اینست که از آن صفات شریفه نموده بر آن جناب قرار داده و مخصوص آن سرور فرموده یکی آنکه از جمله صفات الهی آن است که تمام اشیاء تسبیح الهی می نمایند ولکن ما نمی فهمیم حقیقت از اد قرآن است و بمقتضای روایات تمام اشیاء گریه بر مصیبت آنحضرت می نمایند ولکن ما نمی فهمیم حقیقت آن گریه را مثلاً گریه آسمان بتقاطر خون بود و گریه زمین بآن است که هر سنگی را که حرکت می دادند در زیرش خون یافته می شد و گریه ماهیان بخروج از آب است و گریه هوا تاریکی آن است و گریه آفتاب و ماه کسوف و خسوف است و هکذا چنانچه در روایات وارد شده دوم اینکه توحید الهی از جمله فطریات است چنانچه فرمود فطرة الله التی فطر الناس علیها حتی بت پرستان و زندیقان اقرار قلبی بآن دارند هر چند بزبان انکار کنند و دل سوختن بر حضرت حسین ع نیز فطری است حتی کسانیکه آنجناب را نمی شناسند گریه براو می کنند و عزایش را برپا میدارند مانند بعضی از هندوها که از دین اسلام بیگانه اند بدانکه دشمنان آنحضرت در عین اظهار عداوت براو گریان می شدند چنانچه ابن سعد در ساعتی که امر بقتل او نمود گریان شده و آن ملعونه که فاطمه دختر حضرت را برهنه می نمود گریه می کرد و هم چنین قتله در بعض حالات گریه می کردند و یزید عنید در بعضی از شبها گریه می کرد بلی کسی که از کثرت شقاوت و بی رحمی شنیده نشده که رقتی کرده باشد یا گریان شده باشد ابن زیاد لعین است لکن باز حالتش اندکی متغیر شد انوقتی که امر نمود بقتل حضرت سجاد ع و عمه اش او را در بر گرفت و گفت اگر او را میکشی مرا نیز با او بکش آن ملعون نظر تندی کرد و کانه متغیر گردید و گفت: بگذارید او را که من گمان دارم از این مرضی که دارد نجات نخواهد یافت سیم اینکه در صفات کمالیه الهی افعل التفضیل فی الحقیقه جاری نیست هر چند بحسب ظاهر جاری می شود چنانچه از جمیع فقرات دعای سحر معلوم میشود که اول عرض می کند اللهم انی اسئلک من بهائک بابهاه بعد می گوید وکل بهائک بهی و همچنین باقی فقرات و در جناب حسین ع هم مناسب این صفت موجود است که چون بخواهیم اعظم مصایبش را

بیان نمائیم متحیر می شویم از چه بگوئیم چون هر یک را ملاحظه می کنیم می بینیم اعظم است پس
میتوان عرض کرد انی ابکی من مصائبک لا اعظمها و کل مصیبتک عظیمة چهارم اینکه خداوند
از برای عباد است خود که طریق رضوان و تقرب بخود است طرق بسیاری قرار داده
است تا اینکه فیض عام باشد بلکه از برای هر عملی در حال ضرورت بدلی مقرر فرموده
حتی اینکه از برای نیة تنها ثواب عمل را قرار داده و همچنین از برای حضرت حسین ع نیز نظیر
آن مقرر فرموده مثلاً از برای زیارت آنحضرت فضیلتی قرار داده و بدل آن این است
که کسی را به نیابت بفرستد یا از دور زیارت کنند و از برای گریه بر او فضلی قرار
داده بسیار بزرگ و اسباب آنرا بسیار تا اینکه کسی محروم از فیض آن نشود پس مصائبش
مختلف قرار داده بجهة اختلاف قلوب در اسباب رقت مثلاً بعضی از قلوب رقت
می کند بر محض ملاحظه غربت اما اگر تصور کند غریب عطشان را رقت می کند و بعضی بر
زخم تنها رقت نمی کند اما بر زخم روی زخم رقت میکند و بعضی برای آنهم رقت نمیکند اما بر
پامال نمودن بعد از آن رقت میکند و هکذا این است از هر مصیبتی اعلی و اشدش در
آنجناب بوده تا فیض گریه بهر قلبی برسد پنجم همان قسم که خداوند را در صفات کمالیه
شریکی نیست همچنین آنجناب را در خصایصی که دارد شریکی نیست ششم بجهة اینکه محبت الهی
محبت مخصوصی است که شباهتی بمحبت مخلوقین ندارد همچنین محبت آنجناب در قلوب
شباهتی بسایر محبتها ندارد این که پیغمبر ص از آن تعبیر نموده بمحبت مکنونه در باطن مؤمنین
در جواب سؤالی که از آن سرور نمودند وقتی که اظهار لطف مخصوصی بآنحضرت نمود چنانچه
از مقداد روایت شده که حضرت رسول ص روزی در طلب حسین ع بیرون آمد پس یافت
ایشان را در بستانی که بر روی زمین خوابیده اند پس اول سر حسین ع برداشت و
او را حرکت می داد بمهربانی و زبان خود را بدهان او می برد مکرر تا اینکه بیدار شد
مقداد عرض کرد که گویا حسین ع بزرگتر است حضرت فرمودند که از برای حسین ع محبتی
است مکنون در قلوب مؤمنین پس ظاهر شد خصوصیتی در محبت آنجناب که از برای
محبت پدر و جدش نیست هر چند ایشان افضل بوده اند و محبت ایشان باید بیشتر

باشد اما خصوصیت محبت حسینی و خلق با گریه ندارد و آن چند وجه است یکی آنکه قلوب
ایشان میل فطری بسوی او و زیارت او دارند و همچنین بزوار او بیشتر از میل حج و سایر
زیارات و زوار دوم آنکه هر کس بزیارت عراق میرود هرگاه از او سؤال
نمایند کجا میروی یا کجا بودی گوید کربلا با آنکه نجف و کاظمین و سر من رای نیز میرود
لکن اسم مخصوص آنحضرت است سیم آنکه اسم شریفش تاثیر خاصی دارد در قلوب چنانچه
پدرش می فرمود یا عبرة کل مؤمن و خودش می گفت انا قتیل العبرة چهارم آنکه
دخول شهر آنحضرت یعنی محرم قلوب را محزون می نماید پنجم آنکه از کثرت استماع مصیبتش
ملول نمی شوند پس اگر روزی هزار مرتبه ذکر آن را بشنوند باز چون بشنوند که آنجناب
تشنه کشته شد یا غریب و تنها بود و استغاثه می نمود باز ناله ایشان بلند می شود قسم
سوم در الطاف خاصه با آن سرور از تکلمات آلهی از آنجمله تکلماتی که با حضرت آدم
نمود در ذکر مصائب آنجناب و تکلماتی که با کلیم نمود در این باب مکررا و غیر او از انبیاء
چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و از آن جمله تکلماتی که با خود آنجناب نموده و آن بسیار
است منجمله در روایت انس است که میگوید در خدمت حضرت حسین ع رفتم تا نزد
قبر خدیجه ع پس آنحضرت گریه کرد و فرمود من برو انس گوید بکناری رفتم و مخفی شدم
و او مشغول نماز گردید و طول کشید پس شنیدم که میگوید یا رب یا رب انت مولاه
فارحم عبیدا الیک ملجأه یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت
انت مولاه طوبی لمن کان نادما ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه و ما به
علة و لا سقم اکثر من حبه لمولاه اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الیه ثم لباه
اذا ابتلی بالظلام مبتهلا اکرمه الیه ثم ادناه پس جواب آمد لبیک عبدی
و انت فی کنفی و کلما قلت قد علمناه صوتك تشتاقه ملائکتی فحسبك
الصوت قد سمعناه دعاك عندی یجول فی حجب فحسبك الستر قد سفرناه لو هبت الریح
من جوانبه خر صریعا لما تغشاه سلنی بلا رهبة و لا رهب و لا تخف اننی انا الله ارق بکسر راء
کسی است که شب را بیدار است   اینست که هرگاه و باد لو زد در جوانب آن دعا و

درجای او انسانی باشد هر آینه از هیبت آن مقام غش خواهد کرد یا اینکه اشاره بوجود آن
جناب است و معنیش آن است که از شدت خضوع بنحوی است که اگر بادی بوزد بر زمین
خواهد افتاد و دیگر نداهای مخصوصی است که در روز عاشورا بانجناب رسید اشرف نداها
ندای یا ایتها النفس المطمئنه است قسم چهارم در بیان آنچه خداوند عطا نموده است
بحضرت حسین ع از اشرف مخلوقات جناب پیغمبر ص و در آن چند امر است اول بیان آن
عطیات بطریق تعداد اجمالی دوم بیان تفاصیل آنها سیم بیان فوق آن عطایا امام
اول پس می گوئیم که خداوند با وعطا نمود قلب پیغمبر را و روح و فواد و عقل و باصره
و شامه و چشم و ما بین دو چشم و قوت و کتف و ظهر و دامان و زبان و دست و انگشتان
و سینه و لبان و کلام و فرزند او را دوم در بیان تفاصیل آنها پس می گوئیم اما اعطاء
قلب نبی بحضرت حسین ع پس دلیلش کلام آن جناب که می فرموده اند مهجه قلبی والضا
آن علاقه مخصوصی که بانجناب اظهار می نمود در حال ملاقاتش با دیگری اظهار نمی فرمود
چنانچه گاهی که با آن سکینه و وقار نبوت در میان اصحاب نشسته بود هر گاه حسین ع
می آمد آنحضرت سخن را قطع می نمود و برمی خواست و استقبال می کرد او را و بدوش
مبارک می گرفت و می آورد در دامان خود می نشانید و عجب تر آنکه هر گاه بر منبر در اثنای
خطبه حضرت حسین ع وارد می شد آن حضرت خطبه را قطع می نمود و بزیر می آمد و او را
استقبال می نمود و می فرمود والله ندانستم که از منبر بزیر آمده ام چنانچه عبدالله ابن
عمر روایت نموده است و این کلام کنایه است از شدت محبت و علاقه قلبیه و اعجب از
آن روایتی است که ابن حاجب در کتاب سنن و زمخشری در کتاب فایق نقل کرده اند
که آنحضرت روزی حسین ع را در میان کوچه دید که با اطفال بازی میکند پس حضرت رو
بسوی او رفت و یکدست خود را بسوی او دراز نمود که او را بگیرد آن طفل از طرفی بطرفی
فرار میکرد و آنحضرت با او مضاحکه می نمود تا اینکه او را گرفت پس یکدست بزیر ذقن
و یکدست بر سرش گذاشت و او را بلند کرد دهان بر دهانش گذاشت و او را بوسید
پس فرمود انا من حسین ع و حسین ع منی خدا دوست بدارد هر کس حسین ع را دوست بدارد

حسین سبطی است از اسباط و بدانکه این محبت و علقه بحسین ع سرایت بمحبین او نیز نمود
چنانچه انحضرت خدا را شاہد میگرفت و میفرمود من حسین را دوست میدارم و محبین
او را نیز دوست میدارم و می فرمود خدا دوست بدارد محبین حسین ع را و روزی از روزها
طفلی را در کوچه دید پس نشست و او را گرفت و با او ملاطفت نمود شخصی از سبب آن
سؤال نمود فرمودند این طفل پسرم حسین را دوست میدارد زیرا که من دیدم خاک قدم
او را میگرفت و بصورت خود می مالید و جبرئیل مرا خبر داده که از انصار حسین ع خواهد بود
بد کرملا و ما نیز امیدواریم که از محبین انجناب باشیم تا اینکه پیغمبر ما دوست بدارد و خدا
متعال نیز بسبب دعای آن سرور ما را دوست دارد پس از گناهان ما درگذرد
و اما اعطاء روح و فؤاد و عقل آنسرور پس میفرمود حسین ع روح من است و ثمره فؤاد
من و سبب بسکون و طمانینه قلب من است و اما باصره و قوت پس میفرمود هر وقت
نظر با و میکنم گرسنگی من تمام میشود و اما اعطاء شامه و عین پس می فرمود حسین
ریحانه من و نور دو چشم من است و اما پشت آن سرور پس مرکب انجناب بود
نه یکدفعه بلکه مکرر بنحوی که خارق عادت بود چنانچه گاهی در سجود نماز جماعت سوار
میشد بر پشت آن سرور پس طول میداد سجده را تا اینکه خود باختیار بزیر آید پس
اصحاب تعجب می نمودند از طول سجود و سؤال می کردند که آیا وحی نازل شد
می فرمودند نه ملکن فرزندم بر پشت من سوار شده بود و اما کتف انحضرت پس محل
انجناب بود او را با حسن ع بدوش می گرفت و در کوچه و بازار می رفت و اصحاب
میخواستند بگیرند ایشان را می فرمود خوب راکبی هستند و گاهی جبرئیل نیابت می
کرد و بدوش میگرفت او را و اما دامان انحضرت پس محل نشستن انجناب بود چنانچه
از اول ولادتش فرمود ای اسماء بیاور پسرم را عرض کرد هنوز پاکیزه اش
نکرده ایم فرمود تو او را پاکیزه میکنی خدا یش پاک و پاکیزه کرده و او را کفالت
می نمود و با انگشت ابهام شیرش میداد و با او بازی می نمود و ذکر خواب
می خواند از برایش و بزبان اطفال با او سخن میگفت حتی اینکه بعض اصحاب

از روی تعجب ملامت کردند آن جنابرا فرمود انچه بر تو مخفی است یعنی از فضل حسین ع
و محبت من نسبت باو بیشتر است از انچه بر تو ظاهر شد و معلوم است که همین
اقوال و افعال بامر الهی بوده حتی طول سجود و حمل بر دوش و دویدن در کوچه باو
و استقبال و قطع خطبه و وجه آن بیاید انشاء الله و اما لبهای آن سرور پس همیشه
می بوسید انجنابرا با حضرت حسن ع و می بوئید و بخود می چسبانید زمان دراز و می
فرمود این دو پسر ریحانه من هستند و مشهور است که روزی دهان حسن ع و گلوی
حسین ع را بوسید پس حسین ع اظهار کدورت نمود و نزد مادرش شکایت کرد و من
در اخبار این را ندیده ام انچه دیده ام آن است که حسین ع را گاهی در گلویش بوسه
میداد گاهی پیشانیش و گاهی تمام بدنش و گاهی شکمش را برهنه میکرد و بالای
نافش را می بوسید و گاهی دندانهایش را و گاهی لبهایش را و آن یک معجزه باهره
ایست از پیغمبر ص که سبب آن می فرمود که من موضع شمشیرها را می بوسم و
گریه میکنم اما سبب بوسیدن دندانها و بالای ناف معلوم نبود تا اینکه بعد معلوم شد
یعنی چوب خیزران و تیر سه شعبه و باید دانست که تخصیص انجناب باین احترامات
خاصه سببش چند چیز است یکی بیان مقام و مرتبه و بلندی درجه انجناب دوم
مقابله کردن هر احترامی بهتک حرمتی که از انحضرت نموده اند تا معلوم شود بزرگی
مصیبتش مثلا استقبال نمودن پیغمبر او را مقابل است با آن حالت که
مردم راضی نمی شدند که با انجناب هم منزل شوند در راه سفر که مبادا یاریش کنند
و اگر کسی را استقبال مینمود در راه که از او خبری بر سد راه را کج می کرد و بطرف
دیگر میرفت چنانچه در قضیه زهیر و آن دو نفر اسدی مشهور است سیم می خواست
که ادخال سرور در قلب انجناب نماید تا خیر آن حزن و کرب او شود پس باید
باندازه آن مصائب و احزان باشد تا تواند جبران نماید پس شما دوستان
تاسی بحضرت پیغمبر نمائید و جبر قلب و تفریح کرب او نمائید بگریه و سلام و اجابت
دعوت انسرور در اثر سیم در بیان مقاماتی بالاتر از انچه ذکر شد و آن اینست که

خداوند عطا نمود بحسین ع خود پیغمبر را و این نه مبالغه است بلکه مستند بکلام خود آن
حضرت است که میفرمود حسین منی و انا من حسین قسم پنجم در آنچه خداوند عطا نموده است
بحسین ع از اعظم مخلوقات که عرش است و از برای این عطا کیفیاتی است مثلاً از
انجمله اینکه داده است بآنجناب ظل عرش را که مجلس آنحضرت است در روز
قیامت که بازوار و گریه کنندگانش می نشینند و صحبت میدارد پس حوریان
بهشت پیغام میدهند از برای ایشان که بیائید بهشت که ما مشتاق شمائیم
پس ابا میکنند و سخن آنحضرت را بر بهشت ترجیح میدهند و داده است باو یمین
عرش را که محل اوست در عالم برزخ و نظر می نماید بمحل شهادتش و بزوار و گریه
کنندگانش و طلب مغفرت می نماید از برای ایشان و از پدر و جدش خواهش
می نماید که استغفار نمایند بجهه ایشان و داده است باو فوق عرش را که محل
حدیث گفتن زایر اوست با خدا چنانچه در فصل زیارتش وارد شده است پس
عرش محل حدیث زوار است ظلش از برای ایشان در وقتی که با خودش صحبت
میدارند و فوقش از برای ایشان در وقتی که خدا با ایشان حدیث می گوید و داده
است باو اظله عرش را که در زیارت میفرماید بلرزه آمد بجهه خون تو اظله عرش
و گریست بر تو و داد باو نظر آنچه بعرش داده از ملائکه محدقین و طائفین چنانچه
بیانش بیاید انشاء الله و کیفیت اعلی از همه اینها آنست که همه عرش را باو عطا فرمود
چون انرا زینت عرش قرار داده با برادرش حسن و هر چیزی بزینت خود مکمل است
پس اگر عرش سخن می گفت هر آینه میگفت من از حسینم قسم ششم در بیان آنچه عطا نموده
است باو از احسن مخلوقات که بهشت است از انجمله درختی خاص بجهه او مقرر فرموده
و قصری مخصوص و از حور العین قابله بجهه او قرار داده و همه را عزادار او کرده و حوری
مخصوصی از برایش خلق نموده و باب مخصوصی که اسم آن باب الحسین است معین
فرموده آن بزرگتر از همه درهای بهشت است بلکه میگویم که تمام بهشت از اوست زیرا
که تمام از نور آن بزرگوار خلق شده پس اگر تکلم کند خواهد گفت انا من حسین ع قسم هفتم

در بیان انچه خداوند عطا نموده است بانجناب از باقی مخلوقات و اجمال آن در چند باب
است باب الملائکه باب الانبیاء باب ازمنه باب السماء باب هوا و فضا
باب الماء باب اشجار باب انهار باب بحار باب انس باب جن باب طیور و وحوش
باب بهایم باب الجبال باب اوضاع نشانه ظاهریه باب السماء بدانکه خداوند
عطا نمود بانجناب از سموات خصوصیاتی چند منجمله آن را محل صعود روح او قرار داد
در روز شهادتش و گریست بر آن سرور بخون و خاک سرخ و بسرخی شفق و بکربلا
عطا نمود از خصایص ظاهریه و معنویه افضل از انچه بسماء عطا نموده و بحسین داد مطابق
انچه بسموات سبع و مافوق آنها داده بلکه بهتر از آن صفات معنویه و موجود است
ظاهریه من جمله انکه آسمان معدن فیض الهی است و حسین هم معدن فیوض ربانی
است بوجه اسهل و ایسر آسمان محل صعود دعا و استجابت آن است و حسین
اسمش سبب استجابت دعا است چنانچه از قصه حضرت آدم و زکریا و غیر ایشان از
متوسلین بخمسه طاهره ظاهر می شود آسمان بالا میرود بسوی او صدای مظلومین و از
کربلا بالا رفت صدای مظلومین بنحو خاص بلیت ز ان تشنگان هنوز بعیوق میرسد
فریاد العطش ز بیابان کربلا آسمان بالا میرود بسوی او ناله یتیمان و گریه ایشان
پس بلرزه می آید بسبب آن و از کربلا بلند شد ناله یتیمان و اسیران بنحو خاص صبح
آسمان در آن براق که راکب خود را بمقام قاب قوسین رسانید و کربلا در آن ذو الجناح
بود که راکب آن بمقام اما من حسین رسید بسبب سقوط از نشستن آسمان معراج انبیا
است و کربلا معراج ملائکه است آسمان در آن اوضاعی است که سبب اختلافات
هوا است و کربلا در آن اوضاعی است که تاثیر در آسمان و عرش نمود آسمان و عرش
در آن پیچیده صدای ملائکه تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و اصناف قائمین و راکعین
و ساجدین و غیرهم و کربلا در آن پیچیده بود صدای صیحه بیکسان و ناله مظلومان و انین
یتیمان و فریاد تشنگان یکی میگفت یا اباه و دیگری وا اخاه و دیگری وا ولداه و دیگری
واسیداه و این ناله در پیش خدا افضل است در مقام عبودیت و تسلیم از تسبیح و تقدیس

ملائکه و ایضاً آسمان مسجد ملائکه است از برای حضرت آدم و کربلا مصلای انبیاء و ملائکه
بر جسد حسین آسمان را خداوند سقف محفوظ قرار داده است و کربلا را سقف حافظ قرار داده
از برای کسی که پناه برد بآن آسمان را خداوند سقف مرفوع قرار داده و کربلا را قرار
سقفی که رافع است درجات متوسلین را از آسمان طهور نازل نمود و حسین کسی است
که باران ببرکت او نازل می شود و در مقام استسقاء باران بجهة او بارید و اراضی
را سیراب نمود و نازل شد بسبب او آبی که پاک میکند جمیع گناهان را و خاموش
میکند آتش جهنم را و آن بعینه از آبها ... ی بهشت خواهد شد و آن اشک چشم گریه کنند
کان است آسمان محل ارزاق ظا ... هریه عباد است و حسین معدن ارزاق معنویه
و ائمه ایشان است باز میگوییم که در آ ... سمان عرش عظیم است و در کربلا زینت عرش
است آسمان مسکن ملائکه است ... و کربلا محل آمد و شد ملائکه است آسمان ذا
بروج است و حسین نیز صاحب بر ... وج است چنانچه در روایت است چون خود ش
امام و پدرش و برادرش امام و اولا ... دش ائمه تسعه اند آسمان در آن خانه ایست
موسوم بضراح که مطاف ملائکه است ... هر روزه هفتاد هزار ملک بآن طواف می کنند
و دیگر نوبت بآنها نمیرسد و کربلا ... در آن ضریحی است که موکل است بآن هفتاد هزار
ملک که همیشه هستند و هر روزه هفتا ... د هزار ملک دیگر در انجا نازل میشوند و هستند
و دیگر نوبت بآنها نمیرسد آسمان محل ... بهشت است و کربلا محل زینت بهشت است
و قطعه بهشت است و محل کسی است ... که از نور او بهشت خلق شده و او سید جوانان
بهشت است آسمان در آن جبرئیل ... است و در کربلا مخدوم جبرئیل است آسمان
محلی است که پیغمبر در شب انجا ر ا ... سیر نمود و بکربلا در روز سیر نمود در آسمان شجره
حضرت موسی است و در کربلا شجر ... ه موسی است در آسمان حضرت عیسی است
کربلا محل تولد عیسی است آسمان محل ... آفتابست که گاهی منکسف میشود و حسین آفتابی
است که هر چند امر براو شدت می نمو ... د اشراقش بیشتر می شد آسمان دارای قمر است و
در کربلا قمر بنی هاشم حضرت عبا ... س است که منخسف شد در وقتی که دشمنان

تاک صفت حایل شد بین او و بین آفتاب امامت در میدان جنگ آسمان دو آن
کسا النخضیب است که سبب استجابت دعا است و در کربلا سر خضیب و صورت
و بدن خضیب است که سبب استجابت دعا است آسمان مشتمل بر سبعه سیاره و کربلا مشتمل
است بر نجوم آل عبد المطلب آسمان دوم در آن هزار و بیست و پنج ستاره روشن است
و خفیه از حصر بیرون است و حسین در بدنش چهار هزار زخم ظاهر بود از شمشیر و نیزه
و تیر و خفیه غیر محصور است زخمش ز ستاره گان فزون بود آسمان در آن قطب
و بنات النعش است کربلا محل قطب امامت و دخترانش دور نعش او حیران و سر
گردانند آسمان در آن کوکب حامل رأس الغول است و در کربلا غول حامل رأس
سبط الرسول است و در آن آسمان بیت المعمور است که مقابل ضراح و کعبه است که هر روز د
هفتاد هزار ملک بر آن طواف می کنند و نوبت دیگر بایشان نمیرسد و از برای حسین
نیز ملائکه طائفین است چنانکه گذشت و بیاید انشاء الله آسمان در آن مجره است
که کهکشان باشد و در حسین مجره است از آثار زخمها که اثرش تا محشر خواهد ماند بجهت
موقف شفاعت عاصیان باب الارض بحسین از زمین قطعه داده که اشرف
زمینها است و از برای حسین خصوصیات ارض را قرار داده من جمله در زمین معدن
طلا و نقره و جواهر است و حسین معدن قصرهای بهشت است که از لؤلؤ و یاقوت و
طلا و نقره است زمین محل نبت هر گیاه و درخت زیبا است و حسین منبت فیوضات
عامه الهی است زمین محل استراحت عباد و آسایش احیاء و اموات است و حسین
سبب استراحت دائمی است و کربلا محل آسایش احیاء و اموات است باب هوا
و فضا خداوند عطا نموده است بانجناب از هوا و فضا ما بین حایر و آسمان نیز پس
از برای آن اوصافی قرار داده یکی آنکه محل آمد و شد ملائکه است دوم معراج است
که اعمال زوار از آن بالا میرود و اسمعیل که ملکی است موکل بهوا هر روز در آنجا
حاضر میشود و با ملائکه حایر جواب و سؤال می نماید دوم از آن مقام علی باسمان
بالا رفت که مثل و مانند نداشت که شهادت آنجناب باشد سیم محل نزول رحمت

خاصی است که مثل ندارد چهارم صعود فیض است بجهة اهل آسمانها چونکه معراج ملائکه است **باب الماء** چونکه انجناب را از آب مباح منع کردند خداوند باو عطا نمود چهار نوع آب یکی حوض کوثر را حق او قرار داد و اصحاب او را پیش از خروج روحشان از آن سیراب نمود چنانچه علی اکبر وقتی که بر زمین افتاد فریاد کرد ای پدر این جد من است که مرا سیراب نمود بجامی که هرگز بعد از آن تشنه نخواهم شد و حق گریه کنندگان او قرار داد که در روز عطش اکبر ایشان را از آن سیراب خواهد نمود چنانچه در روایت مسمع است و این فایده در بسیاری از اعمال حسنه مروی است لکن خصوصیت حسین آنست که کوثر فرحناک می شود بانیکه گریه کنندگان از آن بنوشند دوم آب حیوانست در بهشت که با اشک گریه کنندگان او ممزوج می شود پس در خوبی طعمش می افزاید سیم اشک چشم است که خداوند حق او قرار داد این است که او را سریع الدمع وقتیل العبرة گویند و آنرا اثر اسم شریفش قرار داد بلکه اثر هر چه منسوب است باو و اثر ذکر مصیبتش و اثر نظر بقبرش و اثر بوئیدن تربتش چهارم هر آب سرد خوشگواری است که دوستان بنوشند پس حق آن جناب در آن هست که باید او را یاد کنند و بر قاتلین او لعنت فرستند چنانچه فرمود شیعتی ما إن شربتم عذب ماء فاذکرونی وحضرت صادق فرمود که من هرگز نیاشامیدم آب سردی مگر آنکه یاد کردم حسین را و حکمت در اینکه حقوق آن جناب از جهة آب چهار نوع است شاید دو وجه باشد یکی آنکه او را از چهار حق که در آب داشت منع نمودند اول از حق مشترکی که با همه مردم در آن داشت چنانچه همه بنی آدم باهم شریکند در آب و گیاه و اینست که جایز است آب خوردن از نهرهای مملوکه هر چند اذن از مالک نگیرند و شاید از همین جهت است استحباب آب دادن بکفار هرگاه تشنه باشند چنانچه در روایتی وارد است دوم حق مشترکی که با همه حیوانات داشت چونکه هر ذی روحی را حق است در آب و از این جهت است که واجب می شود تیمم هرگاه خوف عطش باشد بر حیوانات مملوکه و غیر آنها سیم حق خاصی

که برابل کوفه داشت که سه مرتبه ایشان را سیراب نموده بود یک مرتبه در سال خشکی نیز
برای ایشان طلب باران نمود و ببرکت انجناب باران آمد و دفعه دیگر در صفین آب را
بضرب شمشیر از لشکر معاویه گرفت و دیگر در قادسیه لشکر حر را آب داد چهارم
حقی که آنحضرت در خصوص نهر فرات داشت چون مهر مادرش حضرت فاطمه بود و آن
جماعت مراعات هیچیک از این حقوق را ننمود و حتی اینکه یک قطره بجهة طفل شیر
خوارش خواهش نمود و دیدند آن طفل را که از تشنگی کباب است پس باز اجابت نکردند
بعد از برای خودش یکقطره طلب نمودند ندادند آه علیت بودند و بودند همه سیراب
می‌کید خاتم زقحط آب سلیمان کربلا وجه دوم اینکه تشنگی آنسرور در جهات عضو
تأثیر تمام نموده بود لبهای مبارک که افسرده شده بود چنانچه در آخر امر بعد از مراجعت
از زندگانی فرمود اسقونی قطرة من الماء فقد تفتت کبدی من الظماء سیم زبان آنحضرت
که مجروح شده بود از بس باطراف دهان سائیده بود چهارم چشمهای مقدسش که از
تشنگی تاریک گردیده بود چنانچه در حدیث مکالمه جبرئیل با حضرت آدم منقول است که
گفت اگر ببینی ای آدم او را در حالتی که میگوید واعطشا و بحدیکه تشنگی حایل شده باشد
ما بین او و آسمان مانند دود پس بسبب هر یک از این اعضاء اربعه یک نوع اجزا
خداوند باو عطا نمود پس بلغ بها نشما شیعیانهم نخل نور زید با شک دیده کان باب
الاشجار افضل درختان شجره موسی است که ندای انی انا الله از آن شنیده بود در بعضی
روایات وارد است که محل قبر حسین است و افضل اشجار نخله حضرت عیسی است
و در روایت وارد است که در کربلا بود باب البحار حضرت چون شهید شد
ملک بحار ندا داد اهل دریاها را که در برکنید لباس حزن را که فرزند رسول شهید
شد باب الجبال اشرف جبال طور سینا است و آن محل قبر آنحضرت بمقتضای
روایات و همانست کوه جودی که کشتی نوح که سبب نجات مؤمنین بود بر آن قرار
گرفت ای برادر هرگاه ملاحظه نمائی حالت ما را خواهی دید مصداق کلام امیر المؤمنین
که میفرمود ای دنیا حرکت میدهد شما را مانند حرکت دادن بادهای سخت کشتی را در

وسط موجهای دریا پس هرچه غرق شد دیگر عوض ندارد و هر یک نجات یافت باز در
معرض خطر است و ما امیدانیم که اگر غرق شویم عاقبت ما آتش خواهد بود یا نه لکن اگر کشتی
ما بر جودی ولایت حسین ع استقرار یابد امید نجات است **باب انس و**
جن اما از انس پس خداوند عطا نمود باو اصحابی را که خود ش وصف نمود ایشان را
بانیکه از برای احدی چنین اصحابی باوفا نبوده و از حالت انها معلوم است و باو عطا
نمود شیعیان خاصی که محبت فطری اضطراری نسبت باو دارند و لی اختیار در عزای
او خود را هلاک می کنند و در بلاد ما چنین طایفه هستند که در عاشورا سینه زنان در
میان آتش میروند و احساس الم نمی کنند و اما جن پس جماعتی از ایشان بیاری
او آمدند وقتی که از مدینه بیرون آمد حضرت فرمود میعاد ما و شما در کربلا است و چون
نجد تش آمدند حضرت اذن جهاد بایشان نداد و جماعتی از ایشان شب پانزدهم ایمد
بیاریش پس دیدند که امر گذشته و جمع از ایشان بگریه و نوحه مشغول بودند از مردان
و زنان در کربلا و مدینه و بصره و کوفه و بیت المقدس و در زیر درخت عوسجه و جمع از
ایشان خبر قتل انجناب را باطراف و اکناف بردند و زنهای ایشان شبها در اطراف
جسد او نوحه می کردند اشعار ایشان در کتب مراثی مسطور است **باب الوحوش**
والطیور بعضی از وحوش پیش از شهادتش براو نوحه نمودند چنانچه در قصه آهو
با حضرت عیسی و شیر با انجناب و گوسفندان حضرت اسمعیل و اسب حضرت ابرهیم
معروف است و در شب یازدهم وحشیان صحرا همه گرد نهار السوی اجساد شریفه کشته
بودند و گریه می کردند تا بصبح و اما طیور پس بعضی براو نوحه می کردند و بعضی سایه
بر بدن او می افکندند و بعضی بمدینه آمدند و خبر شهادتش را رسانیدند بدخترش و
باهل مدینه و بعضی نزد سایر طیور رفته ایشان را اخبار نمودند **باب الخیل و**
الابل مخصوص بود انجناب باسب پیغمبر که نامش مرتجز بود و شاید بهمان است
که معروف بذو الجناح و آن مرکبی بود باوفا در تشنگی تاسی بصاحبش نمود و از آب
خوردن امتناع نمود و بعد از شهادت انجناب فریاد می کرد الظلیمة الظلیمة من امة

قتلت ابن بنت نبیها پس بطرف خیمگاه روان شد و خبر شهادت آنحضرت را بعیالش
رسانید و چون لشکر خواستند او را بگیرند جمعی را هلاک نمود چنانچه در روایتی است
و مخصوص بود آنجناب بناقه که در صبح عاشورا بر آن سوار شد و خطبه خواند پس
پیاده شد و امر نمود عقبة ابن سمعان را که زانوی آنرا ببست پس بعد از شهادت
آنحضرت آن قدر سر خود را بزمین زد که هلاک شد باب آنچه آنحضرت بآن مخصوص است
از اوضاع دنیویه و هر چند خداوند دنیا را از برای دوستانش نخواسته لکن
مخصوص شد آنجناب بسبب اینکه او را از آب و طعام منع نمودند و جسدش
را بخاک انداختند بانیکه سه چیز در عوض بآنجناب داده شد از جنس آنچه منع کردند
از آنحضرت یکی سقایه دوم طعام سیم عمارت دائمه اما سقایت پس ثواب
مخصوصی مقرر شد برای آب دادن در شب عاشورا در نزد قبرش چنانچه مرویست
که هر کس آب دهد شب عاشورا در نزد قبرش مثل آنست که لشکر آنحضرت را آب
داده باشد و از اینجا معلوم می شود که آب دادن که اجر آن از همه عبادات بزرگتر
است هرگاه در راه سید الشهداء باشد ثوابش مضاعف خواهد بود اینست که
شیعیان در هر مقام که آب سبیل می کنند همه باسم آنجناب است بلکه گویا سبیل
آب مخصوص او شده است و اما طعام در تعزیه پس امر آن واضح است که نقدی
صرف می شود از نقود در آن در ایام عاشورا و غیر آن که اگر حساب کنند و بر ایام
توضیع نمایند شاید روزی یک کرور بشود و اما عمارة پس بمقتضای روایت آنحضرت
زینب خواتون این قبه عالیه همیشه عمارت و زینتش روز بروز زیاد خواهد شد
و می بینم که تعمیر بیت الله و سایر مشاهد تمام میشود و تعمیر حرم و صحن این جناب
تمام نمی شود بلکه از روزی که متوکل لعین آنرا خراب نمود باز بنا کرد همه
ساله خلفاء بنی عباس و سلاطین اهتمام در تعمیر آن نمودند و می نمایند از بنائی و
نقاشی و آینه کاری و تذهیب و غیره آن و مؤلف از وقتی که پنج ساله بودم تا حال
که شصت ساله شده ام ندیده ام روزی که در آن مشغول بنائی و تعمیر نباشند و

ایضاً و ظاهر انیست که تا قیامت چنین باشد مترجم گوید حقیر آنچه دیده ام بنا و قبه جدیده
و توسیع صحن از طرف بالای سر و ساختن ایوان ناصری و سرداب کردن صحن و
سنگ کردن فرش آن و کاشی کردن دیوارهای صحن و سنگ کردن دیوار حرم و روضه
و حال هم مشغولند انتهی قسم هفتم احترامات خاصه از برای چیزهائی که متعلق با نحضرت
است از زمان حمل تا بعد از قیامت و آن چند امر است اول احترام حمل آنجناب
نسبت بوالده اش حضرت زهرا که پیغمبر باو فرمود در پیشانی تو نوری می بینم و عنقریب
متولد می شود از تو حجت خدا بر خلق و دعا میخواندند بر او میدمیدم یا اینکه بر آب میخواندند و برای
می پاشید و والده اش میفرمود در شبهای تار و اطاق تاریک محتاج بچراغ نبودم و
صدای تسبیح و تقدیس از او در شکم می شنیدم و در خواب میدیدم که دو شخص نورانی دعا
میخواندند بر من دوم احترام خاصی که از برای تهنیت ولادتش واقع شد و آن پنج قسم
از وحی بود یکی بسوی رضوان خازن بهشت که زینت کن بهشت را و معطر کن آن را
بجهت کرامت مولودی که از برای محمد متولد شده و دیگری بسوی حور العین که خود
را زینت دهید و بزیارت یکدیگر بروید بجهت کرامت آن مولود و دیگر بسوی ملائکه
که برپا بایستید بطریق صف و مشغول تسبیح و تقدیس و تحمید و تمجید و تکبیر شوید بجهت کرامت
آن مولود و دیگر بسوی جبرئیل که بزمین رو نزد پیغمبر با هزار قبیل که قبیلی هزار هزار ملک
است که بر اسبان ابلق سوار باشند و بر سر ایشان قبها باشد از دُر و یاقوت و
با ایشان باشند روحانیین که در دست ایشان حربها باشد از نور پس تهنیت گویند
محمد را باین مولود تامل کن در این کیفیت که چه قدر مشتمل بر انواع احترامست سیم
احترام خاص از برای اسم گذاشتن آنجناب که خطاب بجبرئیل رسید که بعد از
تهنیت پیغمبر باو بگو نامش را حسین بگذار پس تسمیه آنجناب از جانب خدای
تعالی بوده و او را در کتاب باوصافی ذکر نموده و در سموات اسماء خاصه از برایش
قرار داده چنانچه در اخبار است چهارم احترام تعزیه اش بود که فرمود بعد از
از تسمیه او را تعزیت بگو بگو امت او می کشند او را پنجم احترام قابله آنجناب است

که خداوند مخصوص حوریه که از همه حورها خوشروتر بوده فرستاد با جمعی از حورها قابله
باشند ششم احترام گاهواره اش بود که ببرکت آن فطرس ملک توبه اش قبول شد هفتم
احترام تحریک گاهواره اش بود که بجهت آن ملائکه و میکائیل موکل شدند و فخر می
کردند هشتم احترام ذکر خوابش بود که جبرئیل بر آن موکل بود و می گفت ان فی الجنة
نهر من لبن او نهم احترام رضاعش بود که از زبان و انگشت ابهام پیغمبر شیر می نوشید
که اشرف بود از پستان مادرش و در زیارتست غذتک ید الرحمة و رضعت من
ثدی الایمان و ربیت فی حجر الاسلام دهم احترام لباس اوست و آن لباس مخصوص
بود که خداوند هدیه فرستاد و بجهت انجناب و پیغمبر براو پوشانید و فرمود این لباسی
است که پود آن از پرهای نازک بال جبرئیل است یازدهم احترام قبر آن سرور است
که جمیع انبیاء از آدم تا خاتم آنرا زیارت نمودند پیش از دفن صاحبش در آن بسنین
دوازدهم احترام اشک اوست چنانچه در قضیه بر آهو معروف است خواهد آمد ان شاء الله
سیزدهم احترام خون اوست که حضرت پیغمبر آنرا جمع نمود در شیشه سبزی که ملک از
آسمان آورده بود بجهت آن چهاردهم احترام اشکی که بجهة او ریخته می شود ملائکه
آنرا جمع می نمایند و می دهند بخازنان بهشت پس آنرا ممزوج می کنند با آب حیات
پانزدهم احترام صورتی که اشک بر او جاری می شود در قیامت خاری و ذلت نخواهد
دید شانزدهم احترام مجالس عزا و سایر مجالس آن چنانچه بیاید ان شاء الله هفدهم
احترام شفاعت او که علاوه بر شفاعت قیامت او را در روز اول تولدش شفیع
ملائکه قرار داد چنانچه در قضیه فطرس و دردائیل مشهور است هجدهم احترام تربت
قبر اوست که از قبر الی بیست و پنج ذراع بلکه تا چهار فرسخ فضایل متفاوته دارد و آنرا
خداوند متعال اختیار نمود از برای مدفن انجناب از روزی که دحو الارض شد چنانچه
در روایت است و از برای آن تربت شریفه خصایصی است یکی آنکه از کعبه معظمه
اشرف است چنانچه در خبر است بلکه بعضی گفته اند که از نجف هم اشرف است یعنی
ما عدای اصل مرقد امیرالمؤمنین ع دوم آنکه این زمین را خداوند خلق نمود پیش از کعبه

بیست و چهار هزار سال و آنرا مبارک و پاکیزه کرد چنانچه در روایات معتبره وارد است
سیم آنکه این زمین همیشه مبارک و پاکیزه بود و خواهد بود با آنکه خداوند آنرا بهتر از
زمینهای بهشت قرار دهد و بهترین منازل و مساکن اولیاء خدا در آن باشد چنانچه در
روایت است چهارم آنکه الان این زمین از زمینهای بهشت است چنانچه در روایت
است پنجم آنکه از حضرت سجاد ع مروی است که چون زلزال قیامت شود کربلا را بلند
کنند با تربت نورانی با صفا پس در بهترین ریاض بهشت گذارند که نور آن نمایان
باشد مانند ستاره درخشان که دیده کان را بزند و آن زمین ندا کند که منم آن زمین
مبارک پاک و پاکیزه که در بردارد جسد حضرت سید الشهداء و سید شباب اهل بهشت
را ششم تسبیح کردن با دانه‌های آن تربت ثوابش هفتاد برابر است هفتم گردانیدن دانه‌ها
ثواب تسبیح کردن دارد هشتم آنکه هر گاه تسبیحی از آن تربت در دست گیرند اول روز
و بگوید اللهم انی اصبحت اسبحک و امجدک و احمدک عدد ما ادیر به سبحتی پس تا شام از برای
ایشان ثواب تسبیح کردن نوشته می‌شود و همچنین اگر در وقت خواب بخوانند آن
دعا را و تسبیح را در زیر سر گذارد همین خاصیت را دارد چنانچه در حدیث حضرت
سجاد است نهم آنکه سجده بر آنخاک مقدس حجابهای هفتگانه را پاره می‌کند و مراد
یا نفوذ و صعود سماوات سبع است یا مراد حجابهای معاصی است که مانع اند
از قبول اعمال چنانچه در روایت معاذ بن جبل است و ایضاً سجده بر آن نور میدهد
ارضین سبع را و در اینجا مسئله ایست که آیا فضل در سجده بر خود آن خاک است یا آنکه
شامل است الواحی را که از گل آن میسازند و آنرا مهر می‌نامند ظاهر روایت
معاویه ابن عمار اولست که روایت نموده است که از برای جناب صادق ع خریطه بود
از تراب شریف که آنرا بمحل سجود خود فرش می‌نمود و بر آن سجده میکرد دهم
خوردن خاک و گل حرام است و در روایتی است که آن مانند لحم خنزیر است مگر خاک
قبر شریف بجهة استشفاء بشرایطی که در محلش مذکور است و عمده آن شرایط نیت
صادق است دعا خواندن و مهر کردن بر آن تا آنکه مس اجنه و شیاطین نرسد اثر ش

زاین نشود یازدهم نگاه داشتن آن خاک مطهر سبب امن از مخاوف است اگر باین
نیت بردارند دوازدهم گذاشتن از خاک در متاع تجارت سبب برکت آن می شود
چنانچه در روایتست سیزدهم مستحب است که حنک طفل را با آن خاک بردارند تا اینکه
ایمن شود از صدمات چهاردهم هرگاه آنرا در قبر گذارند سبب امان میت می شود
از عذاب چنانچه مروی است که زنی زنا میداد و اولادی که از آن حاصل می شد باتش
می سوزانید چون وفات نمود و او را دفن نمودند زمین او را بیرون می انداخت چند
دفعه مکرر کردند آخر بتعلیم امام تربت در قبرش گذاردند زمین او را قبول کرد پانزدهم
مستحب است که حنوط میت را با آن تربت مخلوط کنند شانزدهم دفن در آن زمین
مقدس سبب دخول بهشت است بدون حساب هفدهم چون ملائک بهشت بزمین
نازل می شوند حور العین از ایشان خواهش می کنند که از تربت طاهره بجهة ایشان
هدیه برند که بآن متبرک شوند هجدهم از این تربت مبارک هر ملکی برداشته هدیه از برای
پیغمبر برده وخود پیغمبر نیز از آن برداشت وخود حضرت هم از آن برداشت چنانچه
بیاید انشاء الله نوزدهم در این زمین مقدس دفن شده است پیش از شهادت آن
حضرت دویست نبی و دویست وصی و دویست سبط که همه شهید شدند چنانچه در
روایت معتبر است بیستم بوئیدن این خاک پاک سبب ریختن اشک است چنانچه
پیش از واقعه شهادت نسبت به پیغمبر و خود حضرت واقع شد چنانچه بیاید در باب
اسباب گریه بیست ویکم این تربت هر جا بود مبدل بخون گردید در حال شهادت
انجناب چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود از آن جمله روایت ام سلمه است که
سنی و شیعه روایت نموده اند که حضرت پیغمبر از آن تربت که خود برداشته بود
در شب معراج یا جبرئیل از برایش هدیه آورده بود بام سلمه داد و آن خاک سرخی
بود و فرمود این را نگاه دار پس هر وقت مبدل شد بخون بدانکه فرزندم را شهید
کرده اند ام سلمه گوید پس آنرا در شیشه ضبط نمودم و هر روز آنرا نظر مینمودم و میگریستم
پس چون روز عاشورا شد صبح نظر کردم همان خاک بود چون بعد از زوال

بسوی او برگشتم دیدم مبدل بخون شده است پس فریاد ناله ام بلند شد سلمی گوید دیدم
شیشه را در پیش ام سلمه که خون در آن می جوشید پت و دوم داخل شدن زوار آن
زمین سبب حزن است بالوجدان خصوصاً اگر نزدیک قبر مبارک شوند و نظر نمایند بقبر
فرزند علی اکبر که در پایین پای اوست چنانچه در روایت است پت و سیم این تربت
رسیده است بدست هر ملکی که بزیارت پیغمبر آمده و بدست هر پیغمبری که بزیارت
کربلا آمده و آنرا گرفته بوئیده و ببدن خود مالیده و پس آن مقام همه انبیاء است تا روز
قیامت قسم هشتم احترامات خاصه که مقرر شد بجهة انجناب مقارن هتک حرمتی که از
آن نمودند یا از خود هاتک یا از دیگری مقارن آن هتک بنحوی که عزت آن احترام
غالب شد بر ذلت آن هتک چونکه خداوند منان ذلت را از برای اولیای خود نخواسته
تا اینکه سبب نفرت قلوب از ایشان نشود پس اگر ضعیف و حقیر بودند از شدت
استغنای طبع در چشمها بزرگ و عزیز بودند و از برای حضرت حسین ع در این باب
خصوصیات است که اول کسیکه دوست میداشت کشته شدن آنحضرت را معاویه بود
و او امر کرد یزید را باحترام انجناب در وصیتش که باو نموده بود نوشته بود که من
بر تو میترسم از حسین ابن علی پس اگر بر او ظفر یافتی حق او را رعایت نما که او پاره
دل پیغمبر است مترجم گوید ظاهراً خیر رسید که باین سبب مردم بر او بشورند و
سلطنتش بانجام نرسد و ملاحظه ظاهر را هم نموده نه اینکه منظورش ملاحظه خدا و رسول
بود انتهی و ایضاً اول کسیکه یزید امر کرد او را بقتل آنحضرت حاکم مدینه بود و او گفت
پناه میبرم بخدا از اینکه شریک شوم در خون حسین ع و ابن سعد ملعون چون مامور شد
بحرب آنسرور ابیاتی گفته مضمونش است که هرچه فکر می کنم خود را فیما بین دو
امر متحیر می بینم که یا دست از ملک ری بردارم یا خون حسین ع را بریزم و گناهکار شوم
ملک ری که منتهای آمال و آرزوی من و نور چشم من است و قتل حسین ع سبب
وقوع در آتش جهنم است و شمر لعین احترام او نمود تا وقتی که لشکر را تحریص میکرد
بر حمله و میگفت حسین ع کفو کریمی است و کشته شدن بدست او عار نیست و در

حال قتل آنحضرت نیز احترام نمود بچند کلام یکی گفت تو را می کشم و میدانم که خصم من
خدای علی اعلاست و آنکسی که سر مبارکش را بسوی ابن زیاد حمل نمود احترام نمود که
گفت املاء رکابی فضة و ذهبا انی قتلت السید المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا
پس آن ملعون امر نمود بقتلش و آن کسانیکه اسب بر بدن مبارکش تاختند احترام نمودند
بچند بیت که در نزد ابن زیاد انشاد نمودند و احترام نمود یزید در وقتی که سر مبارک
در پیش رویش گذاشته بود و اما احتراماتی که مقارن هتک واقع شد از غیر اینکه
پس چند مورد است از انجمله چون ملعونی بانجناب جسارت نمود و گفت یا حسین ابشر
بالنار بمقارن ابیش بسر در آمد و پایش در رکاب بماند پس اسب او را برده
بخندق آتش انداخت و از آنجا راه آتش جهنم گرفت و دیگری جسارت نمود گفت
ای حسین تو کدام حرمت از پیغمبر داری پس مبتلا شد باینکه بتقضای حاجت رفت
پس مار او را گزید و در غائط خود می غلطید تا بجهنم واصل گردید دیگری بانحضرت
گفت نظر کن باب که از آن نخواهی چشید تا از تشنگی هلاک شوی حضرت فرمود
خدایا تو او را تشنه بمیران پس حالتی بر او دست داد که فریاد میکرد العطش پس
مشک آب می آشامید باز فریاد میکرد العطش تا آنکه شکمش پاره شد و از تشنگی بمرد قسم
نهم در احترام خاصی که بجهة طعام او بود که از بهشت چند مورد بجهة آنجناب تحفه
آوردند منجمله رطب و به و سیب بود بلکه هر طعامی که بجهة پیغمبر و علی و فاطمه و حسنین علیهم
السلام از بهشت آوردند بسبب عمده اش استدعای آنجناب بود بجهة او بود قسم دهم
احترام خاصی که متعلق است بلباس آنجناب بدانکه خداوند منان حسین را مخصوص
نمود باینکه چندین مرتبه از بهشت بجهة ایشان لباس بهدیه فرستاد و اختلاف رنگ
آن لباسها که یکی سرخ و دیگری سبز بود معروفست و سر او واضح است و
حسین مخصوص گردید بعلاوه بر آن بلباس مخصوصی چنانچه ام سلمه روایت نموده
که دیدم پیغمبر می پوشانید بقامت حسین لباسی را که مانند آنرا ندیده بودم و
شباهت بلباس دنیا نداشت عرض کردم این چیست فرمود این هدیه ایست

که خداوند از برای حسین فرستاده است که پود آن از پرهای نازک بال جبرئیل است
و بعد از شهادت و عاری کردن بدنش را از لباس خداوند با و پوشانید از حلهای
بهشت بدست ملائکه چنانچه تفصیلش بیاید انشاء الله در عنوان پنجم در بیان مظاهر آن
لطف خاصی که از آن تعبیر شده است باینکه خداوند دست بر سر حسین ع گذاشت
چنانچه سابقا اشاره شد و ظهور آن لطف در دو چیز است یکی در انچه بخود آنجناب
رسید و آن مرتبه مخصوصی است از قرب الهی که ما را یارای تقریر و تصور آن نیست
و از فروع آن قرب قرار دادن امامت است در ذریه او دوم در انچه بسایر خلق
میرسد بواسطه او و آن بسیار است من جمله آنست که شفا در تربتش قرار داد و
اجابت دعا در تحت قبه اش مقرر فرموده وعده و اعظمش آنست که او را سبب اعظم
از برای رحمت قرار داد چون ان غرض اصلی از خلق عالم است و چون پیغمبر ص رحمة
للعالمین قرار داد پس حسین ع را از و و او را از حسین ع قرار داد پس حسین ع
محل وضع دست رحمة است و رحمت از اوست و دست رحمت او را تحنا داد و
تربیت در دامان رحمت یافته و شیر زبان رحمت نوشیده و گوشتش و خونش از
رحمت نمو یافته و نور چشم رحمت و ریحانه رحمت است و مجلس او سینه رحمت و
مرکبش دوش رحمت است و معدن رحمت و مجمع اسباب و جامع وسایل و
منبع چشمه رحمت و مظهر مرات رحمت و محرک مواد رحمت است و برحمت
بر او متحقق می شود استحقاق رحمت مکتوب و اوست رحمت موصوله و رحمت مرجوه
پس آیا در قلب تو نسبت با و رحمت هست که با و گریه کنی تا آنکه رحمت کند تو را
کردگار رحمت و بتو گفته شود صلی الله علیک ای صاحب رحمت و راحم رحمت و این عنوان
از برای وسایل رحمت است که بسبب آنجناب متحقق است اجمالا و بیان بسیاری
آن و عموم آن و معادل بودن آن با جمیع اعمال حسنه و اخلاق نفسانیه و قبل از
شروع در مطلب دو مقدمه ذکر کنیم اول ایحسب الانسان ان یترک سدی گمان
مکن ای انسان که تو را به لعب آورده اند و با تو کاری ندارند و مهمل خواهی رفت

خالق تو حکیم است و غنی و قادر هرگز کار عبث و لغو نمیکند و تو را بخطابات تکوینیه بعد
از عدم موجود نمود پس مدتی خاک بوده ای پس نطفه گشته باز علقه و مضغه و عظام
شده ای پس گوشت بر آن پوشید بعد انسان شده و عقل بتو تعلق گرفته قوه
ادراک و تمیز در تو حاصل شده و همه اینها بخطابات تکوینیه بود پس بسن بلوغ رسیدی
خطابات تکلیفیه بتو متوجه شود بانواع متعدده مانند تکلیف باعتقادات حقه و
بصفات حسنه و بفعل واجبات و مندوبات بدنیه و مالیه و بترک صفات خبیثه
و افعال و اقوال محرمه و اموال غیر محلله و تکلیف تعلم این احکام باجتهاد یا تقلید
پس عمل بانها و بعد ذلک خطابات ارشادیه نیز بتو متوجه شود از طاعات و
اشتیاق بخیرات و طلب وسیله نجات و یافتن راه بسوی خدا و اجابت داعی الله
و توشه گرفتن بسوی خدا و قرض دادن بخدا و تقوی از خدا و جهاد در راه خدا و مسارعت
بسوی مغفرت خدا و نحو ذلک که همه اینها تاکید آن تکالیف اصلیه هستند و بعد از تمام
این تکالیف و انقضای زمان مهلت باز آن خطابات تکوینیه بسوی تو متوجه شود که
تخلف از آن ممکن نیست از آنجمله روح تو مخاطب شود بمفارقت از بدن و بدن
مخاطب شود بافتادن از حرکت و قوای آن همه ساقط شوند پس چشمانت تاریک
گردد و گوش تو کر شود و زبانت لال گردد و هر چه در دست داری بیندازی و
همه اینها بمحض خطاب الهی متحقق شود و تو را نمیرسد که اجابت داعی ننمائی پس
از اینها همه متوجه شود بتو خطاباتی چند از اثر خطابات تکلیفیه و حالت تو
نسبت بحالات امتثال و معصیت آن خطابات مختلف باشد پس اولاً خطاب
رسد باجتماع روح با جسدت پس برخیز از قبر بسوی حشر و نشر پس خطاب رسد
که بخوان نامه اعمال خود را پس بگیری آن نامه را بدست راست یا چپ و پشت
پس بخوانی آن را و بگوئی به بینید اینکه نامه عمل من است که همه مشحون از حسنات
است یا بگوئی کاش بدستم نمی دادند نامه را و نمی دانستم که حساب من چیست
پس بعضی مخاطب شوند بانیکه ای بندگان مطیع من خوفی بر شما نیست و هرگز

محزون نخواهید شد و بعضی مخاطب شوند که ای بندگان عاصی جدا شوید از نیکان بازه
خطابی متوجه بملائکه محشر شود نسبت ببعضی وادارید ایشانرا از برای سؤال و بعضی که
بشارت دهید مؤمنین را ببهشت و بعضی که بگیرید این عاصی را پس او را در غل کشید وای
بحال او که نه اهل او بکار او می آیند و نه عشیره او و بعضی اینکه بگیرید این عاصی را و بجهنم
ببندازید و بعضی اینکه بگیرید این را در غل کنید پس در میان زنجیری که هفتاد زرع
است او را مقید نمائید نمیدانم معنی این فقره شریفه را شاید معنی اینچنین باشد که اینرا
در درون حلقه زنجیر قید نمائید نه مانند قید متعارف که بزنجیر بستن باشد والله العلم
و بعضی انکه تهنیت گویند این مؤمن را که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و بعضی انکه
بگیرید این کافر را و بکشید او را بوسط جهنم پس بریزید ببالای سرش عذاب حمیم را و
از جمله خطابات تعجیزیه است نسبت بتو و غیر تو یعنی اظهار عجز و ضعف تو بان می شود
مثل خطاب یامعشر الجن والانس یعنی ای گروه جن وانس اگر میتوانید از اقطار آسمان
و زمین فرار نمائید بکنید و از آن جمله خطابات تحکمیه یعنی سرزنش مثل اصولها فاصبروا
او لا تصبروا وذق انک انت العزیز الکریم پس این خطابات از فروع خطاب تکلیفی
و ارشادیه است پس ملاحظه خود نما که داخل مستطیعنی آن تکالیف هستی یا نه اگر نیستی
پس مهیا باش از برای این خطابات جان کداز مقدمه دوم بدانکه الان تو در
میان مصیبتهای بسیار گرفتاری از چند جهة یکی انکه هر ساعتی در ارزو و خیالی هستی
و در معرض آفات و بلیات و امراض و عاهات و صدمات رو بسوی مرگ میدوی
و در کشتی سواری که در شدت طوفان بگرداب افتاده و نمیدانی کدام ساعت غرق
میشود از هر طرف دشمنی بتو احاطه نموده و اخلاط اربعه که ارکان بدن تو هستند تو را
در میان گرفته و لابد روزی بیاید که بیکی از آنها کشته شوی دوم مصیبت است که هیچ بفکر
آن نیستی و آن مصیبتی است که امیر المؤمنین ع هر وقت بفکر آن می افتاد ناله می کرد
مانند مار گزیده و گریه می کرد مانند زن بچه مرده و آن این است که سفر دوری در پیش
داریم که منزلهایش همه مخوف و مهولست و مورد ش عظیم است یا بهشت ابدی یا جهنم

منوید و توشه کم است و پا برهنه و پیاده و دست خالی و راه پرخطر سیم آنکه بلاء تو بزرگ
و حال تو خراب است با آتشهای بسیار می سوزی و خبر نداری و الان قلب و بدن
و زبان و شکم و پای تو با آتش معاصی مشتعل است توئی که در معرکه گناهان کشته شده
و اسیر نفس اماره و شیطان گشته اعضای تو همه مشتعل است با آتش از پشت و شکم و قلب
و همه اعضای انسانیه تو پاره پاره گشته صد هزار جراحت از معاصی بتو رسیده و اسباب
های ضلالت و انهدام هدایت تو را پامال نموده اند چهارم بلیه عظمی و مصیبت کبری
آن است که اگر در این دنیا بمانی تا سن پیری تو را دریابد قوای تو از کار بیفتد
پس اگر فقیر باشی بلای عظیم باشد پیری و نیستی و اگر غنی باشی لذتی از عیش نبری و اهل
و اولاد از تو بری شوند و تمنای مرگ تو کنند پس چون از دنیا بروی خواهی رفت
بقبری که مهیا نکرده از برای خوابگاه خود نه فرش و نه چراغ از اعمال صالح پس اگر
در آنجا بمانی چگونه با بدن پوسیده و اعضای خاک شده و مصاحبت مور و مار و کرم
و عقرب و وحشت قبر گوید و چه خواهی کرد با فشار قبر و سؤال نکیر و منکر و عذاب برزخ
انتهی و اگر بیرون آئی بمحشر چه خواهی کرد با آن عرصه گیرودار که زمینش آتش و سقفش
آتش از تابش آفتاب و اطرافش همه آتش معاصی پس اگر بمانی در آنجا چگونه بمانی
و اگر بروی کجا بروی پس اگر پنبه غفلت از گوش و دل برداشته شود و بدانی که در
معرض چگونه مصایب هستی هر آینه سزاوار است که لباس نپوشی و بر خاکستر
نشینی و از اهل و عیال و منصب و مال دست برداری امیر المؤمنین ع فرموده اگر
بدانید آنچه را که من می دانم از آنچه علم آن از شما مستور است یعنی از امر عاقبت
شما هر آینه بیرون خواهند رفت به بیابانها و بحال خود گریه و زاری کنید و اموال
خود بی نگاهبان و نایب خواهید گذاشت و بحال خود مشغول خواهید گردید بنحو
بالجمله معلوم شد می گوئیم که جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء امتثال
نمود خطابی را که از جناب الهی مخصوص او بود در آن صحیفه مختومه که جبرئیل آورد
و به پیغمبر داد پس پیغمبر آنرا بحضرت امیر المؤمنین ع داد و او با مام حسن ع داد و او

بجناب حسین ع داد پس عمل نمود بخطابی که مخصوص او بود و بسبب این امتثال حاصل می
شود از برای متوسلین بانجناب امتثال جمیع خطابات ارشادیه و تکلیفیه و تحمل
کردید مصیبتی را که سبب آن عطا باشد بانجناب اجری موجب است از برای
متمسک بان حضرت رفع جمیع مصیبتها که از فروع آن نجات از عقبات است و
در وقت امتثال الخطاب الخاص بانجناب بخطابی شد که بسبب آن رفع میشود از
متوسلین با و خطابات تخییریه و تحکمیه پس بسبب وسایل او حاصل می شود امر
بطاعات نماز و روزه و صدقه و حج و عمره و جهاد و زیارت یعنی ثواب اینها
را با و میدهند بلکه ثواب اعلای افراد اینها که متصور است صدورش از تو بلکه
گاهی حاصل می شود بان ثواب اعلای افرادی که تصور نمی شود وقوع از تو مثل
حج و جهاد در رکاب حضرت پیغمبر بلکه گاهی حاصل از برای تو بحسب کمیت آنچه
ممکن نیست از تو واقع شود مانند حج مثلا در میان وسایل آنحضرت چیزی است که
بسبب آن ثواب صد هزار حج از برای تو نوشته میشود بلکه در یک زیارت با هر
قدمی صد هزار حج است و از این بالاتر آنکه گاهی حاصل می شود تو را چیزی که ممکن
نیست وقوع آن فی نفسه مثلا کشته شدن و بخون آغشته شدن در راه خدا ممکن
نیست مگر یک دفعه و از جمله وسایل امری است که آن ثواب هزار مرتبه کشته
شدن در راه خدا بتو میدهند پس باین امور جمیع مصیبتهای متحققه تو رفع می شود و
از تو دفع می شود بلیاتی که مترقب آنها هستی و عقبات بر تو سهل می گردد و از
هولها و ترسها ایمن میشوی در این راهی که پیش داری و امتثال جمیع خطابات
ارشادیه و تکلیفیه می شود و آثار صفات محموده بتو داده میشود و آثار صفات جهلیه
از تو برداشته میشود و گناهان تو آمرزیده میگردد و درهای بهشت که برروی تو
بسته شده گشوده میشود و درهای آتش که باز کرده بسته میگردد و آتشهائی که الان بر تو
احاطه نموده خاموش میشود و با آن درجات و ارتفاع درجات بلکه رفع درجات
حاصل میگردد بلکه مقامی که تصور آن نمی شود بتو میدهند و خوب است که اندکی

این مطالب را توضیح نمائیم پس گوش خود را بدار و دل خود را جمع کن و بشنو این
کلمات را که الان خطابهای بسیار بتو متوجه است که باید از عهده آنها برآئی پس از
خواب غفلت بیدار شو که چند روزی دیگر حالت قیامت صغری بتو متوجه است
که در آن خطابهائی که بسوی تو خواهد رسید که چه قدر سخت و از عاقبت حذر نما که
عنقریب قیامت کبری که محشر است برپا شود و خطابهای سخت بتو متوجه میشود که
چه قدر مخوف و مهول و عظیم و سخت است و بوسایل حسینی امتثال جمیع خطابات میشود
و همه امور سهل و آسان میگردد و بیان آن ببیان سه کیفیت است اول تفصیل
کیفیت امتثال خطابات و آن چند قسم است یکی خطاب بعبادت است که خداوند
معبود میفرماید یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم الخ و مضمون این خطاب
بر زبان صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اوصیاء ایشان و جمیع صلحا و ملائکه و حکما
و عرفاء و اهل همه ادیان جاری است پس ملاحظه نما خود را که آیا عبادت نموده خدا را
بنحویکه مطابق و واقع باشد بطریق ملل سابقه یا این ملت که خود را متدین بآن میدانی
پس ملاحظه نما زمان عبادتت را که آیا در تمام عمر یا یکسال یا یکماه و یا یک روز یا
یک ساعت عبادت درست کرده پس ببین که از کدام قسم عباد هستی
یقین که از عباد مکرمین نیستی و نه از عباد مصطفین و نه مخلصین و نه از عبادیکه شیطان
را بر ایشان تسلطی نیست و نه از عباد مؤمنین و نه متقین زیرا که صفات ایشان
در تو نیست و نه از عباد مسرفین منیبین که مخاطبند بلا تقنطوا من رحمة الله باز ملاحظه
نما این عباداتی که میکنی نه از روی اخلاص است مانند عبادت احرار و نه از ترس
نار است مانند عبادت عبید و نه بجهت شوق بهشت است مانند اجیران و
کاش ما اکتفا می نمودیم بهمین عبادت نکردن و عبادت نمیکردیم دشمن خدا را و
کاش اکتفا بیک دشمن میکردیم و عبادت نمیکردیم شیطان و هوای نفس و دنیا
و درهم و غیر آنها را و کاش بیک قسم از عبادت اغیار اکتفا می نمودیم و جمع نمی
کردیم ما بین انواع عباداتی که تصور میشود نسبت باین دشمنان چون حال خود را

در قصور و تقصیر شناختی پس بدان که ممکن است تو را بسبب توسل بحسین ع داخل
شوی در جمیع اقسام عابدین و عبادت کنی بجمیع اقسام عبادت بلکه عبادت طول
عمر و ممکن است که بجمیع مراتب عبودیت فائز شوی پس قدر این نعمت را بدان و بیان
آن بچند مطلب است مطلب اول هرگاه زیارت کنی حسین ع حاصل شود از برای تو
مراتب عباد مکرمین که ملائکه اند چونکه بمقتضای روایات از برای زائر نوشته میشود
صلوة ملائکه و تسبیح و تقدیس و عبادت ایشان تا روز قیامت بلکه ملائکه ثواب او
خواهند بود در زیارت تا روز قیامت و از این مطلب ظاهر میشود معنی آنچه وارد
شده است در بعض اخبار که هر کس زیارت کند حسین ع را از جمله عباد مکرمین خواهد بود
مطلب دوم چون زیارت کنی آن امام شهید را حاصل میشود آن برای تو مراتب
عباد مصطفین که انبیاء اند زیرا که از جمله ثوابهای زواران است که در درجات انبیاء
و اوصیاء و همنشین ایشان خواهند بود و در یک سفره با ایشان طعام خواهند خورد
و ایشان با او مصافحه کنند و صحبت نمایند و دعا در حقش نمایند و بر او سلام کنند
چنانچه در روایت است مطلب سوم بوسایل حضرت حسین ع حاصل شود مراتب
عباد صالحین و مخلصین و مؤمنین و متقین و زاهدین و خائفین و سایر عباد و ثواب
جمیع عبادات مقبوله از نماز و روزه و حج و جهاد و مرابطه و وقف و صدقه و ادای
مستحبات و ثواب اعلا درجات نیت و ثواب عبادة تمام عمر بلکه تمام دهر
چنانچه در اخبار است مطلب چهارم حاصل شود بوسایل انجناب قابلیت شمول
نداء لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا زیرا که بسبب گریه و
زیارت انحضرت حاصل میشود مغفرت همه گناهان نه گناهان گذشته تنها
بلکه گناهان آینده هم نه از خودت تنها بلکه گناهان والدین و دوستانت نیز
آمرزیده میشود چنانچه معلوم میشود از روایات آتیه انشاء خطاب دوم یا ایها
الناس اتقوا ربکم و این مانند خطاب سابق خلاصه کلام جمیع انبیاء و مضمون
تمام کتابهای آسمانی است و آن چند قسم است تقوای عوام و تقوای خواص

وتقوای خاص الخاص و بوسایل حسینی ثمرات جمیع اقسام آن ثمرات حاصل میشود
از اعطاء و اطعام و آب دادن و زکوة و صدقات و همه انواع معروف و احسان
بلکه بالاتر از آن حاصل می شود چیزی که ممکن نیست بغیر آن حاصل شود مثلا وارد شده است
که هر کس در شب عاشورا تشنگان آب دهد در نزد قبر آنحضرت چنانست که بهمه لشکر
آنحضرت را آب داده باشد بلکه می توان گفت که اگر شخصی از دور تصور کند حالات
آنحضرت را و دلش بسوزد خواهد بود قلبش بمنزله شهید آنحضرت پس آب بریزد
از اشک چشم مثل آن است که آنحضرت را باعیال و اطفال و اصحاب آب

خطاب چهارم

داده باشد خطاب چهارم وجاهدوا فی الله حق جهاده جهاد بر دو قسم است اکبر و
اصغر در جهاد اکبر که با نفس اماره است قاتل و مقتول هر دو سعیداند و در جهاد اصغر
با کفار مقتول شهید است و تو در جهاد اکبر قاصری و در جهاد اصغر داخل نه و لکن هر دو
را توانی حاصل کنی بوسایل حسینی و بیان آن بچند مطلب است مطلب اول هرگاه آرزو
کنی شهادت را در رکاب آنحضرت و بگوئی یالیتنی کنت معکم ثواب شهداء از برای
تو باشد مطلب دوم هرگاه دوست داری عمل شهداء را شریک ایشان خواهی بود
چنانچه جابر ابن عبد الله انصاری ره فرمود قسم بخدا که ما با شما شریکیم در عمل
مطلب سوم هرگاه زیارت کنی آنحضرت را شب عاشورا و شب را در آنجا تا صبح
آوری ملاقات خواهی نمود خدا را در حالتی که بخون خود غلطیده باشی مانند شهدای
کربلا مطلب چهارم این وسایل از جهاد بالاتر است زیرا که بجهاد گاهی شهادت
حاصل شود و گاهی نشود و در این وسایل جهاد و شهادت و بخون غلطیدن حاصل
گردد مطلب پنجم بالاتر از همه آن است که در خون خود غلطیدن در راه خدا اگر حاصل
شود از برای کسی یک دفعه بیشتر نیست و این وسایل ثواب چند مرتبه در خون

خطاب پنجم

غلطیدن محقق است خطاب پنجم تزودوا فان خیر الزاد التقوی و بهترین توشها
آن است که نیکو باشد و مسافر را تا منزل کفایت نماید و زیارت آنحضرت
خوب توشه ایست از برای این سفر در آن و در هر منزل بکار آید بلکه توشه تو تنها

نیست و بدوستانت نیز میرسد چنانچه وارد است که بزایر می گویند بگیر دست هر کس
دوست داری و داخل بهشت نما خطاب ششم واقرضوا الله قرضاً حسناً و سایل
حسینی از زیارت و بکاء و غیر آنها قرض الحسنه است بر خدا و رسول و علی و فاطمه
حسن و حسین علیهم السلام و خداوند در عوض هر یک اضعاف مضاعف کرامت
نماید که عدد آن معلوم نیست مگر از برای خدا خطاب هفتم استجیبوا لله وللرسول اذا
دعاکم لما یحییکم اجابت نمائید خدا و رسول را چون شما را بخوانند بچیزی که سبب حیات
شماست و بتحقیق حضرت رسول ص ما را خوانده است در وسایل حسین ع بامور یکه
سبب حیات حقیقت است چون محبت و نصرت و گریه و زیارت آنجناب و
وغیرها خطاب هشتم وقدموا لانفسکم کاری کنید از پیش که بعد بکار شما آید
این وسایل شریفه هم تقدیم است از برای النفس و هم تاخیر یعنی ثمرش همیشه در تحت
است و منقطع نمی شود بموت خطاب نهم وسارعوا الی مغفرة من ربکم مسارعت
نمائید بسوی اسباب مغفرت خدا و گریه بر آنحضرت سبب مغفرت است
بمحض گشتن اشک در چشم و زیارت آنجناب سبب است بمجرد نیت و عزم کردن
پس تمام مسارعت در آن است خطاب دهم خطاب بدعا کردن است ادعوا
ربکم تضرعا و خفیة و غیر آن از آیات و بسبب وسایل حسینی میرسد شخص بجمیع
دعاهائیکه باین فائز می شود بدعای پیغمبر و علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و سایر ائمه
و دعای ملائکه بلکه در خبری است که زایر قدم نمیگذارد بر چیزی مگر آنکه از برای او
دعا می کند بلکه خود آنحضرت خواهش می نماید از آباء خود دعا از برای زایر و گریه
کننده اش و حضرت صادق در سجده دعا میفرمود از برای صورتهائی که مالیده
می شد بر قبر سید الشهدا ع و اشکهائی که برای او ریخته می شود و صیحه که بلند می شود
برای او خطاب یازدهم کونوا انصار الله بوده باشید یاوران خدا یعنی یاوران
دین خدا و اولیاء خدا هر چند ولی خدا مظلوم غریب تر باشد تحقیق یاری

خطاب ششم
خطاب هفتم
خطاب هشتم
خطاب نهم
خطاب دهم
خطاب یازدهم

الغریب بلا ناصر پس بیاید یاری کنیم این ولی خدارا که غریب و مظلوم بود بگریه
کردن و اقامهٔ عزا کردن و آرزوی نصرتش نمودن بلکه می توان گفت که سجده بر خاک
قبرش و تسبیح کردن با آن خاک ایضاً داخل بعنوان یاری کردن اولست چونکه
فضیلتی که در این سجده و تسبیح قرار یافته از جملهٔ اعواض شهادت اواست که خداوند
باو عطا نموده چنانچه بیاید انشاء الله

خطاب دوازدهم

خطاب دوازدهم اجیبوا داعی الله داعی بسوی خدا
پیغمبر است که بسوی اسلام دعوت نمود و بعد از او حسین است که دعوت بایمان
نمود علانیه و ظاهر کرد بطلان اعتقاد خلافت غاصبین را و جمیع وسایل آنحضرت
اجابت دعوت اوست حتی اینکه استشفاء بتربت آنجناب نیز اجابت دعوت
اوست پس تأمل کن تا بفهمی مترجم گوید چنین اعتقاد بآن از فروع ولایت است که غرض اصلی
از دعوت آنجناب بود والله اعلم

خطاب سیزدهم

خطاب سیزدهم وابتغوا الیه الوسیلة طلب
وسیله نمائید بسوی خدا و حسین که از اعظم وسایل است و وسایل او بزرگ و بسیار و سهل
الحصول است

خطاب چهاردهم

خطاب چهاردهم فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا حسین سبیل اعظم
است و صراط اقوم راه راست و واضح آسان نزدیک هموار است و این مطالب که ذکر
شد از باب نمونه بود و از آن می توان پی برد بسایر خطابات و احکام و کیفیت
و امثال آنها بوسایل حسینیه و در آن هیچ اغراق و مبالغه نیست

کیفیت دوم

کیفیت دوم
در بیان تصویر اینکه آسان می شود بآنحضرت جریان خطابات تکوینیه که متوجه
میشوند بتو در قیامت صغری یعنی حالت موت و برزخ پس می گوئیم یکی از وسایل
حسینیه گریه کردن و تغییر حالت شخص است در وقت یاد آوردن مصائب آنجناب
بحدی که بر شخص گوارا نشود خوردن و آشامیدن و از جملهٔ خواص این وسیله آن
است که حضرت پیغمبر و ائمه حاضر میشوند در وقت احتضار این شخص و او را
بشارت میدهند و تحیه می گویند که چنان از آن فرحناک میشود که آن فرح تا روز قیامت
در او باقی می ماند و باین سبب بر او سهل می شود جمیع شداید موت و برزخ و غیر
ذالک از کیفیاتی که بیانش بیاید انشاء الله

کیفیت سوم

کیفیت سوم کیفیت رفع خطابات

تحکیمیه و تجزیه است و خطابات اند و جر و غل و زنجیر کردن زنجیر آن بوسایل تسلیه بدل
شدن بخطاب لطف و رحمت و بیانش آن است که حضرت پیغمبر ضامن شده است
که زیارت کند زوار او را در روز قیامت و بگیرد بازوی ایشان را از اهوال و شداید
قیامت نجات دهد تا اینکه وارد بهشت شود و بهمین اکتفا نمی شود بلکه آن بان آثار
اعمال مقبوله از برای او نوشته میشود و باو میرسد و بانجناب التجا خاموش نمی
شود و در بزرگ بهشت باز میشود که مسمی است بباب الحسین بلکه باو حاصل میشود
دخول در هر باب از ابواب بهشت و بسته میشود درهای جهنم پس بیایید بسوی وسایل
حسینی و بشارت باد شما را که در آنعلاوه بر آنچه بیان شد یک نعمت عظیم و مرتبه جسیم
و بشارت تازه ایست و آن این است که درمیان آن وسایل جزئی است که بالاتر
از همه وسایل و فایق است بر جمیع اعمال صالحه بچند جهت یکی آنکه نهایت ثمر
اعمال صالحه خلاص شدن خود عامل است از جهنم و ثمر این وسایل خلاص کردن
دیگران هم هست دوم آنکه نهایت فایده اعمال صالحه داخل شدن عامل است
به بهشت و ثمر این وسایل داخل کردن دیگران نیز هست سیم نهایت منفعت آن
اعمال این است که از آب کوثر سیراب شوند و ثمر این وسایل سیراب کردن دیگران
نیز هست چهارم نهایت آن اعمال آن است که در دیوان حسنات نوشته شوند
و آن کتاب بدست راست داده شود و این وسایل آن است که نوشته می شود
در نامه اعمال تو عمل افضل مخلوقات یعنی اشرف انبیاء پنجم نهایت فایده اعمال خیر
آن است که در قیامت میان تو و پیغمبر حایل نشوند و آن جناب در حق تو شفاعت
نماید و ثمر این وسایل آن است که آنحضرت در قیامت خودش تفحص از تو
می کند و بازوی تو را می گیرد و به بهشت میرساند ششم نهایت ثمره اعمال فوز بوصال
حور العین است و گریه کنندگان حضرت حسین ع با آنجناب در ظل عرش
مشغول بصحبت می شوند پس حور العین میفرستند نزد ایشان که ما مشتاق شما
هستیم تعجیل کنید ایشان امتناع می کنند و صحبت آن سرور را ترجیح میدهند هفتم

اینکه نهایت ارتفاع درجات باشمال آن است که درجه شخص بر بعض مؤمنین بیفزاید
و بسبب وسیله انجناب شخص همنشین پیغمبر و امیر المؤمنین ع میشود هشتم نهایت
اعمال صالحه رضوان الهی است که از بهشت بهتر است و بسبب وسایل انجناب
شخص میرسد بمقامی که فوق عرش هم صحبت الهی میشود چنانچه در روایت است
و آن کنایه از شدت قرب و لطف است نهم نهایت چیزی که از برای تو حاصل
می شود از عمل خیر آن است که جمعی از اخیار تشییع جنازه تو کنند و مرد صالح متقی تو
را غسل دهد و از مال حلال ترا کفن کنند و عالم ظاهر الصلاحی بر تو نماز کند
و در اسباب حسینی چیزهائی است که سبب می شوند از برای انکه روح الامین
با ملائکه مقربین بر جنازه تو نماز کنند و بکفنهای بهشتی ترا کفن نمایند و بحنوط
بهشت حنوط کنند دهم نهایت آثار اعمال صالحه که بعد از موت بتو میرسد از باقیات
صالحات منقطع خواهد شد مانند اعمالی که بنیابت تو بکنند یا کسی از برای تو هدیه
فرستد یا علمی یا اولادی یا صدقه جاریه از برای تو مخلف شود آثار انها غالبا
منقطع است نهایت صد سال یا هزار سال و بسبب وسایل حسینی ثواب
تو در عمل و هدیه فرستادن از برای تو ملائکه اند که انقطاعی از برای عمل ایشان
نیست و همیشه ثواب آن اعمال بتو خواهد رسید یازدهم نهایت ترقی در اعمال
خیر انست که شخص در زمره عباد صالحین داخل میشود و بسبب این وسایل داخل
می شود شخص در زمره ملائکه مقربین بلکه در کروبین که سادات ملائکه مقربین هستند
چنانچه در روایات معتبر است و تفصیلش بیاید دانسته دوازدهم انکه اجر هر عمل خیری
مقداریست متصور و محدود و اجر این وسایل از حیطه تصور بالاتر است پس
در درجه است که اعلای درجات است و بالاتر از آن درجه نیست عنوان
ششم در خصوصیاتی که متعلق است بخشوع از برای ذکر انجناب و رقت و گریه
و اقامه عزا و انشاد رثاء و در آن یک مقدمه و چند مقصد است اما مقدمه پس
بدانکه خشوع امری است محبوب و مرغوب درگاه اله چنانچه فرموده است الم

عنوان ششم

یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله یعنی بعد از انکه خداوند بشما عقل و هوش داده
و مشاهده آیات در انفس و آفاق نموده اید بلکه در ذره و ورق و اسباب اعتبار را
شب و روز می بینید در اشخاص که بغفلت مبتلا هستند و بعد از انکه آیات قرآن
در شما خوانده شده که اگر بر کوه خوانده شود متلاشی خواهد شد و بعد از انکه عمر کرده اید بقدر
کسانیکه عمر کردند کسانی که عمر خود را صرف طاعت الهی و تزکیه نفس نمودند و بعد
از انکه انبیاء و رسل آمدند و شما را تهدید و تخویف کردند و مدت مدیدی است
که اسلام برپا شده و گوشها از آن پر گشته و شما همه ادعای آنرا می کنید آیا هنوز
وقت آن نرسیده که دلهای شما خاشع شود در نزد ذکر خدا و بسبب آن از معصیت
ممنوع شوید چون در نماز بایستید عظمت او را ملاحظه نمائید و خاشع گردید عمر
گذشت و هنوز دو رکعت نماز با خشوع نکرده اید آیا وقت نشده است از برای
اشخاصی که دانسته اند که نافع و ملجای نیست مگر خدا اینکه خاشع شوند از برای ذکر
او پس نباشد از برای ایشان فکری و ذکری مگر خدا آیا وقت نشده است از برای
کسانی که عمر شریف را بغفلت گذرانیده اند و در یاد خدا ساعتی نبوده اند اینکه
متنبه شوند و بقیت عمر را تدارک کنند بخشوع قلب و غلبه خوف و اضطراب
شاید توبه ایشان قبول باشد و در درگاه الهی راه یابند و از جمله محجوبین از لقا نشوند آیا وقت
آن نشده است که کسانی که موفق شده اند بمعرفت اولیاء خدا اینکه قلب ایشان
خاشع شود در نزد ذکر حسین ع پس گریه کنند بر انحضرت تا داخل خاشعین لذکر الله
باشند زیرا که همچنانکه ولایت ایشان ولایت خدا و عداوتشان عداوت خدا و محبتشان
محبت او و زیارتشان زیارت او و معرفت ایشان معرفت او است پس
خشوع قلب در نزد ذکر ایشان همان خشوع قلب بذکر الله محسوب خواهد شد آیا
وقت این امر نرسیده خصوصاً در وقتی که محرم داخل شود و عاشورا برسد یعنی
همه مردم در جوش و خروشند پس ای مؤمنین حال زمانیست که قلوب شما
خاشع شود بذکر حسین ع که راجع است بذکر خدا پس ذکر خدا کنید بذکر کثیر بذکر حسین ع

مقصد اول

بنحویکه راجع بذکر خدا باشد چونکه خشوع بذکر حسین ع چند قسم است که بعضی از آن راجع است
بذکر خدا و بیان است فرد کامل آن مقصد اول در منشاء باطنی از برای گریه و سبب حصول
آن بدانکه منشاء گریه گاهی سببی است که ملحوظ گریه کننده است و گاهی سببی است
که ملحوظ نیست اما نوع اول که بسبب ملحوظ است پس هشت قسم است اول آن است
که بسبب علاقه قلبیه باشد با صاحب مصیبت و اعظم علاقها علقه والدین است و از این
جهت است که خداوند منان حق والدین را قرین حق خود ذکر فرموده است و بیشتر
آنکه ایشان بسبب اعدادی وجود صورت تو هستند پس چون حق علیه وجود صور
باین مرتبه است پس علت ایجاد صوری و معنوی احق است باین حق پس والد حقیقی
که نبی و وصی است اولی باحسان اند و اقامه عزا و گریه بر سید الشهداء احسان است به پیغمبر
و امیر المؤمنین ع و فاطمه ع بلکه در بعض روایات تفسیر شده است و بالوالدین احسانا بحسن
و حسین ع پس گریه بر او احسان است بوالد ابتداء و سبب اینکه گریه احسان است
این است که معنی احسان منفعت رسانیدن است بکسی و عمده نفع اعزاز و احترام است
و گریه اعزاز اموات و مقتولین است و از این جهت حضرت ابراهیم دعا نمود و سؤال
کرد از خدا دختری را که بعد از مردن از برایش گریه کند چون پیغمبر ص شنید گریه زنهای انصار
را بر شهدای احد فرمود عمم حمزه پس گریه کننده ندارد پس انصار زنهای خود را امر
نمودند که بر حمزه گریه و ندبه نمایند و حضرت پیغمبر ص در حق ایشان دعا فرمود نکته حمزه سید
الشهداء را تجهیز نمودند از تشییع و نماز و دفن و سایر احترامات مگر همین نوحه گر نداشت
پس به پیغمبران و حضرت سید الشهداء حسین ع هیچ نداشت مگر زنان نوحه گر و لکن
ظالمان ایشان را از ندبه و گریه منع می نمودند پس بیایید ای دوستان گریه کنیم بر آن
شهید غریب بنحو گریه قریب حقیقی زیرا که کسی چنین گریه نکند عاق والدین و قاطع رحم
خواهد بود قسم دوم علقه شدت اتصال است نظر باینکه هرگاه عضوی از انسان
مریض شود یا درد آید تمام بدن در زحمت و الم است و از این قسم است گریه حور
العین بر آنجناب در بهشت که دار السرور است زیرا که ایشان از نور آنجناب خلق

شده اند پس چگونه می شود که آنحضرت بر روی خاک گرم با بدن مجروح در زیر پای مرکبان
افتاده باشد و سرش بر سر نیزه و خونش بر زمین جاری و دلش از تیر سوراخ و جگرش از
تشنگی تفتیده و قلبش از مفارقت اولاد و برادران و اصحاب سوخته مع ذالک حوریان
در قصور بهشتی بعیش و سرور مشغول باشند و بعضی از اقسام گریه شیعیان از این قسیم
است زیرا که در خبری از حضرت صادق ع منقول است که فرمودند شیعیان ما از ما هستند
و از فاضل طینت ما خلق شده اند و به آب ولایت ما خمیر شده اند راضی شدند بانیکه ما
امیر ایشان باشیم و ما هم راضی هستیم که ایشان شیعه ما هستند مصیبت ما مصیبت ایشان
است گریان میشوند بر صدمات ما و محزون می شوند بحزن ما و مسرور می گردند بسرور ما
و ما هم متالم میشویم بتالم ایشان و مطلع هستیم بر احوال ایشان پس ایشان با ما خواهند
بود و از ما جدا نمی شوند ما هم از ایشان جدا نمی شویم پس فرمود خدایا شیعیان ما از ما هستند
و هر کس یاد کند مصیبت ما را و گریان شود از برای ما خدا او را عذاب نخواهد نمود و در
حدیث دیگر از امیر المؤمنین ع مروی است که فرمود بدرستیکه خدای تعالی اختیار نمود
از برای ما شیعیانی که یاری می کنند و مسرور می شوند بسرور ما و محزون می گردند
بحزن ما و جان و مال خود را در راه ما میدهند ایشان از ما هستند و ما هم از ایشان هستیم و این
حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه مخلصین شیعه را خدا اختیار نموده است چنانچه
شهداء را اختیار نموده است پیش از شهادتشان و از برای شیعه علاماتی است
چنانچه پیغمبر استدلال نموده از محبت آن طفل که خاک پای حسین را بر چشم می مالید
بر اینکه او از انصار حضرت خواهد بود در کربلا مترجم گوید آنچه در حدیث است آنست
که حضرت از فعل آن طفل استدلال نمودند بر محبتش و اما نصرتش را پس مستند فرمودند
باخبار جبرئیل چنانچه گذشت انتهی حال بیائید گریه کنیم بسبب این علاقه اگر خود را شیعه
میشماریم زیرا که کسی که گریه نکند با این علقه از ایشان نخواهد بود علقه سیم حقوق است
یعنی مصائب صاحب حق باشید بر گریه کننده حقوق بسیار است یکی حق ایجاد است
یعنی سبب وجود بودن مانند والدین و اجداد و آنجناب صاحب این حق است

برما زیرا که وجود ما و وجود آباء ما همه بواسطه آنحضرت است که نور او با نور آبائش یکی است
دیگر حق اسلام و ایمان است و آن ثابت است از برای هر مسلمی بر مسلمی بجهة مشارکتند
اسلام پس چگونه است حق کسیکه سبب شد از برای هدایت ما بایمان یعنی حسین ع که جان
خود را در راه دین خدا داد زیرا که اگر متارکه میکرد و تن باین مصیبتها نمیداد دین شیعه ظاهر
نمی شد زیرا که بنی امیه کمال تسلط بر بلاد و عباد داشتند و تمام سعی می نمودند در خفای
دین حق تا اینکه امر را بر اکثر مردم مشتبه نمودند بنحویکه سب حضرت امیر را از اجزاء ایمان
قرار دادند و در ذهن مردم داخل کردند که بنی امیه ائمه اسلام اند و از طفولیت اطفال را
بر آن تربیت می نمودند و چنین می دانستند که هر کس مخالفت ایشان کند در ضلالت
است و چون حضرت سید الشهداء ع را باین کیفیت عجیبه شهید کردند و عیالش را که
شه بیت پیغمبر بودند باین کیفیت اسیر نمودند مردم متنبه شدند و فهمیدند که اگر ایشان
ائمه حق بودند چنین کاری نمی کردند بلکه فعل ایشان موافق نیست با دین و نه مذهبی و نه با
طریق عدالت و نه با طریق سلاطین عجم پس از آن معتقدات برگشتند و از ایشان
تبری جستند و کم کم براه هدایت رفتند و مذهب شیعه ظاهر گردید بلکه اهل سنت هم
دانستند که ایشان خلیفه نبودند بلکه حکام جور بودند و اکثر ایشان لعنت بر یزید را جایز
می دانند پس فی الحقیقه سبب هدایت بدین خدا حسین ع است حق دیگر حق نمک و
طعام دادن او است و تو می دانی حیات هر چیزی بسبب آنجناب است و ببرکت او باران
می بارد و گیاه می روید که روزی عباد است پس تمام طعام و شراب تو ببرکت او است
حق دیگر حق حیات است و معلوم است که حیات حقیقی ابدی بلکه صوری ظاهری
همه بسبب آنجناب است که ما را هدایت نمود بولایت که سبب قبول اعمال است
حق دیگر حق دوستی است و آنجناب کمال دوستی را بشیعیان دارد و در یمین العرش
همواره نظرش بسوی زوار و گریه کنندگان است حق دیگر حق زحمت است پس
هرگاه کسی از برای تو دردسری بکشد یا زحمتی متحمل شود همیشه از او خجل هستی و در صدد
تلافی بر می آئی و تدارک زحمت او را می کنی پس چرا در تدارک زحمات و صدمات آنجناب

که از برای تو متحمل شده نیستی ونمیدانم بچه چیز تدارک توانی کرد آیا این چند قطره اشک تلافی میکند این حق عظیم را بلی اگر آنجناب از کمال رحمت ولطف قبول نماید پس از این مقدار مضایقه ننمائید والا بحقوق دبی وفا محبوب خواهید بود قسم چهارم علقه بزرگی و جلالت شان است زیرا که مصیبت بزرگان وجلیلان خصوصا اگر منافی جلالت شان ایشان باشد موجب رقت است هر چند اجنبی باشد بلکه کافر باشند و بر همین منهج جاری است سیره پادشاهان با دشمنان خود چنانچه قضیه اسکندر با دارا معروف است و حکم شارع نیز بر این جاری است و از این جهت حضرت پیغمبر جامه خود را از برای عدی ابن حاتم فرش نمود با اینکه کافر بود و فرمود اکرام نمائید عزیز قومی را که ذلیل شده باشد و بهمین سبب حضرت امیر المؤمنین ثیاب عمرو بن عبدود را سلب ننمود بلکه زره او را هم نگرفت با اینکه مثل و مانند نداشت و فرمود چون بزرگ قوم خود بود نخواستم هتک حرمتش نمایم و همچنین شارع مقدس حرمتی قرار داده است از برای دختران سلاطین که هرگاه اسیر شوند ایشانرا مخیّر می کنند و در معرض بیع و شرا در نیاورند پس بیائید مانند غلامان از برای سید و آقای خود بنالیم زیرا که بزرگ و جلیل بود و هتک حرمتش نمودند بدنش را عریان نمودند و عیالش را باسیری شهر بشهر گردانیدند و در ایشان بکنیزی طمع نمودند و کسی که چنین گریه نکند از انسانیت دور است قسم پنجم علقه محامد صفات است زیرا که حسن صفات موجب رقت است بر صاحبش هر چند او را نشناسند بلکه شارع مقدس امر نموده است باحترامش هر چند از کفار باشد چنانچه وحی رسید بموسی که سامری را مکش زیرا که صاحب سخاوت است و یکی از کفار را اسیر نمودند و در معرض قتل آوردند جبرئیل نازل شد که این شخص را مکش که صاحب سفره است پس مصیبت صاحب صفات حسنه تاثیر در قلوب میکند خصوصا اگر بقدر انصاف باشد مثلا کسی که در سخاوت هزارها عطیه کرده است اگر محتاج شود که لقمه نانی خواهش کند البته دل بحال او میسوزد و کسی که صاحب شدت حیا است اگر در معرض هوان و ذلت برآید محل رقت است و همچنین پس بیا و ملاحظه نما یک از صفات حمیده و خصال پسندیده حضرت

حسین ع را ببین چگونه بضد آنها با او رفتار نمودند با اینکه موجب رقت تو شود اول زمانی که
همواره بذکر خدا مشغول بود بلکه پیش از خلق آسمانها و زمینها تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر
الهی کرده و ملائکه از او تعلیم نموده اند و بعد در عالم نور و اشباح و اظلّه ذکر نموده و در شکم مادر
تسبیح و تهلیل از او شنیده و از حال ولادت تا شهادت از ذکر نیاسوده بلکه بر سر نیزه
تلاوت قرآن نموده آیا شایسته است که یزید عنید و ابن زیاد پلید با چوب خیزران لبانش
بیازارند و خنده و شماتت کنند در حضور عیالش دوم کسی که از شدت حیا نمی خواست
بجاهل بگوید جاهل چنانچه وقتی دید عربی را وضوء می گیرد و درست نمی گیرد پس با برادرش
امام حسن ع توطئه نمود و گفت که ما می خواهیم در حضور تو وضو بگیریم ملاحظه نما که کدام یک
بهتر وضو می گیریم پس آن عرب بعد از مشاهده وضوی ایشان عرض کرد که شما هر دو
نیکو وضوء گرفتید و من جاهل بودم آیا شایسته است که بکافری باو بگوید که ای حسین ع
تعجیل نمودی بآتش دنیا و طعونی باو و بگوید ای حسین نماز تو قبول نیست سیم کسی با حاجت
مندی را که رقعه بخدمتش عرض نموده بود میفرماید فوراً حاجت تو رواست پس
باو بگویند میخواستی اولا رقعه او را بخوانی بعد بگوئی حاجت تو رواست فرمود خداوند
مؤاخذه می کند که چرا او را در بین خوف و رجا و حالت ذلت معطل نمودی تا رقعه اش
را بخوانی آیا شایسته است که مقابل دشمنان باشند و از امور سهل آسانی بخواهند
اجابتش نکنند حتی اینکه خواهش کنند که ایشان اندکی گوش بسخن او دهند ابا نمایند
چهارم کسی که در وقت احتضار اسامة ابن زید ببالین او رفت و او اظهار هم و غم نمود
بجهة شصت هزار درهم قرض پس آنحضرت همانجا دینش را ادا نمودند آیا شایسته است
که در وقت احتضارش با آه و ناله خواهش یک قطره آب نماید اجابتش نکنند و
استهزاء علیکم یا سیدی پنجم کسی که با عرابی مادح خود چهار هزار دینار از پشت در میداد
و اظهار خجالت میکرد و از کمی آن معذرت می طلبید آیا شایسته است که با او معامله
کنند که عاجز شود از اجابت سؤال دخترش که یک شربت آب از او طلب نمود
و همچنین زوجه اش که از برای طفل صغیر قطره آبی خواهش کرد و از اجابت برادر زاده اش

قاسم که خواهش نمود که بر سر نعشش حاضر شود آیا چه مقدار خجالت آنجناب بود این بود که فرمود
یعز علی عمک چه بر عموت دشوار است که او را بخوانی و تو را اجابت ننماید
یا اجابت کند و فایده بحال تو نداشته باشد ششم کسی که در شبهای تار بدوش مبارک
طعام بجهة اراذل و ایتام بخانه ایشان حمل می نمود بنحوی که اثر آن بر پشت مبارکش ظاهر بود
آیا شایسته است که طفل رضیع خود را بالای دست بلند کند و بدشمن نشان دهد و خواهش
یک قطره آب از برایش نماید اجابتش نکنند هفتم کسیکه در لطف و مرحمت باخلق
بقسمی بود که وقتی عبور می کرد بر جمعی از فقراء که نشسته بودند و پاره های نان در نزد خود
گذارده مشغول غذا خوردن بودند چون آنجناب را دیدند دعوت بطعام نمودند آنحضرت
دو زانو نشسته و با ایشان مشغول غذا شده فرمود خدا متکبران را دوست نمیدارد
بعد فرمود من شما را اجابت نمودم شما هم دعوت مرا اجابت نمائید عرض کردند حاضریم
پس ایشان را بمنزل آورده و بجاریه فرمود بیرون آور آنچه ذخیره کرده بودی پس حاضر
نمود طعام خوبی و نشست با ایشان در سر سفره بجهة دلخوشی ایشان آیا شایسته است
که مقدور او نشود که عیال و اطفالش را خوشنود نماید بیک جرعه آب قسم ششم علقه
تبعیت است پس بیائید گریه کنیم بتبعیت پیغمبر خدا که تاسی بآنجناب لازم است
بلکه بتبعیت جمیع انبیاء و اوصیاء بلکه بتبعیت آسمان و زمین و وحوش و طیور و بهشت
و جهنم و جن و ملک و ما یری و ما لا یری بلکه اشجار و احجار و بلکه آهن چنانچه در قضیه میخهای
کشتی نوح واقع شد که خون گریست پس تو بتبعیت اشکت بیار اگر از سنگ و آهن سخت
تر نیست قلب تو هفتم علقه جنسیت است که موجب رقت است قطع نظر از سایر جهتها
مثلا اگر بشنوی که مردی را بدون تقصیر در صحرا با عیال و اطفال صغیر و پسران جوان و برادران
و خواهران و اصحاب حبس نموده اند و بآن قسم که شنیده که با او معامله کردند البته
قلبت بر حال او محترق می شود بلکه اگر بشنوی که شخص متقصری که حلال را حرام نموده و
بالعکس بلکه دشمنت که کافر بخدا بوده باین قسم با او رفتار نمودند بر او رقت می کنی و آنحضرت
می فرمود وای بر شما ای جماعت آیا از من خونی طلب دارید یا مالی از شما غصب کرده ام

یا شریعت را تغییر داده‌ام جواب نمیدادند مؤلف گوید فدای تو شوم ای آقا اگر این کار را
راهم کرده بودی سزاوار نبود که باین قسم با تو رفتار نمایند پس بیائید ای شیعیان
باین عنوان ترحمانه گریه کنیم زیرا که کسیکه این گونه گریه نکند از اصحاب رحم و مروت
نیست قسم هشتم علقه مجموع ما سبق یعنی گریه از برای مجموع صفاتی که ذکر شد پس بیا همه را جمع
کن در ملاحظه که آنجناب هم والد حقیقی بود و هم اتصال با او داری و هم بزرگ است در آسمان
و زمین و صاحب همه حقوق است بر تو و صاحب صفات حمیده است و تمام خلق بر او
گریسته‌اند و از جنس بشر بوده بی گناه و بی تقصیر مورد این صدمات و مصیبات
گردیده و اما نوع دوم که گریه بدون سبب ملحوظ است پس آن نیز چند قسم است نوع دوم
اول هر خضوع و خشوع و انکسار و هم و غم که از برای مردم حاصل می‌شود پس مرجع
تمام آنها رقت بر آنحضرت است در باطن چنانچه در روایات است و تصدیق آن را
تعبداً باید نمود قسم دوم رقت فطری است که در فطرت خلایق از دوست و دشمن
قرار داده شده لکن بروزش در دشمنان وقتی است که غفلت از دشمنی داشته باشد
مثل گریه یزید عنید و معاویه و در این قسم حاجت نیست که شما بگوئیم بیائید گریه
کنید بر فلان مصیبت و کذا و کذا بلکه میگوئیم قطع نظر از همه کرده بلکه فرض کن که حسین را
نمی‌شناسی و قرابت و حقوقی در کار نیست و از صفات حمیده و جلالت
شان و ثواب و اجر و تبعیت قطع نظر نما پس ببین آیا بی اختیار باز اشک جاری
میشود یا نه قسم سوم فطرتی که بالاتر از سابق است که از برای دشمن حاصل می‌شود
حتی با التفات ببغض و منع نفس از رقت و تشجیع بر صبر و مع ذلک غالب میشود
گریه بر ایشان مثل گریه ابن سعد و خنس بن زید و خولی و گریه آن ملعونی که غارت
میبرد زیور اهل بیت را و گریه همه لشکر بسبب بعضی از حالات که بدون اختیار
ایشان را بگریه می‌آورد با اینکه خود را نگاه میداشتند و ملتفت بعداوت و بغض
خود بودند و منافی عمل و شغل ایشان بود و لکن غالب می‌شد گریه بر ایشان و بر شقاوت
ایشان و حال اینکه در میان ایشان اولاد زنا و کافر و منافق هم بود و اگر بخواهی بدانی

این حالت را که دشمن را با التفات بدشمنی بگریه می اندازد پس گوش ده و خود را از گریه
نگاه دار البته خواهی دید که چگونه منقلب می شوی و بی اختیار می نالی و هرچه خود را ضبط
کنی و تجلد نمائی ممکن نشود تو را از انجمله ملاحظه نما حالتش را در وقتی که در میدان ایستاده
بود و هزار و پانصد زخم در بدن داشت سرش شکافته و قلبش از تیر سه شعبه سوراخ و
از برای بی کسی عیال شکسته و از تشنگی بی تاب و از مفارقت احباب کباب با
این احوال شمشیر بر گلویش بزنند و او طلب آب کند ندهند حال می توانی خود را از
گریه نگاهداری و ابن سعد در این حال اشکش بر ریش نحسش جاری گشت و از انجمله حالتی
که زنان و بچه گان و سرهای بریده را نزد یزید بردند پس سرها در نزد او گذاشتند
و زنان و دختران را در برابرش بسته نگاه داشتند بهیئتی که چون یزید بآنها رقت نمود
و گفت تقبیح باد پسر مرجانه مقصد دوم در اسباب خارجیه که باعث بر گریه است مقصد دوم
و از خصایص آن جناب است و آن ده سبب است اول دیدن شبح و ظلال آن
جناب است در عالم اشباح و اظله بلکه در عالم قدس و شاهد آن قضیه آدم است در وقتی
که ذریه خود را در عالم ذر مشاهده نمود و قضیه کربلا دید و گریست و حضرت ابراهیم چون ملکوت
سموات و ارض را دید نظر کرد اشباح خمسه طاهره را در زیر عرش از نظر بشبح حسینی
بگریه افتاد چنانچه در خبر است دوم شنیدن اسم آنجناب است که چنانکه خود فرمود
که ذکر نمی شوم در نزد مؤمن و مؤمنه مگر اینکه گریان و غمگین میشود و از برای من سیم ذکر آن
حضرت است چنانچه آدم و زکریا گفتند که در نزد ذکر حسین اشک من جاری
می شود و دلم می شکند چهارم نظر بآنجناب است چنانچه جدش پیغمبر در اول تولد
که او را دید گریست و بعد هم هر وقت نظر باو می کرد می گریست و پدرش امیر المؤمنین
نظر نمود باو و گریست و فرمود او سبب گریه هر مؤمن است عرض کرد آیا من سبب گریه ام
فرمود بلی ای فرزند پس شما ای دوستان با نظر قلب باو نظر کنید و اگر شما نظر
نمی کنید او بشما ناظر است چنانچه در خبر صحیح است که آنحضرت در یمین عرش است
و نظر می کند بمجلس شما دلش بسوی زوار و گریه کنندگان کانش بهتی نیست که دوری و

دیوارها و خانه‌ها مانع رؤیه آن عین الله الناظره نباشد پنجم نظر بقبر آن سرور راست چنانچه
حضرت صادق ع فرمودند که حسین ع غریب است و در زمین غربت گریه می‌کند بر او کسی که
بزیارتش میرود و محزون است او کسی که بزیارت او نمیرود و می‌سوزد بحال او کسی که او را
ندیده و رقت میکند بر او کسی که نظر کند بقبر فرزندش که در پائین پای پدر مدفون
است ششم لمس بدن و تقبیل انجناب چنانچه از برای جدش واقع بود که گاهی
گلوی مبارکش را می‌بوسید و گریه می‌کرد و گاهی بالای نافش را می‌بوسید و گریه میکرد
و گاهی پیشانیش را و گاهی دندانهایش را و گاهی تمام بدنش را و گریه میکرد عرض
میکرد پدر جهت گریه می‌کنی می‌فرمود می‌بوسم جای شمشیرها را و گریه می‌کنم و اگر سؤال
می‌نمود که چرا از بوسیدن دندانها گریان میشوی هر آینه میفرمود میبوسم محل چوب خیزران
را و جائی را که ابن زیاد از دیدن آن پس گریه من از خنده او است و اگر سؤال
می‌نمود که چرا بالای ناف را می‌بوسیدی می‌فرمود که محل تیر سه شعبه است و خواهر شمر ملعون
خواهد بود و وقتی خواست بوسه گاه جدش را ببوسد متمکن نشد زیرا که سراپا زخم و مجروح
بود از تیرها و نیزها و شمشیرها خصوصاً اگر مسئله پامال نمودن با سم ستوران محقق
باشد و از زبان حال آن مخدره گفته اند در انوقت خاک عالم بسرم گر از تیر و
سنان جای یک بوسه من بر همه اعضای تو نیست بلی آن مکرمه یک موضعی را از
بدن برادر را بوسه داد که پیغمبر ص نبوسیده بود و آن گلوی بریده شده و رگهای قطع
شده بود یعنی باطن محلی که پیغمبر ص ظاهرش را می‌بوسید و از این جهت در وقتی که صورت
خود را گذاشت بر گلوی برادر فریاد کرد یا جداه این است حسین تو که با بدن پاره پاره
بر زمین افتاده سرش را از قفا بریده اند و من نمیدانم که آن مخدره این مطلب را
از کجا فهمید و شاید چند وجه توان گفت یکی آنکه در آن وقت حاضر بوده مشاهده نموده
باشد و این خلاف ظاهر روایات است که حضرت او را امر نمود بمراجعت بسوی
خیمه دوم اینکه از مردم شنیده باشد که حاضر بودند و با هم می‌گفتند این هم بعید است
سیم اینکه از مشاهده حالت جسد مبارک استنباط نموده باشد چون ملاحظه نمود که او را

بر او در انداخته اند پس دانست که بهمین وضع شهید شده است پس مصیبتش بسبب
این حالت و حالت سلب ثیاب مطهرش عظیم تر شد از مصیبت اصل شهادت
این بود که استشهاد نمود بجد بزرگوارش بمعظم انتساب چیزی بآنجناب که همان از اسباب
حزن و بکاء می شود حتی مسماری که باسم آنحضرت بود چنانچه وارد است که جبرئیل میخهائی
چند از برای کشتی نوح آورد باسم هر پیغمبری پنج میخ از برای متقدم کشتی آورد باسم
خمسه طاهره پس گرفت نوح هر یک میخ را بدست خود که بکوبد پس نوری از آن درخشید
جبرئیل گفت این بر اسم خاتم انبیا است و همچنین با اسم علی و فاطمه و حسن پس چون
میخ پنجم را برداشت و بدست گرفت خون از او ظاهر شد و بدست نوح رسید جبرئیل گفت
این باسم حسین است پس هرگاه آهنی که نسبت بآن جناب داشته باشد خون
گریه کند پس دلهای حسینی چرا خون نشود و عجب آن است که اسباب فرح و سرور
که بآنجناب نسبت داده شده همه اسباب حزن و گریه می شوند چنانچه حوریه از حضرت
در بهشت گریه کنان بود و عید آنجناب و پوشیدن لباس نو او مبکی جدش پیغمبر می شد و بازی
و فتحش در جنگ و خوردنش طعام نیک را و جلوس و ورودش و تهنیتش که همه اسباب
فرحند مبکی جدش و پدرش بود و اند هشتم دخول ماه شهادتش که محرم است سبب
حزن و بکاء تمام مرد و زن است نهم و روز بردن دفنش باعث حزن و رقت است
چنانچه نسبت بجمیع انبیاء واقع شد چون وارد است که همه انبیا زیارت نمودند
آن مقام شریف را و گفته اند که در این زمین مدفون خواهد شد ماه تابان برج امامت
و هر کدام که وارد شدند صدمه بر ایشان وارد شد و دلتنگ و مهموم شدند پس از
خداوند سؤال نمودند از سبب آن پس وحی رسید که این زمین کربلا است که در
آن حسین شهید خواهد شد و این امر در اهل بیت هم محقق شد در وقتیکه بکربلا وارد شدند
چنانکه مروی است ام کلثوم عرض کرد که ای برادر عجب زمین هولناکی است این
صحرا فرمودند که پدرم در این زمین بخواب رفت پس بیدار شد گریان و فرمود در
خواب دیدم که فرزندم حسین در دریای خون مضطرب است بعد فرمود یا اباعبدالله

چگونه

چگونه خواهی بود در وقتی که این حادثه واقع شود در اینجا دهم شنیدن اسم آن زمین است
چنانچه خود آنجناب چون باین زمین وارد گردید از اسم آن سؤال کرد چند اسم از برای
او ذکر کردند عاقبت گفتند آنرا کربلا می نامند پس اشک در چشم آنحضرت آمد و عرض
کرد خدایا پناه میبرم از کرب و بلا اینجا است محل خوابگاه شتران ما و افتادن بارهای ما
و ریخته شدن خونهای ما و ذبح شدن طفلهای ما در این زمین خون من و اصحاب من ریخته
می شود و عیال من بذلت اسیری مبتلی می گردند بار ما را ببندید که دیگر ما از اینجا
کوچ نخواهیم کرد یازدهم آب سرد نوشیدن است و آن همیشه از اسباب گریه حضرت
صادق بود چنانچه داود رقی روایت نموده که نزد آنجناب بودم پس آب نوشید و گریان
گردید و فرمود ذکر حسین عیش ما را منغص کرده هر وقت آب سرد می نوشم یاد می آورم او را
و خود آن سرور منقول است که فرموده اند شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی ای شیعیان من
هر وقت آب خوشگوار بنوشید مرا یاد نمائید دوازدهم بوئیدن تربت مبارکش و آن
گریانید پیغمبر خدا را چنانچه از حضرت امیر مرویست که داخل شدم بر پیغمبر دیدم اشک
از چشم مبارکش جاری است عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چرا اشک
میریزی مگر کسی ترا بخشم آورده فرمود نه لکن حال جبرئیل در نزد من بود مرا خبر داد
که حسین را نزد شط فرات بقتل آورند و گفت اگر خواسته باشی تربتش را بو نمائی بیاورم گفتم
آری پس دست خود را دراز کرد و قبضه خاکی آورد و بمن داد پس بی اختیار اشکم جاری گردید و
همچنین حضرت رضا چنانچه بکار روایت کرده که بزیارت کربلا رفتم و از نزد سمت سر مبارک
قدری گل سرخ برداشتم و چون بخدمت حضرت رضا رسیدم آن گل را باو نمودم پس
گرفت از او بوئید و گریست بنحویکه اشکش جاری شد و گفت این تربت جدم حسین
است سیزدهم شنیدن اسم شهیدی یا غریبی یا مظلومی زیرا که آن مذکر آنحضرت است
چنانچه فرمود او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی چهاردهم مصیبتهای آنحضرت در وقت
شنیدن یا تصور کردن آن بتفصیلاتی که در فصل بعد ذکر می شود ان شاء الله مقصد دوم در
کیفیت رقت و جزع و گریه بر آنجناب و آن چند قسم است اول گریه قلب است به هم

مقصد دوم

وغم و آن اول مراتب است و ثمره اش آن است که ثواب نفس کشیدن در انحال ثواب
تسبیح است چنانچه در خبر است دوم احتراق قلب است و ثمره آن فرح است در حالت
احتضار چنان فرحی همواره در قلب بماند تا وقتی که بر حوض پیغمبر وارد شود چنانچه در روایت
است سیم گردیدن اشک است در چشم پیش از جاری شدن بر صورت چنانچه
حضرت صادق (ع) فرمود که گریه کننده را خداوند رحمت می کند پیش از آنکه اشک از
چشمش بیرون آید چهارم بیرون آمدن اشک از چشم هر چند بقدر بال پشه باشد چنانچه در
خبر است که آن سبب غفران ذنوب است هر چند بقدر کف دریا باشد پنجم ریختن
اشک است از چشم و در آن خاصیتی است که فرمودند هر گاه یک قطره از آن در جهنم ریزد حرارت آن
آتش را خاموش نماید ششم جاری شدن آن بر صورت و ریش و سینه و این گریه حضرت
صادق (ع) است در وقتی که شخصی مرثیه میخواند از برایش پس فرمود هر آینه ملائکه گریه کردند
چنانچه ما گریه کردیم بلکه بیشتر و خداوند از برای تو تمام بهشت را واجب کرد هفتم
صیحه زدن و نوحه کردن و فریاد زدن و جان دادن است چنانچه حضرت صادق (ع)
در دعا فرمود خدایا رحمت کن آن صیحه را که بجهت ما بلند می شود در خبر است که حضرت فاطمه (ع)
هر روز بر آنجناب شهقه میزند تا اینکه پیغمبر او را ساکت می نماید و در خبر است از ابوذر
که گفت اگر بدانید که آن مصیبت چه قدر عظیم است البته آنقدر گریه کنید تا اینکه جان از
شما بدر رود هشتم عویل کردن است که یزید قاتل آنجناب بزوجه خود هند امر نمود و گفت
عویل کن ای هند بر حسین (ع) که بزرگ قریش بود و ابن زیاد در قتلش تعجیل نمود
چنانچه تفصیلش بیاید انشاء الله نهم زدن بر سر و صورت است و آن فعل عبدالله بن
عمر بود در وقتی که خبر شهادت حضرت باو رسید و فریاد می کرد که هیچ روزی مثل روز
حسین (ع) نیست تا اینکه یزید او را ساکت نمود دهم تباکی است یعنی خود را شبیه بگریه کننده
نماید که از برایش بهشت خواهد بود یعنی هر گاه قلب قساوت داشته باشد و نتواند
پس لااقل سر را بزیر اندازد و اظهار انکسار و حزن نماید و بفهمد آنچه که از قساوت است
که دل بر چنین مصیبتها نسوزد و می شود که منشاء قساوت دو چیز باشد یکی داخل شدن

در تحصیل زیادتی مال دنیا است که موجب قساوت است چنانچه در دعا اشاره باین شده که
فرمودند پناه بخدا از قلب قاسی و چشم خشک و شکمی که سیر نمی شود دوم بسیار تکلم
نمودن در امور بی فایده چنانچه در خبر است دوم علاج قساوت قلب بدست کشیدن بر
سر یتیم است که علاوه بر اجر فراوان که در اوست سبب رفع قساوت قلب می شود
یازدهم گریه کردن است بدون اشک بجهه خشکی چشم از کثرت گریه و آن گریه اهل بیت
بود بعد از مراجعت بمدینه تا اینکه آن را علاج نمودند بشرب سویق دوازدهم گریه ایست
که اثر آن در شخص ظاهر شود بترک طعام و شراب چنانچه مسمع ابن عبد الملک خبر داد
حضرت صادق ع بعروض این حالت از برای خودش در نزد ذکر حسین ع پس حضرت
دعا در حقش فرمودند چنانچه در عنوان ششم بیاید انشاء الله در بیان خواص گریه مقصد

مقصد چهارم

چهارم در بیان مجالسی که منعقد شده است از برای ذکر مصیبتش و گریه بر او و آن
پنج نوع است یکی آنچه منعقد شد پیش از خلقت آدم دوم آنچه منعقد شد بعد خلقت
آدم و پیش از ولادت حسین سیم آنچه منعقد شد بعد از ولادت و قبل از شهادت
چهارم آنچه منعقد شد بعد شهادت در دنیا پنجم آنچه منعقد می شود بعد از انقضاء دنیا
در روز قیامت اما نوع اول پس دو مجلس بود هر چند اطلاق مجلس بر این مجاز است
یکی در وقت تقدیر شهادت بود که امر شد بقلم بر لوح ثبت کند پس قلم و لوح محزون
شدند دوم حول عرش بود در آن وقتی که خطاب بملائکه رسید که من خلق می کنم
در زمین خلیفه پس عرض کردند آیا قرار میدهی که خون ریزی کند در بعض تفاصیل
وارد است که مقصود ملائکه قضیه کربلا بود و این کلام را از روی حزن و حسرت
گفتند این خطاب آمد که من میدانم آنچه را که شما نمیدانید و نوع دوم شانزده مجلس است
اول عرفات بود در وقتی که آدم نظر نمود بسوی ساق عرش و اسماء خمسه را دید
جبرئیل او را تلقین نمود که بگو یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا
محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان پس چون اسم حسین را ذکر نمود اشکش
جاری گردید و دلش شکست پس گفت ای برادر جبرئیل چرا در وقت ذکر این اسم قلب

من بشکنند و اشکم می ریزد پس جبرئیل بیان نمود مصیبت آنحضرت را و ملائکه که حاضر
بودند با آدم مستمع شدند و گریستند گفت ای آدم این فرزندت مبتلی خواهد شد به
مصیبتی که کوچک است همه مصیبتها در جنب آن آدم گفت چه چیز است آن مصیبت
جبرئیل گفت کشته می شود با لب تشنه در حالتی که غریب و بیکس و تنها باشد و هیچ
معینی و ناصری نداشته باشد و اگر ببینی ای آدم در حالتی که میگوید وا عطشاه و اقلة
ناصراه بنحوی که تشنگی حایل شود بین او و بین آسمان مانند دود و هیچ او را اجابت
نکند مگر بضرب شمشیر پس او را ذبح کنند مانند ذبح گوسفند ولی از قفا و اسباب
او را بغارت برند و سرهای خود و اصحابش را در شهرها بگردانند با عیالش چنین گذشته

مجلس دوم

در علم الهی مجلس دوم در بهشت مرثیه خوانی حوریه و مستمع پیغمبر خدا و جبرئیل چنانچه در
بحار روایت شده است از حضرت خاتم انبیا که فرمود در شب معراج جبرئیل دست مرا
گرفت و بهشت داخل نمود و من بسرور بودم پس دیدم درختی را از نور که در زیر
آن دو ملک مشغول بودند بدرست کردن زیور و حله تا روز قیامت پس پیش رفتم دیدم
یک نوع سیب که بزرگتر از آن ندیده بودم پس یک دانه از آنرا گرفتم و شکافتم
ناگاه حوریه از آن ظاهر شد که مژگانش مانند اطراف بال نسر بود پس گفتم تو از

مجلس سوم

کیستی گریست و گفت من از فرزند مظلوم تو حسین ابن علی هستم مجلس سوم ایضاً در
بهشت مرثیه خوان جبرئیل و مستمع پیغمبر و حور العین بودند چنانچه روایت شده
است که چون حضرت امام حسن مشرف بر موت گردید و زهر در بدنش سرایت نمود
و رنگش سبز شد حسین عرض کرد برادر چه می شود رنگ تو را که چنین سبز شده
حضرت گریست و فرمود ای برادر حدیث جدم در حق من و تو درست است پس
او را در بغل گرفت و هر دو گریستند آنگاه سؤال نمود که چه بود است حدیث جد
فرمود خبر داد مرا که چون در شب معراج داخل بهشت شدم دیدم دو قصر بسیار
بلند نزدیک هم بیک شکل واقعند ولی یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ
است پس از جبرئیل سؤال کردم که اینها از کیست گفت یکی از حسن و دیگری از

حسین گفتم چرا ابر دو بیک رنگ نیست جبرئیل ساکت شد گفتم چرا تکلم نمی کنی گفت از
تو حیا می کنم پس گفتم تو را بحق قسم میدهم بگو گفت اما سبزی قصر حسن پس بسبب آنست
که او را بزهر شهید می کنند و رنگش سبز میشود و اما سرخی قصر حسین پس بسبب آن
است که او را می کشند و رنگش از خون سرخ میشود پس پیغمبر و جبرئیل هر دو گریستند
و صدای صیحه و شیون از حاضرین بلند شد مجلس چهارم مجلس حضرت آدم بود در
کربلا در وقتی که سیر اطراف زمین می نمود چون بمحل شهادت حسین رسید پایش
بچیزی برخورد و بر زمین افتاد و خون از پایش جاری شد پس سر بآسمان بلند
کرد و عرض کرد خداوندا آیا گناهی از من صادر شده پس مرا معاقب فرمودی وحی
رسید نه و لکن فرزندت حسین در این مکان کشته می شود پس خون تو جاری شد
موافق خون او عرض کرد کیست قاتل آنجناب وحی آمد که یزید ملعون پس او را لعن
کن چون او را لعن نمود روانه شد بسوی جبل عرفات مجلس پنجم کشتی نوح است که چون
رسید بمحل شهادت آنحضرت و جای کشتی نوح اهل بیت طوفانی شد آن
کشتی بتلاطم افتاد و نوح از غرق ترسید مناجات کرد که خدایا همه دنیا را گشتم
چنین حالتی دست نداد پس جبرئیل نازل شد و قصه کربلا را بیان نمود پس نوح
و اصحاب کشتی گریستند و بر قاتلش لعن کردند و گذشتند مجلس ششم مجمع البحرین
بود که موسی با خضر ملاقات نمود پس حدیث نمودند از آل محمد و ابتلای ایشان
تا اینکه بقصه حسین رسیدند صدای ایشان بناله و گریه بلند شد چنانچه در خبر است
مجلس هفتم بساط سلیمان بود که چون با حشم و خدم و جن و انس و طیور از روی
هوا محاذی مقتل سید الشهداء شد باد آن بساط را سه دور پیچانید و بسوی زمین
آورد سلیمان باد را معاقب نمود بر این حرکت پس باد بیان نمود مصائب را و
گفت یا نبی الله اینجا زمین شهادت اوست تا آخر خبر مجلس هشتم شاطی جزران بود
از برای ابراهیم در وقتی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده نمود و شبح حسین دید
و گریست مجلس نهم مجلس دیگری بود از برای ابراهیم و آنوقتی بود که خواست تنها

مجلس چهارم
مجلس پنجم
مجلس ششم
مجلس هفتم
مجلس هشتم

شکنند پس گفت من بیمارم یعنی از برای مصیبت سید الشهداء چنانچه در تفسیر است

مجلس دهم

دهم مجلس دیگری از برای ابراهیم بود در وقتیکه مأمور شد بذبح پسرش چنانچه از حضرت
رضا مرویست که چون خداوند امر نمود ابراهیم را که ذبح کند گوسفند را در جای پسرش
اسمعیل تمنی نمود ابراهیم که کاش فدا نیامده بود و پسرش را بدست خود ذبح
میکرد تا اینکه دلش شکسته شود و بدرجه رفیعه صبر و رضا فایز میگردید پس وحی
شد باو که ای ابراهیم کی محبوب ترین خلق است نزد تو عرض کرد حبیب تو محمد وحی
رسید که آیا او واجب است نزد تو یا نفست عرض کرد بلکه او واجب است بسوی من از
نفسم فرمود آیا فرزند او را بیشتر دوست میداری یا فرزند خود را عرض کرد فرزند
او را فرمود آیا مذبوح شدن فرزند او بتیغ ستم دشمنان بیشتر دلت را میسوزاند
یا ذبح ولدت بدست خودت در طاعت من عرض کرد ذبح ولد او بدست
دشمنان بیشتر دل مرا میسوزاند فرمود ای ابراهیم جمعی که گمان میکنند خود را از امت
خاتم انبیاء هر آینه خواهند کشت فرزندش حسین را بظلم و عدوان مانند گوسفند
و باین عمل مستحق غضب و سخط من میشوند پس ابراهیم جزع نمود و دلش شکست و
گریست پس وحی رسید که ای ابراهیم فدا نمودم جزع تورا بر اسمعیل بجزعت بر حسین
و واجب نمودم از برای تو درجات رفیعه اهل مصایب را و این است تفسیر و فدیناه

مجلس یازدهم

بذبح عظیم مجلس یازدهم مجلس چهارم است از برای ابراهیم در وقتی که بکربلا
عبور نمود پس اسبش بسر درآمد و از اسب افتاد و سرش شکست پس عرض کرد
خدایا چه امر از من صادر شد پس اسبش بسخن درآمد و گفت یا خلیل الله خجالت من
از تو بزرگ است بدانکه در این زمین کشته میشود سبط خاتم انبیاء و از این جهت
خون تو جاری شد در آن تا موافق شود با آن جناب مؤلف گوید شاید محل سقوط ابراهیم
همان محل سقوط حسین بود اما ببین فرق میان دو سقوط چه قدر است مترجم گوید
ابراهیم با بدن صحیح و سالم بر زمین افتاد و سرش زخم شد و برخواست و دوباره
سوار شد و بسوی مقصد خود رفت امام حسین با لب تشنه و شکم گرسنه و بدن مجروح

مجلس دوازدهم

مجلس سیزدهم

مجلس چهاردهم

پاره پاره در میان دشمنان بر زمین افتاد و در آن حال دشمنان بر او احاطه نمودند
هر یک بزخم سنان و شمشیر و تیر او را اذیت نمودند عاقبت بزحمت تمام شهید شد
کردند و سرش را بر نیزه نموده بشهرها بردند و بدنش را در میان خاک و خون بی غسل
و کفن گذاشتند والهفاه علیک یا ابن رسول الله انتهی مجلس دوازدهم در وقتی که
گوسفندان خود را بشریعه فرات فرستاد پس شبان او را خبر داد که گوسفندان چند
روز است آب نمی آشامند پس اسمعیل از خداوند سبب آنرا سؤال نمود وحی رسید
که از گوسفندان سؤال نما پس سؤال نمود که شما را چه میشود که آب نمی آشامید
گفتند بزبان فصیح بما رسیده است که حسین سبط محمد در اینجا کشته می شود با لب تشنه
پس ما آب نمی آشامیم بجهت حزن برای او سیزدهم مجلس عیسی ابن مریم است در کربلا
و مرثیه خوان آهوان صحرا بودند و گریه کنند و عیسی و حواریون بودند چنانچه در
روایت ابن عباس خواهد آمد انشاء الله مجلس چهاردهم در طور سینا بود و ذکر گریه اگر چه
و مستمع حضرت موسی کلیم الله بود از انجمله در خبر است که شخصی از بنی اسرائیل دید
حضرت موسی را که بتعجیل میرود و رنگش زرد و بدنش بلرزانست و چشمش بگودی
رفته دانست از انحالت که بمناجات میرود عرض کرد یا نبی الله من گناه بزرگی
کرده ام خواهش دارم که از خدا سؤال کنی که از من درگذرد و عفو نماید چون موسی
بمقام مناجات رسید عرض کرد خداوندا تو عالمی پیش از تکلم من فلان شخص که
بنده تو است گناهی کرده ملتمس عفو است خطاب رسید هر کس طلب مغفرت
از من نماید او را عفو می کنم مگر کشندهٔ حسین را عرض کرد حسین کیست خطاب رسید
همان شخصی که ذکر او بر تو گذشت در جانب طور عرض کرد که او را میکشد فرمود
می کشند او را جماعت طاغی باغی که خود را از امت جد او می شمارند در زمین کربلا
و اسب او فرار میکند و شیهه می کشد و می گوید ای داد از امتی که فرزند پیغمبر
خود را می کشند پس او را بر روی خاکها بیندازند بی غسل و بی کفن و اسباب او
را بغارت ببرند و زنان او را بشهرها بگردانند و یاران او را شهید نمایند و سرهای

ایشان را بر سر نیزه ها کنند و در بلاد بگردانند ای موسی اطفال صغیر ایشان را از تشنگی
هلاک شوند و بزرگشان در میان آفتاب پوست بدنشان بهم کشیده شود پس موسی گریست
خطاب رسید ای موسی بدانکه هر کس گریه کند یا بگریاند یا خود را شبیه بگریه کننده
نماید حرام کنم بدنش را بر آتش مؤلف گوید خوش بحال جماعتی که بر ایمان ثابت بودند
و با کلیم خدا مشافهه میکردند و حاجت خود را بتوسط آنجناب بموقف عرض الهی میرسانیدند
و بسبب او طلب مغفرت می نمودند لکن ما هم بحمد الله کلیم خدا داریم که صاحب ید و
بیضا و عصا و سایر آیات اوست و همیشه در مقام مناجات بر یمین عرش ایستاده
از برای ما طلب مغفرت می نماید بدون سؤال ما و لکن کلیم ما رنگش زرد نیست
و اعضایش لرزان نیست بلکه رنگش سرخ و اعضایش مجروح و پاره پاره است

مجلس پانزدهم

مجلس پانزدهم بیت المقدس بود که ذاکر خدا و مستمع و نوحه گر زکریا بود چنانچه از
قائم عجل الله فرجه و سلام الله علیه مروی است که زکریا سؤال نمود از باری تعالی
که اسماء خمسه طاهره را تعلیم او نماید پس جبرئیل بر او نازل گردیده او را تعلیم نمود
پس زکریا هر وقت محمد و علی و فاطمه و حسن را ذکر می کرد هم و غمش زایل می شد و چون
اسم حسین را ذکر میکرد گریه در گلویش گیر میکرد و دلش بطپش می آمد پس عرض کرد
خدایا چه میشود که چون آن چهار بزرگوار را ذکر می نمایم از همومم تسلی می یابم و چون حسین را یاد میکنم
اشکم میریزد و دلم میسوزد پس خداوند او را خبر داد از قصه آن حضرت و فرمود کهیعص
پس کاف اشاره است بکربلا و ها هلاک عترت طاهره و یا یزید عنید که قاتل حسین
است و عین عطش آنجناب و صاد صبرش بر مصائب پس چون زکریا شنید
این واقعه را سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را از خود منع نمود و متصل گریه
و ناله میکرد و عرض میکرد خدایا آیا بهترین خلق خود را بمصیبت فرزندش مبتلی می نمائی
آیا چه جامه این مصیبت بر تن علی و فاطمه می پوشانی پس عرض کرد خدایا فرزندی
بمن عنایت نما که چشم من باو روشن گردد و محبت او را در دل من زیاد کن پس
مرا مبتلی نما بمصیبت او چنانچه حبیب خود را مبتلی خواهی کرد بمصیبت فرزندش پس

خداوند یحییٰ را با وعظا فرمود و او را مبتلی کرد بمصیبت او و حمل یحیی شش ماه بود چنانچه حمل
حسین نیز شش ماه بود مترجم گوید در اینجا شبهه هست که بمقتضای آنچه در تواریخ ضبط
کرده اند حضرت یحیی بعد از زکریا درحیات بود و بعد بدرجه شهادت رسید پس چگونه
مبتلی شد بمصیبت او و جوابش آنست که مقتضای تشبیه بمصیبت خاتم انبیا نیز همین
است زیرا که شهادت حسین هم مدتی بعد از وفات پیغمبر بوده و سرّش آن است
که حیات و ممات ایشان مساوی است والله یعلم انتهی مجلس شانزدهم مجلس
عیسی ابن مریم که مرثیه خوان شیر بود و مستمع عیسی و حواریین و آن در وقتی بود که بکربلا
گذشتند در ایام سیاحت پس شیر غضبانی سر راه بر ایشان گرفت عیسی پیش
رفت و گفت ای شیر چرا راه را بر ما بسته عرض کرد که نمی گذارم عبور کنید از این
زمین مگر اینکه لعنت کنید یزید را که کشنده فرزند پیغمبر خاتم یعنی محمد و فرزند ولی خدا
علی است نوع سیم مجالسی است که بجهت عزای او منعقد شد بعد از ولادت و
پیش از شهادت و آن سی مجلس است اول بالای آسمانها نزد سدرة المنتهی
بود که خداوند امر نمود جبرئیل را که با هزار قبیل از ملائکه که هر قبیلی هزار هزار ملکند که
نازل شوند بر پیغمبر و آنجناب را تهنیت گویند پس تعزیه گویند او را بشهادتش
دوم حجرت فاطمه سیم حجرات ازواج پیغمبر مجلس چهارم مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه
خوان گاهی جبرئیل بود و گاهی پیغمبر و گاهی ملک قطر زمین و گاهی دوازده
ملک که بصورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت رفتند و گاهی همه ملائکه چنانچه
در خبرات که هیچ ملکی باقی نماند مگر اینکه آمد و تعزیت گفت آنحضرت را بفرزندش
حسین و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیاید و هرچه بخواهم بعد در بیاورم این
مجالس نبویه را از حیثیت احوال یا امکنه و ازمنه و غیر آن و می فهم ممکن نیست
زیرا که از تتبع اخبار چنین ظاهر می شود که از اول ولادت حسین بلکه از اول حملش
تمام مجالس پیغمبر مجالس مرثیه آنسرور بود در شب و روز در مسجد و خانه و بستانها
و کوچه و بازار و سفر و حضر در خواب و بیداری گاهی خود بیان میفرمود از برای صحابه

مجلس شانزدهم

نوع سیم

مجلس اول

وگاهی از ملائکه استماع می نمود و گاهی بخواطر می آورد پس آه می کشید و گاهی تصور
حالات او را می نمود پس گاهی می گفت گویا می بینم او را که استغاثه می کند و کسی یاریش
نمیکند و گاهی میفرمود گویا می بینم اسیران را که بر شتران سوار اند و گاهی میگفت گویا
می بینم که سر او را بهدیه برای یزید میبرند پس هر کس نظر کند بآن سر و فرحناک
شود در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد و گاهی می فرمود صبر کن ای
اباعبدالله و گاهی قاتل آنجناب را میدید پس حالش متغیر می شد و گاهی بمحض نظر
باو گریه میکرد و گاهی او را امید اشت و میگریست و گاهی او را میبوسید و میگریست
و هر وقت نزد او می آمد یا نزد او میرفت می گریست و هر وقت لباس جدید برا او
میپوشید میگریست و هکذا سایر احوالش از عید و بازی و گرسنگی و تشنگی و گریه و
خنده و غیر آن و تفصیل این مجالس آن است که چون خبر داد پیغمبر فاطمه را بولادت
حسین خبر داد او را بشهادتش و گریست و چون متولد گردید او را در پارچه پشمین سفید
پیچیده و نزد پیغمبر آورد پس اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ
او گفت پس او را در دامان مرحمت گذاشت و باو نظر می نمود و می گریست و می فرمود
از برای تو خیر نخواهد بود خدا لعنت کند کشنده تو را پس چون یک هفته از ولادتش
گذشت از برای او گوسفند عقیقه کرد و سرش را تراشید و بوزن موی سرش نقره
تصدق نمود و بر سرش خلوق مالید که نوعی از عطر است و بدامان خود گرفت پس
گریست و فرمود یا اباعبدالله بر من بسیار دشوار است باز فرمود خدایا از تو
میخواهم در حسین آنچه را ابراهیم در ذریه خود طلب نمود خدایا من دوست میدارم
ایشان را و هر کس ایشان را دوست بدارد چون یک سال از ولادت گذشت
شروع نمودند ملائکه بنزول بر آنحضرت بجهت تعزیه پس اول امر دوازده ملک نازل
شدند بر صور مختلفه که یکی از ایشان بر صورت بنی آدم بود و بالهای خود را پهن نمود
تعزیه گفتند او را پس ملک قطرائیل آمد و تعزیه گفت و بعد بتدریج آمدند تا اینکه نماند ملکی مگر اینکه
نازل شد و تعزیه او را بحسین تا اینکه بثواب تعزیه فائز شوند و باز ملائکه حمل مینمودند

از تربت آن زمین بجهت پیغمبر و اول کسیکه آورد از آن تربت بجهة آنحضرت جبرئیل بود
حضرت امیر المؤمنین فرمود داخل شدم بر پیغمبر خدا در حالتی که اشک از چشمان او جاری
بود پس عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چه میشود ترا که اشکت
جاری است آیا کسی ترا بغضب آورده فرمود نه ولکن جبرئیل مرا خبر داد که فرزندم
حسین را میکشند و از تربت مدفنش بجهت من آورد و چون بوئیدم اشکم بی اختیار
ریخت و اسم آن زمین کربلاست و چون دو سال از ولادتش گذشت حضرت پیغمبر
بسفری رفت پس روزی در اثنای راه ایستاد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و گریست
چون از سببش سؤال کردم فرمود جبرئیل مرا خبر داد از زمینی که نزد شط فرات است
که آن را کربلا میگویند فرزندم حسین در آنجا شهید میشود و گویا من نظر میکنم بمحل شهادتش
و موضع دفنش و گویا نظر میکنم باسیران که بر جهاز شتران سوارند و سر فرزندم
حسین را بهدیه میبرند از برای یزید ملعون پس قسم بخدا نظر نمیکند کسی بسوی آن سر
پس خوشحال شود مگر اینکه خداوند در میان دل و زبانش مخالفت اندازد و او را عذاب
شدید نماید پس مراجعت نمود از سفر با حزن و اندوه و بر منبر بالا رفت و حسین را
همراه خود بالا برد پس خطبه خواند و موعظه کرد پس دست راست را بر سر حسن
و دست چپ را بر سر حسین گذاشت و عرض کرد خدایا محمد بنده و پیغمبر تو است
و این دو نفر از نیکان عترت منند و خیار عشیره من و بهتر ذریه من و کسانی که بعد
از خود در میان امت میگذارم و بدرستیکه جبرئیل مرا خبر داده که این پسر را بزهر
میکشند و این دیگری را بشمشیر شهید میکنند خدایا شهادت را برای او مبارک
گردان و او را سید الشهداء قرار ده و برکت مده در قاتل او و خاذل او و بچشان
باسفل درک جحیم برسان راوی گوید پس صدای ناله و گریه از اهل مسجد بلند شد حضرت فرمود
ایها الناس برای او گریه میکنید و او را یاری نمیکنید خدایا تو یاور او و ولی او باش
پس فرمود ای مردم من دو چیز نفیس یا سنگین در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا
و دیگری عترت خود را که میوه دل و ثمره فؤاد من هستند و آن دو از هم جدا نشوند تا بر

حوض بمن وارد شوند آگاه باشید که از شما سؤال نمیکنم مگر آنچه مرا خدا امر کرده است
و آن این است که سؤال میکنم از شما مودت و دوستی ایشان را پس بترسید از
اینکه نزد من آئید و حال اینکه بعترت من اذیتی کرده باشید و با ایشان ظلم و تعدی کرده
باشید و بدانید که در روز قیامت سه علم از این امت بر من وارد میشوند اول علم سیاه
تاریکی است که ملائکه از آن تفزع می آیند پس بایستند نزد من و با ایشان بگویم شما
کیستید گویند ما اهل توحید هستیم از عرب و اسم ما را فراموش کنند من بگویم با ایشان
که منم احمد ابن عرب و عجم پس بگویند که ما از امت تو هستیم بگویم چگونه رفتار نمودید بعد از
من با اهل بیت و عترت من و با کتاب خدا بگویند اما کتاب را پس ضایع نمودیم
و با آن عمل نکردیم و اما عترت ترا پس خواستیم که از روی زمین براندازیم چون از ایشان
بشنوم این سخن را اعراض کنم از ایشان پس با روی سیاه و جگر تشنه از حوض بر
گردند بعد علم دیگر وارد شود بر من سیاه تر از اولی پس بگویم شما با چگونه رفتار نمودید
با کتاب الله و عترت من بگویند مخالفت نمودیم کتاب را و پراکنده کردیم عترت
را بگویم دور شوید از نزد من پس برگردند با روی سیاه و جگر تشنه پس وارد شوند
بر من علم نورانی با جمعی که نور از صورتهای ایشان ساطع است بگویم شما کیستید
بگویند ما اهل توحید و تقوی از امت محمد مصطفی ص و بقیه اهل حق هستیم که بکتاب خدا
عمل نمودیم و ذریه پیغمبر را دوست داشتیم و یاری کردیم و با دشمنان ایشان
جنگ نمودیم بگویم بشارت باد شما را که من نبی شما محمد ص م و راست میگوئید شما
چنین بوده اید در دنیا پس از حوض خود ایشان را آب دهیم و برگردند سیراب و
خوشحال و داخل بهشت گردند و در آنجا مخلد باشند تمام شد خبر شریف و بعد ذلک
جمیع حالات حسین ع اسباب حزن و گریه پیغمبر بود چنانچه هر وقت او را بدوش
مبارک برمیداشت و سرش بر دوش او تکیه می کرد بیاد می آورد سر او را بر نیزه
میگریست و با اصحاب خبر میداد گویا که می بینم اسیران را بر شتران و سر فرزندم
را بر نیزه و آنها نزد یزید میبرند و چوب بدندانهای او میکشاند و تشبیه بصورت او می نمود و می

گریست و می فرمود یا ابن عباس گویا می بینم او را که ریش و محاسنش را بخونش خضاب نموده اند و هر چند طلب یاری کند کسی یاری اش نمی کند و چون در عید جامه جدیدی می پوشید میگریست و گویا بیاد می آورد که او را برهنه بر خاک می اندازند و چون بر سفره می با جد و پدر و مادر و برادر و طعام میخورد پیغمبر خوشحال می شد اول پس بگریه میافتاد گویا بیاد می آورد تشنگی خود و اطفالش را که دنیا بچشمشان از شدت عطش سیاه میشود و همه متفرق و متشتت میشوند بعضی را می کشند و بعضی را اسیر می نمایند و چون گلویش را می بوسید می گریست و گاهی با امیر المؤمنین ع می گفت او را نگاه دار انگاه تمام بدنش را می بوسید و می گریست عرض میکرد چرا گریه میکنی میفرمود موضع شمشیر را می بوسم و گاهی لب و دندانش را می بوسید گویا بیاد می آورد چوب خیزران در مجلس یزید و ابن زیاد لعنة الله علیهما چنانچه زید ابن ارقم در نزد ابن زیاد حاضر بود چون این حرکت شنیع را دید فریاد بر آورد که چوبت را از این لبهای مبارک بردار که قسم بآن خدائی که غیر از او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر را که بر این دندانها گذاشته شده بود و آن را می بوسید و روزی پیغمبر در مسجد نشسته بودند که جمعی از قریش وارد شدند و با ایشان بود ابن سعد ملعون پس رنگ پیغمبر متغیر شد و حالش دگرگون گردید اصحاب عرض کردند ترا چه میشود فرمود بیادم آوردم آنچه بر اهل من وارد میشود از کشتن و زدن و سب و شتم و پریشانی و در بدری و اول کسی که بر سر نیزه میشود سر فرزندم حسین خواهد بود و همچنین در تمام ایام زندگانی در شب و روز در سفر و حضر حال پیغمبر چنین بود بلکه در حالت احتضار حسین را بسینه چسبانید و عرق آنحضرت بر حسین جاری بود و میفرمود مرا با یزید چه کار است خدا برکت ندهد یزید را و او را لعنت کند پس غش کرد و باز بحال آمد پس حسین را می بوسید و اشکش میریخت و می گفت مرا با کشندگان تو در نزد خدا موقفی خواهد بود و این مجلس تمام نشده بود مجلس پنجم مجلس پیغمبر در کربلا بود که فرمود چون شب معراج بکربلا رسیدم مصرع حسین و اصحابش را معین نمودند مجلس ششم مجلس پیغمبر بود در مجمع مدینه و کربلا ...

مجلس پنجم پیغمبر

مجلس ششم

در وقتی بود که زمینها از برابرش پست شد پس متصل آنحضرت را دیده از خاکش گرفت
و گویا همان خاک بود که بام سلمه داد و فرمود نگاه بدار این خاک را پس هر وقت
مبدل بخون شود بدان که فرزندم حسین کشته شد و خود حضرت حسین ع از آن خاک
بام سلمه داد بهمین کیفیت چنانچه بیاید انشاء الله مجلس هفتم مجلس امیر المؤمنین ع بود در
مدینه و کوفه و غیر آنها و آنجناب مرثیه می فرمود از برای حسین ع در روی منبر و در مسجد
بعناوین بسیار و گریه میکرد و حالات او را ذکر میکرد بنظم و نثر من جمله وقتی که با سر
شکافته در محراب افتاده بود فرمود یا اباعبدالله تو شهید این امت خواهی بود پس
آنجناب در این مجلس مرثیه خوان بود و مستمع حسین ع و اهل کوفه بودند و از
برای او چند مجلس دیگر بعد از آن بود که مرثیه خوان آنجناب و مستمع دخترش زینب
بود و آن وقتی بود که بر فراش خود افتاده پس خبر داد زینب را بآنکه گویا می بینم
تو را و زنان اهل بیت تو را که همه در این بلد اسیر باشید و ترسناک از آنکه مردم شما
را بگیرند و اما مجالس آنحضرت در مدینه پس هر وقت حسین ع را می دید
می گریست و میگفت ای سبب گریه هر مؤمن عرض می کرد منم ای پدر می فرمود بلی
مجلس هشتم چند مجلس از برای امیر المؤمنین ع بود در کربلا که آنچه بجا باید از ابن عباس
روایت نموده که در رکاب آنجناب بودم در زمانیکه بصفین میرفت چون بنینوا که
رسیدیم که نزدیک شط فرات است بصدای بلند ندا کرد یا ابن عباس آیا این
مکان را میشناسی عرض کردم نمیشناسم فرمود اگر میشناختی چنانچه من میشناسم
از آن نمی گذشتی مگر آنکه میگریستی مانند من پس گریست گریه شدیدی تا آنکه محاسنش
تر شد و اشک بر سینه اش جاری گردید ما هم بالتبعیت گریستیم و می فرمود اوه
اوه مرا چه می شد با آل ابوسفیان و آل حرب که از جنود شیطانند ای اباعبدالله
صبر کن که بدرستی از ایشان رسید آنچه بتو میرسد پس آبی طلبید و وضو گرفت
و چندی نماز کرد باز آن کلام را اعاده نمود پس اندکی بخواب رفت و بیدار شد
پس فرمود یا ابن عباس آیا خبر دهم ترا از خوابی که حال دیدم عرض کردم خیر است

مجلس هفتم

مجلس هشتم

انشاء الله

انشاء الله بفرمائید دیدم گویا مردانی با علمهای سفید از آسمان بزیر آمدند و شمشیرهای
سفید و درخشنده بر کمر داشتند پس گرد این زمین خطی کشیدند پس دیدم گویا این
نخلها شاخهای ایشان بر زمین رسید و در میان خون شناور گشت و گویا فرزندم
حسین ع و میوه دلم و نور بصرم در آن غرق شده هر چند استغاثه میکند کسی بفریادش
نمیرسد و گویا آن مردانی که از آسمان آمده بودند ندا میکردند و میگفتند ای آل رسول
صبر کنید که شما کشته خواهید شد بدست شرار مردم و اینک بهشت مشتاق است
تو یا اباعبدالله پس رو نمودند بسوی من و مرا تعزیت دادند و گفتند یا ابوالحسن بشارت
باد تو را که خداوند چشمت را باو روشن خواهد نمود در روز قیامت پس بیدار شدم
و قسم بخدا که مرا خبر داد پیغمبر ص صادق ابوالقاسم که من بسوی اهل بغی میروم و گویا این زمین
میرسم و اینک در اینجا دفن میشود فرزندم حسین با هفت نفر از اولاد من و از اولاد
فاطمه و این زمین در آسمانها معروفست بزمین کرب و بلا چنانچه معروفست
زمین حرمین و بقعه بیت المقدس پس فرمود یا ابن عباس ببین در این نواحی
پشکل آهو می یابی قسم بخدا که من دروغ نگفته ام و آنها زرد شده اند برنگ زعفران
ابن عباس گوید پس تفحص کردم و یافتم پس فریاد کردم یا امیرالمؤمنین ع این است که
وصف فرمودید پس فرمود صدق الله و رسوله و برخواست و هروله نمود بسمت
آن و برداشت و بوئید و فرمود همان است بعینها آیا میدانی قصه اینها را چون
عیسی ابن مریم با حواریین باین زمین گذشت دید در اینجا چند آهوئی جمعند و گریه
میکنند پس نشست عیسی و نشستند حواریین و مشغول گریه شدند پس عرض کردند
یا روح الله سبب گریه شما چیست فرمود این زمین کربلا است که در آن کشته خواهد
شد فرزند پیغمبر ص خدا احمد و فرزند بتول عذرا شبیه بمادرم مریم و در اینجا مدفون میگردد
طینتی که از مشک معطرتر است زیرا که طینت آنجناب است و همین حالت است
طینت انبیاء و اولاد انبیاء و این آهوان باهم سخن گفتند که ما در اینجا مانده ایم
بجهة شوق آنجناب و در امان هستیم پس جناب عیسی دست برد و این پشکلها را بر

داشت و بوئید و فرمود اینها باین خوشبوئی شده بجهة خوشبوئی علف این صحراست
خدایا اینها را باقی بدار تا اینکه پدرش ببوید و تعزیة او باشد این است که تا حال
مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده و این زمین کرب و بلا است پس
با صدای بلند فرمود ای خدای عیسی ابن مریم مبارک مکن کشنده کان او را و نه
کسانی که او را اعانت می کنند پس گریست مدت مدیدی تا اینکه برو در افتاد
و غش کرد با هم گریستیم و چون بحال آمد برداشت چند بعره و در گوشه ردا پیچید و بمن
فرمود تو نیز بردار و بپیچ و نگاهدار چون دیدی که از آن خون تازه میجوشد و جاری
میشود بدانکه حسینؑ شهید شده ابن عباس گوید برداشتم و بر حفظش مواظبت
نمودم بیشتر از مواظبت بر بعضی از واجبات الهی و باز نمی کردم آنرا از آستین خود
پس روزی بخواب بودم ناگاه از خواب بیدار شدم دیدم از آن خون تازه جاری
است و آستینم از خون مملو شده پس نشستم و گریستم و با خود گفتم یقین حسین کشته شده والله
علی خبری بمن نداد که واقع نشده باشد پس بیرون آمدم دیدم شهر مدینه را گویا ابر
نازک فرو گرفته پس آفتاب ظاهر شد دیدم گویا منکسف است و بر دیوار شهر گانه خون
تازه ریخته اند شنیدم صدائی از زاویه خانه که شخصی مرثیه میخواند که مضمونش آن است که
صبر کنید ای آل پیغمبر که کشته شد فرزند زهرای بتول و روح الامین نازل گردید
با گریه و افغان پس گریست بصدای بلند و منهم گریستم و آن تاریخ را ضبط کردم
روز عاشورا بود پس این خبر را گفتیم بکسانی که همراه آن جناب بودند پس گفتند قسم
بخدا که ما نیز شنیدیم صدای آن نوحه کننده را در معرکه و ندانستیم کیست و گمان
کردیم که شاید خضر باشد و ثقة الاسلام هرثمة ابن ابی مسلم نقل کرده که با حضرت امیر از
صفین مراجعت نمودیم و بکربلا نزول کردیم پس چون از نماز صبح فارغ شد قدری
از خاک برداشت و بوئید و فرمود عجب خاکی هستی که از تو محشور خواهند شد جمعی
که بدون حساب بهشت خواهند رفت پس هرثمه برگشت نزد زوجه اش و او شیعه بود
پس گفت که مولای تو چنین فرمود گفت امیر المؤمنین هرچه فرمود حق است پس چون

حضرت سید الشهداء بکربلا وارد شد هرثمه که با لشکر ابن سعد بود کلام حضرت امیر را
بیاد آورد پس سوار شتر شده بنزد حضرت آمد و سلام کرد و حدیث حضرت امیر را نقل
نمود حضرت فرمودند حال خیال تو چیست با ما هستی یا بر ما گفت نه با شمایم و بر شمایم
اولاد کوچک در کوفه گذاشته و بر ایشان میترسم از پسر زیاد حضرت فرمود پس بیرون
رو بجائی که مقتل ما مشاهده نکنی و صدای ما را نشنوی زیراکه بخدا قسم امروز اگر کسی بشنود
صدای استغاثه ما را و ما را اعانت نکند البته رو در آتش جهنم خواهد افتاد سیم آنچه از حضرت
امام محمد باقرؑ روایت شده که حضرت امیرؑ بکربلا مرور نمود با دو نفر از اصحابش پس اشک
در چشمانش بگردش آمد و فرمود اینجا محل خوابگاه شتران ایشان است و محل فرود
آوردن بار و مقام ریخته شدن خونهای ایشان است خوشا بحال تو ای خاک که
بر روی تو ریخته میشود خون دوستان نهم مجالس حضرت زهراؑ در مدینه است و آنها
از کثرت بشمار نیاید زیراکه هر وقت که خبر این واقعه با و میرسید مجلس گریه و نوحه منعقد می
شد دهم مجلس ام ایمن بود در مدینه که مرثیه خوان ام ایمن بود و مستمع حضرت زینب
و آن در وقتی بود که آن حدیث مفصل شهادت را از برایش نقل کرد و آن همان حدیث
است که حضرت زینب از برای حضرت سجادؑ نقل کرد در قتلگاه بجهة تسلیه او یازدهم
مجلس امام حسن بود که مرثیه خوان او بود و مستمع حضرت حسینؑ و اهل بیت بودند و آن
در وقتی بود که حضرت را زهر داده بودند و اثر آن در تمام بدنش ظاهر گردیده بود و در حالت
احتضار بود که حضرت حسینؑ نزد او آمد و او را برگرفت و گریست فرمود چرا گریه می کنی یا
ابا عبد الله گفت بحال شما گریه میکنم حضرت فرمود هیچ روزی مانند روز تو نخواهد
بود هجوم آورند بر تو سی هزار نفر که همه ادعا می کنند اسلام هر او خود را از امت جد ما
شمارند و اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون و هتک حرمت تو و اسیری عیال و اطفال
تو پس آسمان در حادثه خون و خاکستر می بارد بلکه هر چیزی بر تو می گرید حتی وحشیان
صحرا و ماهیان دریا دوازدهم مجلس پیغمبر خدا بود در نزد قبرش و آن وقتی بود که ولید از
حضرت سید الشهداء طلب بیعت نمود از برای یزید پلید پس حضرت شبی از شبها بحرم

جدش رفت و سلام کرد پس عرض کرد یا رسول الله منم حسین پسر فاطمهؑ فرزند تو و فرزند فرزند تو که مرا بامانت در نزد امت گذاشتی پس شما بر باش یا نبی الله که ایشان مرا واگذاشتند و ضایع نمودند و حفظ نکردند و این است شکایت من بسوی تو از ایشان تا اینکه تو را ملاقات نمایم پس مشغول نماز گردید و ولید شخصی را فرستاد بمنزل آنجناب که ببیند آیا آنحضرت از مدینه رفته است یا نه پس خبرش دادند که آنجناب در منزل نیست گفت الحمد لله حسینؑ بیرون رفت و من مبتلی بخون او نشدم و چون صبح شد حضرت بمنزل برگشت پس شب دوم باز نزد ضریح جدش رفت و چند رکعت نماز کرد پس عرض کرد خدایا این قبر پیغمبر تو است و من پسر دختر پیغمبر تو هستم و از برای من امری عارض شده است که تو بآن دانائی خدایا من معروف را دوست میدارم و منکر را منکرم خدایا تو را قسم میدهم بحق صاحب این قبر که از برای من اختیار کنی آنچه را رضای تو و رضای پیغمبر تو در آن است پس گریست مدتی تا اینکه نزدیک صبح سر را بر قبر گذاشت و بخواب رفت پس دید پیغمبر خدا با ملائکه بسیاری نزدش آمدند و او را بسینه چسبانید و میان دو چشمش را بوسه داد و گفت ای حبیب من گویا می بینم که در همین زودی بخون خود آغشته شوی و تو را در زمین کربلا ذبح نمایند در حالتی که تشنه باشی و ترا آب ندهند و این صفت امید شفاعت از من دارند خدا بایشان نرساند ای حبیب من ای حسین پدر ستیکه پدر و مادر و برادرت نزد من آمدند و همه مشتاق تو هستند و از برای تو در بهشت جائی است که بآن نمی رسی مگر بشهادت پس آنحضرت نظر می نمود بجدش و عرض می کرد یا جداه مرا حاجت نیست بدنیا پس مرا با خود ببر فرمود نمیشود البته باید برگردی و بدرجه شهادت برسی و بثواب عظیم آن فایز گردی تا اینکه با پدر و برادر و عموهای خود محشور شوی در قیامت و با هم بهشت روید پس حضرت از خواب بیدار شد و خواب خود را از برای اهل بیت و اقوام خود حکایت نموده پس همه بناله آمدند و نبود آنروز در مشرق و مغرب عالم قومی که گریه و هم و غمش

مجلس سیزدهم

بیشتر از اهل بیت باشند سیزدهم مجلس ام سلمه بود در خارج مدینه که حضرت عزم خروج
نمودند بخدمت حضرت آمد عرض کرد ای فرزند مرا محزون مکن بخروج بسوی عراق
زیرا که از جدت شنیدم که فرمود فرزندم حسینؑ در عراق کشته میشود در زمینی که آن را
کربلا می نامند فرمود ای مادر من نیز این خبر را میدانم والبته مرا خواهند کشت و صلا
چاره ندارد و میدانم روز شهادت خود را و می شناسم قاتل خود را و محل دفن خود
و میشناسم کسانی که همراه من کشته میشوند از اهل بیت و اصحاب و اگر بخواهی ای
مادر بتو نشان دهم آن موضع را پس اشاره کرد زمینها پست شد و کربلا ظاهر
گردید پس باو نشان داد مدفن و معسکر و مقتل را پس گریست ام سلمه گریستن
شدیدی و تسلیم امر نمود بخدا پس فرمود ای مادر خدا نیز خواسته است که مرا کشته ببیند و
عیال مرا اسیر و پریشان و در بدر ببیند و اطفال مرا مذبوح و مظلوم یا اسیر
و مغلوب بیند در حالتی که استغاثه کنند کسی یاری ایشان ننماید و در روایت
دیگر است که ام سلمه عرض کرد جدت خاکی بمن عطا کرده که در شیشه است فرمود
والله البته من کشته خواهم شد هرچند بعراق نروم پس قدری از خاک گرفت
و باو داد و فرمود این را نیز در شیشه کن پس چون دیدی که مبدل بخون شود مانند
آن خاک که جدم بتو داده پس بدان که مرا شهید کرده اند چهاردهم مجلس عمهای آن

مجلس چهاردهم

حضرت در بیرون مدینه بود که بخدمت آنحضرت آمدند و مشغول نوحه و ندبه گشتند
حضرت فرمودند شما را بخدا قسم میدهم که این سر را فاش نکنید که معصیت خدا است
گفتند پس نوحه و گریه از برای کدام وقت بگذاریم امروز مانند روزی است که
پیغمبر خدا و علیؑ و فاطمهؑ و رقیه و ام کلثوم و زینب از دنیا رفتند ترا بخدا قسم میدهم
که خود را بکشتن ندهی و بعض از عمهایش عرض کرد که من شنیدم جنی را که بر تو

مجلس پانزدهم

نوحه میکردند پانزدهم مجلس آنحضرت بود در وقتی که از مدینه بیرون آمد پس چند
فوج از ملائکه با حربها نزدش آمدند و سلام کردند و گفتند ای حجة خدا بر خلق بعد از
جد و پدر و برادر بدرستیکه خداوند بما یاری نمود جد ترا در چند موطن و حال یاری

تو آمدیم حضرت فرمود موعد ما و شما زمین شهادت من است چون در انجا برسیم نیز دشمن
آیند عرض کردند ای حجت خدا امر کن ما را بهر چه بخواهی که ما مطیع و منقادیم و اگر از دشمنی
تیری در رکاب تو خواهیم بود فرمود راهی بسوی من ندارند و اذیتی بمن نمی توانند
نمود تا زمانی که بمحل بقعه خود برسیم شانزدهم ایضاً مجلس انحضرت بود و بعد از خروج حضرت از
مدینه که چند فوج از مسلمین جن بخدمتش آمدند و عرض کردند ای آقای ما ما از شیعیان
و یاوران تو هستیم بهر چه بخواهی ما را امر نما و اگر بفرمائی دشمنان تو را هلاک کنیم
حضرت فرمود خدا شما را جزای خیر دهد آیا نخوانده اید قرآنی که بر جدم نازل شده
که میفرماید خدا هر جا باشید مرگ شما میرسد هر چند در برجهای محکم باشید و ایضاً
فرمود اگر در منزل خود بمانید باز البته کسانی که باید کشته شوند بمحل مدفن خود خواهند
شتافت و اگر من در اینجا بمانم این خلق بدبخت بچه امتحان می شوند و کی در قبر من
بکربلا دفن خواهند شد و حال آنکه آن محل را خداوند از برای من از روز دحو
الارض اختیار نموده و امن شیعیان من در دنیا و اخرت قرار داده و لکن شما در روز
شنبه عاشورا نزد من می آئید که در آخر آنروز مرا شهید میکنند و کسی از اهل بیت
من باقی نمی گذارند و سر مرا از برای یزید خواهند برد پس جماعت جن عرض کردند
ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا اگر ما را امر اعانت امر شما نبود هر آینه همه دشمنان
را هلاک می کردیم پیش از آنکه دست بر تو بیابند فرمود والله قدرت ما بر ایشان
بیشتر از شماست و لکن باید حجت بر این خلق تمام شود هفدهم مجلس بود در مسجد
که مرثیه خوان انحضرت بود و مستمع حاجیان بودند و انوقتی بود که عزم بر سفر عراق
نمود پس ایستاد و خطبه خواند که مضمونش آنست که حمد و ثنا مخصوص ذات او
و از همه امور منوط بمشیت و حول او است و صلوات و سلام بر پیغمبر و آل
او باد ثبت مردن بر اولاد آدم مانند قلاده بر گردن دختران و چه قدر مشتاقم به
ملاقات گذشتگان خود مانند اشتیاق یعقوب بیوسف و از برای من اختیار
شده است مصرعی که ملاقات خواهم نمود آنرا و گویا می بینم اعضا و جوارح خود را

مجالس شانزدهم

مجالس هفدهم

در معرض پاره شدن از گرگان صحرا فیما بین نواویس و کربلا پس پر کنند از من شکمهای خالی و شکمهای گرسنه خود را و چاره نیست از روزی که نوشته شده است بعلم الهی راضی هستیم ما اهل بیت برضای خدا و صبر می نمائیم بر بلای او و بما عطا خواهد نمود اجر صابرین را و از پیغمبر خدا جدا نمی شود اهل بیت او بلکه در نزد او جمع خواهد شد در بهشت و چشم او بایشان روشن میگردد و وعده در حق ایشان وفا خواهد گردید پس هر کس جان خود را در راه خدا امید بود و دل بر ملاقات خدا گذاشته پس با ما بیاید که من صبح کوچ خواهم کرد انشاءالله

مجلس هجدهم

مجلس هجدهم مجلسی بود بیرون مکه که محمد ابن الحنفیه در شب خروج حضرت از مکه بخدمتش آمد و عرض کرد ای برادر تو میدانی که اهل کوفه با پدر و برادرت غدر کردند و می ترسم که با تو نیز خلاف نمایند و بنظر من بهتر آنست که در همین مکه بمانی که اینجا محل امن است و کسی را بر تو دست نخواهد بود فرمود برادر میترسم که یزید مرا ناگهان در اینجا بکشد و حرمت حرم خدا شکسته شود عرض کرد پس بسوی یمن برو یا بطرف صحرا که در انجا با کسی را براذیت تو قدرت نیست فرمود در این سخن تامل خواهم کرد چون سحر شد حضرت امر بر رحیل نمودند و روانه شدند خبر بمحمد رسید آمد و زمام ناقه را گرفت و عرض کرد ای برادر آیا وعده نفرمودی تامل خواهم کرد پس چرا باین تعجیل حرکت نمودی فرمود چون تو رفتی پیغمبر خدا نزد من آمد و فرمود یا حسین بیرون رو که خدا خواسته است ترا کشته به بیند محمد گفت انا لله و انا الیه راجعون پس چرا این زنان را همراه میبری و حال انکه تو از برای شهادت میروی فرمود جدم فرمود که انها را ببر که خدا خواسته است که ایشانرا اسیر بیند پس محمد وداع نمود و برگشت مترجم گوید رضای خدا بکشته شدن انجناب و اسیری اهل بیتش ملازمه ندارد بارضای از قاتلین او و اسیر کننده گان اهل بیت او و بیان این از برای عوام مشکل است لکن من باب مثل میگویم معروفست که مادر و هب بفرزندش گفت که از تو راضی نشوم تا در رکاب فرزند پیغمبر کشته نشوی و مع ذالک بفعل قاتلش راضی نبود فافهم نوزدهم مجلس دیگر بود در خارج

مجلس نوزدهم

مکه که عبدالله ابن عباس و عبدالله ابن زبیر بخدمتش آمدند و خواهش توقف کردند
حضرت فرمود که جدم مرا امر نموده است و من خواهم رفت پس ابن عباس بیرون آمد
در حالتی که می گفت واحسیناه پس عبدالله بن عمر نزد آنجناب آمد و عرض کرد که
صلح نما با این جماعت گمراهان و مبادا جنگ کنی با ایشان که کشته خواهی شد فرمود
آیا نمیدانی که از بی اعتباری دنیا سر یحیی را از برای زن زانیه بهدیه بردند و بنی
اسرائیل در میان طلوع فجر و طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر می کشتند پس در بازارها
نشستند و بیع و شرا می کردند که گویا هیچ عمل قبیحی از ایشان صادر نشده و خدا ایشان
را مهلت داد بعد از ایشان انتقام کشید ای عبدالله از خدا بترس و دست از یاری

مجلس بیستم

من برندار بیستم منزل خزیمیه بود که چون آنحضرت در آن مقام نزول نمودند صبح خواهرش زینب
بخدمتش آمده عرض کرد که دیشب بجهت قضای حاجت بصحرا رفتم پس شنیدم که هاتفی اشعاری
میخواند که مضمونش آن است که ای چشم گریه کن بر جماعتی که مرگ ایشان را می راند

مجلس بیست و یکم

بسوی میعادشان حضرت فرمود هر چه خدا حکم فرموده البته خواهد شد بیست و یکم منزل
ثعلبیه بود چنانچه عبدالله ابن سلیمان و منذر بن مشمعل که هر دو از قبیله بنی اسد بودند
روایت نموده اند که چون از حج خود فارغ شدیم از برای ما نبود مگر اینکه بآنحضرت ملحق
شدیم تا ببینیم کار او بکجا خواهد کشید پس بسرعت می آمدیم تا اینکه بآن جناب رسیدیم
ناگاه دیدیم شخصی از طرف کوفه می آید و چون نزدیک رسید و حسین ع را دید از راه
منحرف شد پس حضرت توقفی نمود گویا میخواست از او خبری برسد باز اعراض فرمود
و روانه شد پس ما نزد آن مرد رفتیم و سلام کردیم جواب داد گفتیم از کدام قبیله
هستی گفت از بنی اسد گفتیم ما نیز اسدی هستیم تو کیستی گفت من بکر ابن فلانم
پس باهم بیان نسب خود نمودیم آنگاه گفتیم خبر ده ما را از احوال کوفه گفت بلی از کوفه
بیرون نیامدم مگر اینکه دیدم مسلم و هانی را کشته بودند و ریسمان بپای ایشان
بسته در میان بازارها می کشیدند پس برگشتیم بنزد حضرت و با آنجناب روانه
شدیم تا اینکه بثعلبیه وارد شدیم پس شبانگاه بنزد او رفتیم و سلام کردیم جواب

فرمود

فرمود پس عرض کردیم که در نزد ما خبری است اگر میفرمائی مخفی عرض کنیم و اگر نه علانیه بگوئیم
پس نظری بسوی ما کرد و نظری بسوی اصحاب نمود و بعد فرمود که من از ایشان چیزی را
مستور نمی کنم گفتیم آن سواری را که از کوفه می آمد شما دیده نمود ید فرمود بلی میخواستم از او
سؤال نمایم گفتیم ما خبر او را معلوم نمودیم و او مردی است از قبیله ما و صاحب عقل صادق
القول است گفت که از کوفه بیرون نیامدم مگر بعد از انکه مسلم و هانی را کشته فرمود
انا لله و انا الیه راجعون خدا رحمت کند ایشان را و مکرر میکرد این کلام را پس عرض
کردیم تو را بخدا از اینجا برگرد و خود را و اهل بیت را تلف منما که در کوفه یاوری نداری بلکه
همه با دشمن تو خواهند بود پس نظری بسوی اولاد عقیل نمود و فرمود چه میگوئید عرض
کردند نه والله بر نمیگردیم مگر اینکه خون مسلم را مطالبه نمائیم یا با او ملحق شویم پس حضرت
رو بما نمود و فرمود زندگانی بعد از اینجوانان چیزی ندارد دانستیم که عازم است بر سیر
پس عرض کردیم خدا از برای تو خیر مقدر نماید فرمود خدا شما را رحمت کند پس اصحاب
عرض کردند که مقام شما در نزد اهل کوفه مانند مسلم نخواهد بود بلکه چون بکوفه رسی اهل
کوفه بیاری تو مسارعت خواهند نمود حضرت سکوت کرد و جوابی با ایشان نداد و سید
ره گفته است که خبر مسلم در منزل زباله بانجناب رسید پس حضرت روانه شدند
و فرزدق شاعر بانجناب برخورد و عرض کرد چگونه اعتماد بر اهل کوفه مینمائی و حال
اینکه ایشان پسر عمت مسلم را با یارانش کشتند حضرت گریست و فرمود خدا
رحمت کند مسلم را که بسوی بهشت جاودان روان شد و انچه بر او بود بعمل آورد
و بر ما باقی است پس اشعاری خواند که مضمونش آن است که اگر زندگانی دنیا
در نظر ابناء آن نفیس و مرغوب است پس دار آخرت و ثواب خدا البته بالاتر
و بهتر است و اگر بدنهای انسانی عاقبتش مرگ خواهد بود پس کشته شدن در راه
خدا البته افضل است و اگر روزیها بتقدیر خدا مقدر شده پس کمتر حرص کردن
در آن اجمل است پس اگر مالها از برای گذاشتنی و گذشتنی است پس چرا عاقل بخل در آن ورزد
بیست و دوم مجلسی بود در بطن عقبه که بعمر بن یوذان بخدمتش رسید و عرض کرد

بکجا میروی یا ابا عبد الله فرمود بکوفه میروم عرض کرد ترا بخدا برگرد که نمیروی مگر
بسوی تیرها و شمشیرها و اگر اهل کوفه امر را از برای تو مسلم کرده پیش از آنکه در
کوفه وارد شوی ضرری نداشت رفتن تو اما حال هیچ صلاح نیست فرمودی
شده خدا از برای من مخفی نیست ولکن امر خدا واقع خواهد شد و بعد از این مجلس تا مجلس
سوم شروع نمود در مرثیه خواندن از برای خودش پس انتها مرثیه حسین ع است از برای
حسین ع و هر مجلس از برای مصیبت مخصوصی است از مصیبتهایش چنانچه در مکه مرثیه
گفت یعنی فرمود بآن شخص که والله مرا وا نگذارند تا اینکه این پاره خون بسته را از
شکم من بیرون آورند و این کلام اشاره است باینکه قلب مبارکش از شداید
دنیا خون شده و بیرون آوردنش اشاره است بآن تیر سه شعبه که بقلبش زدند و خون
را جاری نمودند پس دست مبارک را بزیر آن گرفت تا پر می شد و بسر و صورت خود
میمالید فدایت پدر و مادرم آقا تو بجهة همه شیعیان را محترق نمودی باین کلام و جگر
ایشان را پاره کردی و اشک ایشان را جاری ساختی عجب کلام دردناکی است
مجلس بیست و سیم منزل بود در وقت بار کردن و بمنزل فرود آمدن از برای خود مرثیه
می فرمود و مکرر یاد میکرد از حضرت یحیی ع و میگفت از پستی و بی اعتباری دنیا است
که سر یحیی را از برای زن زانیه بهدیه بردند پس می گریست بیست و چهارم مجلس
مخصوصی بود پیش از ورود کربلا چون خیمه‌ها را نصب میکردند تمام اولاد و
برادران و اهل بیتش را جمع کرد پس نظری بر ایشان نمود و ساعتی گریست
و گویا یاد نمود از آنچه بر ایشان وارد میشود و بیکسی ایشان را و اینکه از وطن
آواره شده اند و در هیچ مکانی حتی حرم خدا از برای ایشان ایمنی نیست و حال
آنکه آن امان است از برای کفار و حیوانات و نباتات و اشجار پس گریست
ساعتی و شکایت بخدا کرد و گفت خدایا ما عترت پیغمبر توئیم ما را در بدر کردند
و از وطن بیرون کردند و بنی امیه بر ما تعدی نمودند مجلس بیست و پنجم عصر تاسوعا
بود که در پیش خیمه خود نشسته بود و بر شمشیر تکیه نموده که اندکی خوابش ربود ناگاه

مجلس بیست و سیم

مجلس بیست و چهارم

مجلس بیست و پنجم

صدای لشکر بلند شد که رو بخیمها می آمدند خواهرش زینب خاتون چون آن
صداها را شنید نزد برادر آمد عرض کرد ای برادر آیا نمی شنوی صدای لشکر را که
نزدیک بخیمه رسیده اند حضرت سر بلند کرد و فرمود رسول خدا را الحال در
خواب دیدم که میفرمود تو بسوی ما خواهی آمد پس زینب خاتون لطمهٔ چند
بصورت زد و فریاد وا ویلاه برکشید حضرت فرمود ویل بر تو نیست ای خواهر
ساکت شو خدا تو را رحمت کند و در روایت سید ره چنین است که فرمود
ای خواهر در این ساعت بخواب دیدم جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه
زهرا و برادرم حسن مجتبی را که میفرمودند ای حسین تو باین زودی نزد ما خواهی
آمد در روایت دیگر فرمودند فردا نزد ما می آئی پس زینب لطمه بر صورت زد و فریاد بر
کشید حضرت فرمود آرام گیر که دشمن بر ما شماتت نکنند بیست و ششم مجلسی بود در

مجلس بیست و ششم

شب عاشورا که در خیمه تنها نشسته بود و شمشیرش را اصلاح می نمود و بر خود مرثیه
میکرد و بزمانه خطاب می نمود و اشعاری میخواند که مضمونش آن است ای زمانه تف
بر تو باد چه قدر مردمان صالح متقی و دوستان با وفا را بکشتن دادی و بیدل از
ایشان قناعت ننمودی و منتهی امور بسوی خداوند خواهد بود و هر صاحب نفسی براه
من خواهد رفت یعنی راه موت حضرت سجاد میفرماید این اشعار را چند مرتبه تکرار
کرد پس مقصودش دانستم و گریه گلویم را گرفت ولی خود را نگاه داشتم و دانستم که بلا
نازل خواهد شد و اما عمه ام زینب پس چون شنید این ابیات از جهت غلبه رقت
بر طایفه زنان طاقت تحمل نیاورده بی اختیار برجست و سر و پا برهنه نزد برادر
آمد ای وای کاش مرده بودم برادر امروز مادر و پدرم و برادرم مردند ای جانشین
گذشتگان و پناه بازماندگان حضرت نظری باو فرمود و فرمود ای خواهر تحمل تو را
شیطان نبرد و اشک از چشمش سرازیر شد و فرمود اگر مرا می گذاشتند خود را در
این مهلکه نمی افکندم گفت ای برادر مگر بیچاره شده و مجبول گشته این دل مرا بیشتر
می سوزاند و بر من دشوارتر است پس لطمه سختی بصورت زد و گریبان خود را چاک

نمود و غش کرده بر زمین افتاد پس حضرت برخاست و آب بصورتش ریخت و او را بهوش
آورد و فرمود ای خواهر از خدا بترس و صبر را پیشه گیر و بدان که تمام اهل زمین خواهند
مرد و اهل آسمانها باقی نخواهند ماند بلکه بجز وجه خدا باقی نخواهند ماند که تمام بقدرت خود خلق نمود و پدرم و مادرم
و برادرم بهترین اهل ارض بودند بلکه پیغمبر خدا از دنیا رفت و هر مسلمی را بایشان تاسی
است ای خواهر ترا بجد قسم میدهم که جامهٔ خود را پاره نما و صورت مخراش و واویلا
مگو پس او را آورد و نزد خود نشانید بیست و هفتم مجلس او بود شب عاشورا — مجلس بیست و هفتم
که اصحاب را در خیمه جمع کرد و خطبه خواند و در آن خطبه بیان نمود شهادت خود
و ایشان را دو باره از ایشان بیعت گرفت بر کشته شدن بلکه بعضی از ایشان
بیعت نمودند بر هزار مرتبه کشته شدن و سوختن و خاکستر بباد دادن بیست و
هشتم مجلس او بود در میان خیمگاه و قتلگاه هر وقتی که دخترش سکینه نزد او آمد و گریه — مجلس بیست و هشتم
نمود پس فرمود ای سکینه گریهٔ تو بطول خواهد انجامید بعد از کشته شدن من حال
دل مرا مسوزان بگریهٔ خود مادامی که زنده ام در دنیا و روح در بدن من است
بیست و نهم مجلس مرثیه او بود در قتلگاه که گاهی بجهت بعضی از اصحاب و گاهی بجهت — مجلس بیست و نهم
برادر عباس و گاهی بجهت پسرش علی اکبر و گاهی بجهت برادر زاده اش قاسم
و گاهی بجهت همه ایشان گاهی نشسته و گاهی ایستاده چنانچه تفصیل آن بیاید انشاء الله
سی ام مجلس او بود در سحر شب عاشورا چنانچه در مناقب روایت کرده که چون — مجلس سی ام
وقت سحر شد حضرت را اندکی خواب در ربود پس بیدار شد و فرمود دیدم در
خواب که گویا سگهای چندی بر من حمله می کنند و مرا پاره می کنند و یک سگ
سفیدی و سیاه رنگ بر من بیشتر حمله می کرد و گمان دارم که قاتل من مرد
ابرصی باشد از این قوم و بعد از آن دیدم جدم رسول خدا را با جمعی از اصحابش
که می فرمود ای فرزند توئی شهید آل محمد و اهل آسمانها بقدوم تو متبشرند و
فردا شب افطار خود را در نزد من قرار ده و تعجیل نما که اینک ملکی از آسمان نازل
شده و با او است شیشهٔ سبزی از برای آنکه خون ترا در آن نگاه دارد این

است خوابی که دیده ام و شکی نیست که رحیل نزدیک شد خاتمه آخر مجالس السرور مجلسی بود که با تن پاره پاره بر روی خاک افتاده و نفسش باخر رسیده بحال خود و اهل بیتش مرثیه میخواند و مستمع خدای متعال بود عرض میکرد اللهم متعالی المکان عظیم الجبروت تا آخر فقرات که گذشت نوع چهارم مجالسی است که بعد از شهادتش منعقد گردید و آن چند قسم است اول مجلس پیغمبر بود در مدینه که او مرثیه خوان و مستمع ام سلمه چنانچه ابن عباس نقل کرده که روزی در منزل خود بخواب بودم ناگاه صدای صیحه و ناله عظیمی شنیدم از خانه ام سلمه زوجه پیغمبر پس بیرون آمدم و قائد من دست مرا گرفت رفتیم بخانه ام سلمه و اهل مدینه از زن و مرد در خانه او می آمدند پس چون رسیدیم انجا گفتم تو را چه میشود که این چنین فریاد و ناله میکنی ای مادر مؤمنین جواب بمن نداد و رو کرد بزنهای هاشمیه و گفت ای دختران عبد المطلب مرا یاری کنید در گریه و نوحه که آقای شما و سید جوانان اهل بهشت و سبط پیغمبر و ریحانه انسرور را شهید نمودند گفتم ای مادر مؤمنان از کجا دانستی این خبر را گفت پیغمبر خدارا حال در خواب دیدم گرد آلوده و متغیر الحال عرض کردم این چه حال است در جناب شما فرمود فرزندم حسین و اهل بیتش کشته شدند و حال از دفن ایشان فارغ شده ام مترجم گوید این خواب منافات ندارد با انچه مسلم است که دفن ایشان چند روز بعد از شهادت نبود زیرا که ممکن است که ام سلمه در خواب دیده باشد واقعه روز سیم شهادت را یاد هم مثلا انتهی و در روایت دیگر گفت خواب دیدم حضرت رسولرا و حال انکه سر و رو و محاسنش خاک آلود بود پس از سبب انحالت سؤال نمودم فرمود مردم هجوم نمودند و فرزند مرا در این ساعت کشتند و من در انجا حاضر بودم ام سلمه گوید پس بدنم بلرزه در آمد و داخل بیت شدم و گویا عقل و هوش از سر من بدر رفت پس نظر کردم بان خاک که جبرئیل از کربلا آورده بود و پیغمبر آن را بمن سپرد و فرمود این را در شیشه ضبط کن هر وقت مبدل بخون شود بدانکه حسین را کشته اند دیدم شیشه از

نوع چهارم مجلس اول

مجلس دوم

خون بجوش آمده ابن عباس گوید پس ام سلمه از آن خون گرفت و بصورت خود لیسید
و آنروز را بالتمام مشغول ماتم و عزا بود پس چون خبر از عراق رسید معلوم شد که همانروز
حضرت را شهید کرده بودند مجلس دوم مجلس عامی بود که در تمام ماسوی الله برپا شد
از زمان و مکان و هرچه در آنهاست و ما یری و ما لا یری از اصناف مخلوقات
از حجب و عرش و حمله آن و آسمانها و ملائکه و ستارها و عناصر اربعه و نباتات
و حیوانات و بهشت و خزنه آن و حور و غلمان و قصور و اشجار و انهار و ثمار آن و
جهنم و خزنه و غیر ذالک و این مجلس خاصی بود در زمان مخصوصی که در آن جمیع
ماسوی منقلب شد در ماتم آنجناب و حال هر چیزی متغیر گردید بحسب خودش پس
هر کس صاحب چشم بود تاثرش بگریه بود و تاثر هوا بموج و ریختن خون و سرخی
بود و آفتاب بانکساف و سرخی و ملائکه باختلال صفوف ایشان و باز ماندن
از تسبیح و اشجار بخروج دم و فضا بظلمه و زمین بتزلزل و کوهها باضطراب و ماهیان به
بیرون آمدن از آب و دریا بامواج زدن و مرغان هوا بسقوط و جن بنوحه کردن
در اطراف زمین و این مجلس عام مخصوصی وقتی بود معین چنانچه حضرت صادق
بیان نمود که ضرب شمشیر بآنحضرت زدند و بزمین افتاد رو بسوی او شتافتند
که سر او را ببرند و بیان این است که در سه وقت شمشیر بر آن جناب زدند یکی در
وقت سوار می بود که یک ضربت بر او وارد شد و دیگری در وقتی که بر روی خاک
نشسته بود چند ضربت باو زدند و دیگری در وقتی بود که بر روی خاک افتاده بود بر
او چندین ضربت بر منحر شریفش زدند پس اراده قطع راس نمودند در این
حال انقلاب واقع گردید و چندین صدا بلند شد یکی صدای خود آنسرور بود که
می فرمود آیا رواست که مرا تشنه بکشند جد من محمد مصطفی است و دیگر ملکی بود
که بامر خدا از بطنان عرش ندا نمود که ای امت متحیر گمراه هرگز موفق نشوید بعید فطر
و اضحی و دیگر ملکی بود از بهشت برین که بالهای خود را بر دریا گشود و ندا نمود ای اهل
دریاها لباس حزن در بر کنید که فرزند پیغمبر را ذبح نمودند و جبرئیل فریاد کرد قد

قتل الحسین بکربلا و همه ملائکه بفریاد آمدند که الهنا و سیدنا آیا شایسته است که چنین
رفتار کنند با حسین ع برگزیده و پسر پیغمبر تو و زینب از خیمه بیرون آمد رو بقتلگاه آورد
فریاد می کرد وا اخاه وا سیداه و ذو الجناح از قتلگاه بخیمگاه میدوید و صیحه میزد
الظلیمه الظلیمه از دست جماعتی که فرزند پیغمبر خود را کشتند پس در این حالت آن
انقلابات و تغیرات در تمام اجزاء عالم واقع شد آیا شما دوستان متغیر الحال
نمی شوید در نزد ذکر آن بلکه ابوذر گفت اگر بدانید که بر اهل عالم در انوقت چه دست
میدهد هر آینه انقدر گریه کنید که بمیرید حال که از شما مردن نخواسته اند پس
لا اقل ندبه و نوحه و صراخ و ضجیج و گریه و زاری و دلتنگی و تباکی را از دست ندهید

مجلس سیم

آه ثم آه مجلس سیم قتلگاه بود که زینب خاتون مرثیه میخواند و اهل بیت و لشکریان

مجلس چهارم و پنجم

گریستند مجلس چهارم مجلس طیور بود و مرثیه خوان طایر ابیض بود مجلس پنجم مجلس
وحوش بود در شب یازدهم محرم که همه گرد نعش کشیده بودند بسوی جسد آنسرور

مجلس ششم و هفتم

تا صبح نوحه می کردند ششم مجلس مردان جن بود در اطراف جسد انجناب هفتم

مجلس هشتم و نهم

مجلس زنان جنیه بود در اطراف جسد مبارکش هشتم مجلس آن جنی بود در دره
شاهی و مستمع پنج نفر بودند از اهل کوفه که بجهت یاری آنحضرت آمدند و نرسیدند

مجلس دهم

نهم مجلس همه جنها بود در اماکن متعدده چنانچه تفاصیل آنها بیاید انشاء الله دهم مجلس
کوچهای کوفه بود که ذاکر زینب و ام کلثوم و فاطمه صغری و حضرت سجاد ع بودند
و گریه کننده اهل کوفه از رجال و نساء بودند که صدای گریه و ناله از ایشان بلند
بود بعضی بسر میزدند و بعضی بسینه و خاک بر سر میریختند و موهای خود را می کندند

مجلس یازدهم

و چنان روزی دیده نشده است یازدهم مجلس اهل بیت بود در همه احوال و
اماکن از کربلا تا شام و از آن تا مراجعت بمدینه و بعد از آن تا زنده بودند و مجلس

مجلس دوازدهم

حضرت سجاد ع مدت چهل سال که متصل می گریست خصوصا در وقت طعام خوردن
یا آب نوشیدن و می فرمود پسر پیغمبر گرسنه و تشنه کشته شد دوازدهم مجلس
یزید بود که خود مرثیه کرد و روسای عسکرش مستمع بودند و آن وقتی بود که بزوجه اش

بند گفت نوحه کن بر حسین پسر فاطمهؑ که بزرگ قریش است و پسر مرجانه در کشتن او عجل
نمود و تفصیلش بیاید سیزدهم مجلس یزید بود در مسجد شام که مرثیه خوان حضرت
سجادؑ بود و مستمع اہل شام و یزید بود نزد انجناب بر منبر بر آمد و خطبه خواند مشتمل بر حمد و
ثناء الهی و صلوات بر جدش حضرت رسالت پناهؐ و جد دیگرش امیر المومنینؑ
پس شروع نمود بمرثیه پدر بزرگوارش تا اینکه فرمود منم پسر آنکسی که سر شرا از قفا
بریدند منم پسر آنکسیکه عمامه و ردایش را از تنش بیرون آوردند پس صدای صیحه
و گریه از اہل شام و بنی امیه بلند شد و یزید ترسید که فتنه بپا شود پس امر کرد که موذن
اذان گوید پس هرگاه بنی امیه و اہل شام نوحه و زاری کنند از شنیدن اینکه انجناب را
سر از قفا بریدند و از او عمامه و ردا بردند پس شیعه چه باید بکنند اگر تصور کنند که
چگونه عمامه از سر آنحضرت بردند و در چه حالت بود و کدام وقت بود چهاردهم مجلس زنان
بود در خانه یزید که زینب و ام کلثوم و دختران حضرت مرثیه میخواندند و زوجه یزید و
دخترانش و زنان بنی امیه گریه و نوحه می نمودند و این وقتی بود که یزید اذن داد در عزای
آنحضرت پس هفت روز اقامه تعزیه نمودند پانزدهم مجلس حضرت سجادؑ بود در بیابان خارج مدینه بعد از
مراجعت اہل بیت بعد از آنکه خیمه‌ها را بر سر پا کردند و اہل مدینه باستقبال آمدند
کرسی از برای حضرت گذاشتند و انجناب بر کرسی نشست و اشک از چشمش
جاری بود و با دستمال اشکها را پاک می نمود باز اشک مهلت نمیداد و چون
اہل مدینه آنجناب را با آنحالت دیدند صدای صیحه و ضجه از ایشان بلند شد
که گویا تمام آن بقعه یک ضجه بود پس حضرت اشاره کرد که ساکت شوید
اندکی ساکت شدند پس فرمود حمد و ثنا مخصوص پروردگار عالم است که مالک
روز دین و آفریننده تمام خلائق است حمد می کنم او را بر شدائد روزگار و صدمات
دهر ناهنجار و سختی مصیبتهای تلخ ایها الناس بدانید که خداوند محمود ما را
مبتلی فرمود و امتحان نمود بمصیبتی بزرگ که رخنه عظیمی در اسلام حادث کرده
مرد هم جناب ابو عبد الله با عترتش کشته و بخون آغشته شدند و اہل بیت و اطفالش

مجلس سیزدهم

مجلس چهاردهم

مجلس پانزدهم

باسیری رفتند و سرهای ایشان بر سر نیزه در بلاد گردانیدند و این مصیبتی است که
مثل و مانند نخواهد داشت کدام مرد با غیرت بعد از ملاحظه این مصیبت مسرور
خواهد گشت و کدام چشم است که اشک او جاری نشود بر این سرور در حال آنکه آسمانها
از برای او گریستند و دریاها بموج آمدند و زمینها و حیتان و ماهیان و ملائکه
مقربین و اهل سموات و ارضین بر حال آنجناب گریه کردند کدام دل است که
از برای او شکسته نشود و کدام گوش طاقت شنیدن آنرا دارد اراذل مردم اهل
بیت را در بدر گردانیدند و از شهری بشهری بردند مانند اسیران ترک و کابل بدون
آنکه از ما گناهی صادر شده باشد یا رخنه در دین کرده باشیم و این امری است
که تا حال در دنیا اتفاق نیفتاده و الله اگر پیغمبر خدا وصیت میکرد ایشان را
که با ما قتال نمائید و اذیت کنند بعوض آنچه در حق ما با ایشان سفارش
کرد بیشتر از آنچه کردند از برای ایشان میسر نمی شد پس هر چند این مصیبتها جان
گداز است ولی ما اهل بیت رضا و تسلیم هستیم امر را بخدا واگذاشتیم و او است
عزیز و منتقم شانزدهم مجلس ام کلثوم بود در وقتی که سواد مدینه ظاهر گردید مرثیه — مجلس شانزدهم
گفت و حضرت سجاد و سایر اهل بیت مستمع بودند اولا مدینه را خطاب نمود بعد
جدش و مادرش و برادرش را چنانچه بیاید هفدهم مجلس ملائکه است که — مجلس هفدهم
هر روز در نزد قبر آنجناب منعقد میشود تا روز قیامت بکیفیاتی که در عنوان
ملائکه ذکر خواهد شد هیجدهم مجلسی است که هر روز از برای حضرت فاطمه ع — مجلس هیجدهم
منعقد میشود در آسمانها تا روز قیامت حتی در عیدها و غیر آن و مجلس آن است
که آن مکرمه هر روز نظر می نماید بمصرع فرزندش حسین ع پس فریادی می کشد که
تمام ارکان موجودات از آسمانها و زمینها و دریاها و ملائکه مضطرب میشوند تا
آنکه پیغمبر خدا نزد او می آید و او را ساکت می نماید پس دعا در حق زوار فرزندش
می کند نوزدهم مجالس ائمه طاهرین است از آنجمله مجلس حضرت صادق ع بود
و مرثیه گو جعفر ابن عفان بود و مضمون اشعارش این است که ابتدا [illegible]

می کنند پس بر اسلام گریه کنند که احکام او را ضایع نمودند در انوقت که شمشیر و نیزه را از
خون حسین سیراب کردند و دیگری مجلس صادق بود ایضاً که مرثیه خوان عبدالله
ابن غالب بوده و مضمونش آن است که گریه کنید از برای بدن انجاب که بر خاک
گرم عریان افتاده بود و باد با غبار و گرد بر آن میپاشیدند و دیگر باز مجلس آن
سرور بود که ابو هرون مکفوف را فرمود بهمان قسم که در نزد خود نوحه میخواندی بازش
بخوان پس اشعاری خواند که مضمونش آن است که تصور کن بدن حضرت حسین
را و با بدن طاهر بگو پس حضرت گریست باز فرمود بگو پس قصیده دیگر شروع نمود
که مضمون مطلعش آن است که مریم برخیز و از برای آقایت نوحه و ندبه نما و بر حسین
گریه کن پس آنحضرت گریست و صدای صیحه و ضجه و فریاد و وا ابتا از حرم مطهرش
بلند شد و دیگر مجلس حضرت رضا بود که مرثیه خوان دعبل خزاعی بود و خود آن
حضرت متولی نظم مجلس گردید یعنی برخواست و ستری نصب نمود و زنان را در
پشت پرده نشانیده و دعبل را فرمود بخوان و فرمود هر کس چشمش گریان
شود در مصیبت جدم حسین با ما محشور خواهد شد روز قیامت پس دعبل شروع
نمود بمرثیه خواندن باین مضمون که ای فاطمه اگر خیال می نمودی حسین را افتاده و کشته
شده با لب تشنه در کنار آب فرات هر آینه بر صورت میزدی و اشک بر رخسار
جاری می نمودی تا آخر قصیده و حضرت میگریست و زنان صیحه میزدند بیستم مجلس
ملائکه است هر روز غیر از انچه اشاره شد چنانچه بیاید انشاء الله بیست و یکم مجالس
شیعیان است که برپا خواهد بود تا روز قیامت و از خصایص آن است
که او را مورث کلال و ملال نمی شود و عجبتر آن است که سال بسال در عزت
و رواج و بها آن می افزاید حتی انیکه بلدی نمانده است از بلدان حتی بلاد
منافقان و مخالفان و کفار که در آن اقامه عزای حسین برپا نشود بلکه در این
سنوات در بغداد و قسطنطنیه و مصر و شام علانیه مجالس برپا می شود
نوع پنجم مجلس اهل محشر است که مرثیه خوان حضرت فاطمه است در حالتی که

مجلس بستم

مجلس بست و یکم

نوع پنجم

عنوان پنجم

پیراهن حسینؑ را در دست دارد و فریاد کنند پس پیغمبر و ملائکه فریاد کنند و حاضر در
مجلس مثال حضرت حسینؑ باشد در حالتی که سر در بدن ندارد و جمیع انبیاء عظام
ملائکه و مومنین از خلق اولین و آخرین بگریه در آیند چنانچه تفصیلش بیاید انشاء الله مفصل
پنجم در صحف و کتبی که مشتمل بر مرثیه آنجناب بوده است قبل از شهادتش یا بعد از آن
و آن ده عدد است اول لوح محفوظ است در وقتیکه قلم بامر خداوند ثبت نمود
در آن تقدیرات الهی را در امر حضرت حسینؑ پس قلم جاری شد بر لعن قتله آن
حضرت قبل از اذن خدا آنچه در روایات است دوم قران مجید که در آن آیاتی
است که در عنوان مخصوص ذکر شده سوم توراة است در بعض اسفارش
چهارم کتاب ارمیا که پاسوقی از پیمان و ششم میگوید این مضمون را که شخص بزرگی
در راه خدا ذبح میشود و بدنش در آفتاب می افتد بر زمین شمال نزدیک شط فرات
پنجم کتاب لقمان ششم صحف شیث و در هر دو چند جا اشاره بواقعه کربلا شده
هفتم صحیفه خود آنحضرت که در آن ثبت بود که ای حسین خود را بفروش در راه خدا
و بیرون رو با جماعتی که شهادت ایشان در رکاب تو مقرر شده و جهاد کن تا کشته
شوی هشتم کتابتی بود که در کنیسه نصاری دیده شد پیش از بعثت پیغمبر بمدت
سیصد سال و مضمونش آنست که آیا امید دارند جماعتی که حسینؑ را بکشند
اینکه شفاعت جدش در روز قیامت برسند نه والله هرگز شفیعی از برای
نخواهد بود در روز قیامت در عذاب خواهند بود و بهمین مضمون نوشته شده
در دیوار دیر بقلم آهن در راه شام آنوقتی که موکلین سر را در آنجا گذاشتند و
بدورش نشستند نهم دری بود که از آسمان نثار شده بود و در
مسجد کوفه یافتند بر او این مضمون نقش بود که منم آن دری که از آسمان مرا نثار
عروسی حضرت فاطمهؑ کردند و رنگ من از نقره سفیدتر بود ولی از اثر خون
حسین چنین سرخ شده ام و همچنین بعضی سنگ ریزه های دیگر در چند موضع یافتند
که مشتمل بر مرثیه آنجناب بود برنگی سرخ مانند خون دهم قلوب دوستان

مقصد ششم

وشیعیان خاص است که همچنانکه ایمان ایشان در آن نوشته شده غیر آن و اندوه بر
آنحضرت نیز در آن نقش است و از این جهت بمحض استماع اسمش متاثر و محزون
میگردند مقصد ششم در خواص مجالس گریه آنجناب و آن هشت است اول
اینکه در آن احیاء امر ایشان است و در خبر است که هر کس بنشیند در مجلسی که در آن
احیاء امر ائمه است نمیرد دل او در روزی که دلها میمیرند دوم نفس در انحال ثواب
تسبیح دارد سیم آن مجالس محبوب حضرت صادق ع است بمقتضای روایات
پس محبوب خدا و رسول است چهارم محل نظر حضرت حسین ع است زیرا که
آنجناب در یمین عرش است و نظر می کند بسوی زمین کربلا و بزوار و بگریه
کنندگان پنجم آنکه ملائکه مقربین در آن مجالس حاضر میشوند چنانچه روایت
شده است که روزی جعفر ابن عفان بخدمت حضرت صادق ع مشرف شد
پس حضرت او را نزدیک خود نشانید و فرمود ای جعفر شنیده ام که در مرثیه حسین ع
شعر میگوئی و خوب میگوئی عرض کرد بلی فدایت شوم فرمود بخوان پس خواند و آن
حضرت با اصحاب گریستند تا اینکه اشک بر صورت و محاسن شریفش ع
جاری گردید پس فرمود ای جعفر والله ملائکه مقربین در اینجا حاضر بودند و میشنیدند اشعار
تو را و گریه میکردند چنانچه ما گریستیم بلکه بیشتر و خداوند واجب نمود از برای تو الان
تمام بهشت را و گناهان تو را آمرزید ای جعفر آیا بیشتر بگویم عرض کرد بلی
ای سید من فرمود هیچکس نیست که ذکر کند حسین ع را پس گریه کند یا بگریاند
مگر آنکه بهشت از برایش واجب گردد و گناهانش آمرزیده شود ششم مجلس
عزا قبه حضرت حسین ع است زیرا که قبه آنجناب همان تنها بنیان مخصوص نیست
بلکه قبه او عبارت است از خضوع و خشوع پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع
و خشوع خصوصاً از برای ذکر آنجناب همان قبه آنحضرت است و اجابت
دعا در آن خواهد بود هفتم معراج گریه کنندگان است زیرا که محل نزول
صلوات و رحمت مخصوصه الهی است بغفران ذنوب و رفع درجات ایشان

بلکه اگر از برای یک نفر متحقق شود بکاء یا تباکی امید هست که رحمت تمام اهل مجلس
مقصد هفتم
را شامل شود هشتم اینکه آن نظیر مجالسی است که اشرف و اقدم و افضل و اجل همه
مجالس بوده اند چنانچه بیانش بیاید انشاء‌الله مقصد هفتم در خواص گریه و آن هشت است
اول اینکه صله حضرت رسول است دوم مساعدت حضرت فاطمه است زیرا
که آنحضرت هر روز گریه می کند و حضرت صادق فرمود آیا دوست نمیداری که از جمله
کسانی باشی که یا ورو سعاین حضرت فاطمه باشند سیم اداء حق پیغمبر خدا و ائمه هدی
با آن می شود بمقتضای اخبار چهارم نصرت و یاری حسین در آن زیرا که یاری در
هر وقتی بحسب آنوقت است پنجم در آن تاسی انبیاء و ملائکه و عباد صالحین است
ششم اداء مزد رسالت است که مودت ذی القربی است هفتم ترک الجفا است
بآنحضرت هشتم تسلی است از جمیع گریه‌ها و مصیبتها چنانچه حضرت رضا به پسر
شبیب فرمود اگر گریه خواهی کرد بر چیزی پس گریه کن بر حسین ابن علی که او را ذبح
نمودند مانند گوسفند و کشتند با او هجده نفر از اهل بیتش را که در روی زمین شبیه
و مانند نداشت و در این حدیث یک نکته که در خود آنجناب بذبح تعبیر فرموده و
در اهل بیت بقتل و شاید سبب آن است که اهل بیت کشته شدند بسبب آن
جراحتهائی که بر ایشان وارد شد و بآن حضرت هم هر چند جراحتهای کاری زده
بودند که بآنها کافی بود در مقصود ایشان ولی اکتفا بآن ننمودند بلکه او را ذبح
نمودند مانند گوسفند یعنی گرفتند و سرشرا بریدند مترجم گوید و شاید تشبیه بذبح گوسفند
از اینجهه باشد که همچنانکه قصاب گوسفند را می کشد بدون خوف و ترس و کسی هم
مقصد هشتم
او را ملامت نمیکند و عظمی در انظار ندارد بهمین قسم بی خوف و مبالات مباشر
ذبح آنسرور شدند اسفی علیک یا مظلوم مقصد هشتم در فضایل گریه یعنی اموریکه
بانها زیادتی دارد گریه بر سایر اعمال حسنه و آن پنج است اول این است که
جایز است صلوات فرستادن بر گریه کننده یعنی بگویند باو صلی الله علیک
چنانچه در خبر است که حضرت رسول فرمود الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین و مرا

یا اخبار است یا دعا و بهر تقدیر مطلوب حاصل است دوم آنکه گاهی فضیلت میرسند
با صعب اعمال که شخص ولد عزیز خود را بامر خدا و تقرب بسوی او بدست خود قربانی
کند چنانچه از حدیث رضاؑ ظاهر میشود که فرمودند چون ابراهیمؑ گوسفند را بعوض
پسرش فدا نمود آرزو کرد که کاش پسرش را ذبح کرده بود تا آنکه بارفع درجات
فائز میگردید پس خداوند باو وحی نمود قضیه هایله کربلا را پس جزع کرد و گریست بر
آنحضرت پس وحی شد باو که این جزع را بعوض جزع تو بر اسمعیل قبول نمودم و ارفع
درجات را از برای تو قرار دادم ولی این مطلب بهر کس نمیرسد مگر کسی که حسینؑ
در نزد او عزیز باشد بقسمی که در نزد ابراهیمؑ بود زیرا که در این روایت اول از
ابراهیمؑ سؤال شد که کیست محبوب ترپیش تو از جمیع خلق عرض کرد حبیب تو وحی
شد که آیا او محبوب تر است نزد تو یا نفس تو عرض کرد بلکه او پیش من اعز است
از نفسم فرمود آیا فرزند او محبوب تر است نزد تو یا فرزند خودت عرض کرد فرزند او فرمود
آیا ذبح فرزند او بطریق ظلم و عدوان بردست دشمنان دل تو را بیشتر بدرد می
آورد یا ذبح خودت فرزندت را بدست خود در راه اطاعت من عرض کرد
ذبح فرزند او پس واقعه کربلا را از برایش بیان شد و گریست و آنوحی بسوی
او آمد که ذکر شد پس ای کسانیکه حسینؑ در نزد شما محبوبتر از فرزند عزیز است
و ذبح او مانند گوسفند دل شما را بیشتر از ذبح فرزند بدرد می آورد بشارت
باد شما را که از برای شما بهر جزعی ثواب قربانی اولاد خواهد بود دانش سیم آنکه حدی از
برای او نیست در جانب قلت و از برای ثوابش در جانب کثرت بخلاف سایر
اعمال چهارم و آن از عجایب است که اگر محقق هم نشود در خارج ولکن تشبیه
آن واقع شود باز ثواب آن حاصل است یعنی اگر گریه نباشد و همان تباکی باشد
یعنی خود را شبیه نماید بگریه کنند و یعنی سر را بزیر اندازد و صدا کند و اظهار
علامات رقت نماید ثواب آنرا دارد لکن باید تباکی هم بقدر باشد نه بجهت ریا
چنانچه بعضی توهم کرده اند بجهت آنکه آن بالاتر است از جمیع اقسام ایمان و اعمال

مقصد نهم

صالحه از جهات چندی که بعضش گذشت و بعض آن بیاید انشاء مقصد نهم در خواص گریه از حیثیت اجر و ثواب و آن چند نوع است اول آنچه متعلق است بنجات از اهوال و عقاب و تفصیل این در چند مورد است یکی در وقت خروج روح و آن عقبه بزرگی است که مشتمل بر هول شدید و زحمت بسیار حضرت امیرع می فرمود که از برای موت رنجهائی است که بوصف در نمی آید و بعقول اهل دنیا تصور نمی شود و گریه بر سید الشهداء سبب نجات از آن است چنانچه حضرت صادقع بمسمع بن عبد الملک فرمودند تو از اهل عراقی آیا بزیارت حسینع میروی عرض کرد نه دشمنان ناصبی دارم میترسم که خبر بوالی دهند و مرا عقوبت کنند پس من باب تقیه ترک کرده ام فرمود آیا مصائب آنجناب را یاد می کنی و جزع می نمائی عرض کرد بلی والله گریه میکنم و اثر حزن در من ظاهر میشود و از طعام خوردن باز می مانم حضرت فرمود آگاه باش که خواهی دید در وقت مردن پدران مرا که وصیت کنند ملک الموت را در حق تو که سبب روشنی چشم تو باشد دوم مشاهده ملک الموت و در آن هول عظیم است و بسیار مخوف و موحش است از برای اهل معصیت ولی گریه بر حضرت حسینع سبب نجات از آن است چنانچه حضرت صادقع بمسمع فرمود بعد از کلام سابق که ملک الموت بر تو مهربان تر از مادر خواهد بود و معلوم است که مشاهده مادر مهربان وحشتی ندارد سیم نزول بر قبر مصیبت بزرگ است و عقبه مهول و موحش است این است که شرعا مستحب است که میت را در سه دفعه نقل کنند تا اینکه مهیا شود از برای آن و گریه بر آنحضرت سبب نجات از آنست چنانچه در روایات بسیار وارد است که اگر کسی ادخال سرور در قلب مؤمنی نماید خداوند از آن سرور شخص خوش صورتی خلق کند پیش از میت بقبر رود و او را استقبال کند و گوید ترا بشارت باد ای دوست خدا بکرامت الهی و رضوان او و امین باش که من مونس تو خواهم بود تا روز قیامت پس هرگاه کسی ادخال سرور در قلب پیغمبر خدا و ائمه هدی و فاطمه زهراء نماید بگریه بر حسینع چنانچه خود فرمودند که این عمل احسان

بما است و صله ما و یاری ما است پس چگونه خواهد بود آن صورتی که از سرور ایشان
خلق شود و چگونه جمالی خواهد داشت آن مونس دائمی چهارم ماندن در قبر و برزخ
عذاب الیم و بلای عظیم است چنانچه حضرت امیر از زبان ایشان می فرماید که ایشان
در هر آن فریاد می کنند که ما را تنگی مقام تنگ آورده و خاکها در فرق ما ریخته
صورتهای ما را تغییر داده و صفا و بهای ما را ربوده وحشت ما بطول انجامیده
و گریه بر حسین ع در این مقام نافع است زیرا که وارد است در حق گریه کنندگان که
در وقت مردنش چنان فرحناک می شود که آن فرح در دلش باقی است تا روز قیامت
پنجم بیرون آمدن از قبر مصیبت عظمی و بلیه کبری است که حضرت سجاد بتذکر آن می گریست و
می فرمود گریه میکنم از برای وقتی که از قبر بیرون می آیم در حالتی که بدنم عریان است
و ثقل معاصی را بر دوش خود کشیده گاهی براست و گاهی بچپ نظر میکنم و هر کس
در آنوقت بکار خود مبتلی است بعضی خندان و خوشحال و بعضی گریان و گرفتار وبال
و گریه بر حسین ع سبب ستر و عزت و سبکی بار است و در حق باکی وارد است
که چون از قبر بر آید سرور از صورت او ظاهر باشد و ملائکه باستقبال او آیند و
بشارتش دهند بثواب الهی ششم زلزله قیامت امر بزرگی است و داهیه
عظمی است و از برای آن چندین حالت و مقام و موقف است و شدائد آن
بسیار و بحسب هر حالتی اسمی دارد مثل قیامت و غاشیه و ساعت و زلزله و
حاقه و قارعه و یوم الفصل و یوم الدین و یوم العرض الاکبر و یوم الفزع الاکبر و
یوم الحساب و طامه کبری و صاخه و واقعه و یوم الفرار و یوم البکاء و یوم التناد
و یوم التغابن و یوم الازفه و یوم یکون الناس کالفراش المبثوث و یوم لا یسئل
حمیم حمیما و خلاصی از هر یک از این مواطن محتاج است باعمال و صفات
و احوال و اخلاق و مجاهدات سخت و دادن جان و مال و بیداری شبها و
عبادات بسیار و ترک راحت و زهد در دنیا ولی گریه بر حضرت سید الشهداء ع
جمیع این مواقف را سهل مینماید چنانچه حضرت رسول ص فرمود بحضرت فاطمه علیها

ازانکه سؤال نمود از پدر بزرگوارش که کی اقامه عزای فرزندم حسین را می نماید فرمود جمعی از نیکان امت بعد فرمود و چون روز قیامت شود بگیرم دست گریه کنندگان را و داخل بهشت نمایم والبته کسی که دستش بدست پیغمبر خدا باشد از قارعه و طامه و صاخه و گریه و حزن و فزع و غبن و تشتت فارغ است ہفتم وقت خواندن نامه اعمال و حساب بسیار سخت است چنانچه حضرت امیر تصور آن می گریست و نصف شب بصحرا می رفت و نوحه می کرد و می فرمود آه از آنوقتی که بخوانم عمل گناهی را که من آنرا فراموش کرده ام و تو آنرا ضبط نموده باشی پس بفرمائی بگیرید این را پس وای بحال کسی که او را بگیرند که نه عشیره بکار او میخورد و نه قبیله او را نجات میدہد پس بخود می پیچید مانند مار گزیده و می افتاد و غش می کرد و چون چوب خشک میکردید و گریه بر حضرت حسینؑ در این مقام نافع است زیرا که ایشان در سایه عرش خواہند بود در خدمت حضرت حسینؑ و مردم مشغول بحساب ہستند ہشتم عبور از پل صراط مشتمل بر ہول عظیم است والبته باید واقع شود و از حتمیات است بنص آیه قران و مردم باقسام مختلف خواہند بود بعضی مانند برق عبور کنند و جمعی برحمت ولی سالم اند و جماعتی در وقت عبور باتش می افتند مانند پروانه با انیکه جناب پیغمبر در انجا ایستاده و میفرماید خدایا سالم بدار ولیکن میکیرد آنحضرت دست گریه کنندگان حسینؑ را و عبور میدہد ایشانرا و نجات میدہد از عقبات الیٰ چنانچه در اخبار معتبره وارد است نہم گرفتن شخص و بردنش بجہنم از اعظم اہوال و اشد احوال است و آن است فزع اکبر و گریه حسینؑ دافع آن است دہم داخل شدن در جہنم از اعظم بلیات و اشد عقوبات است که آسمان و زمین را تاب آن نیست و گریه بر امام شہید نجات میدہد از انچه در خبر است که یک قطره از آن خاموش می نماید حرارت جہنم را و آن کنایه است شاید از انیکه گریه کننده اگر مستحق وقوع در جہنم باشد لا بد از آن بیرون خواہد آمد نوع دوم در انچه متعلق است

بتکفیر گناهان و در روایات بسیار وارد است که یک قطره اشک کفاره میشود جمیع
گناهان را اگر چه بعدد ستارگان و کف دریاها باشد نوع سیم در آنچه متعلق است
بحسن حالات و کدام حالت بهتر است از حالتی که شخص برسد دعای پیغمبر خدا و
ائمه هدی و فاطمه زهرا بسبب خواهش سید الشهداء از ایشان و این حالت
بسبب گریه بر انجناب حاصل میشود نوع چهارم از جهه حصول اجر و در خبر است که
اجر هر قطره آنست که همیشه شخص در بهشت منزل داشته باشد نوع پنجم از جهه رفع
درجات و هیچ درجه در بهشت بالاتر از درجه خاتم انبیا و ائمه هدی نیست در
خبر است که گریه کننده با ایشان خواهد بود در درجه ایشان مقصد دهم در خواص
چشمی که گریه کند بر حضرت حسینؑ و آن چند چیز است بمقتضای روایات اول
اینکه آن چشم از همه چشمها نزد خدا محبوب تر است دوم اینکه همه چشمها در روز
قیامت گریانند مگر چشمی که بر حسینؑ گریه کرده باشد پس او مسرور و خوشحال خواهد بود
بنعیم بهشت سیم آن چشم البته روشن گردد بنظر کردن بسوی کوثر چهارم آن چشم
مسوس ملائکه شود که اشک از آن پاک کنند و نگاهدارند مقصد یازدهم در
خواص اشکی که جاری می شود بر امام مظلوم و آن پنج چیز است اول اینکه احب
قطرات است نزد خدا دوم اینکه یک قطره از آن اگر در جهنم بیفتد حرارتش را
خاموش کند سیم اینکه ملائکه آن اشکها می گیرند و در شیشه ضبط می کنند چهارم اینکه
آن اشک را تسلیم خزان بهشت نمایند پس ممزوج می کنند آن را با آب حیوة
پس عذوبت آن هزار مقابل میشود پنجم از برای هر عمل ثواب محدودی است
مگر اشک که اجرش را نهایتی و حصری نیست مقصد دوازدهم در خاتمه مقاصد
سابقه و دفع استبعاد عقول قاصره پس می گوئیم چون شنیدی این کیفیات و
خواص عجیبه را تعجب مکن و زیاد مشمار این خواص و ثوابها را از برای این عمل
قلیل زیرا که فی الحقیقه این همه ثواب نه بجهة یک قطره اشک است بلکه اینها
عطائی است از خدا و ند کریم بحضرت سید الشهداء کرامت نمود و در مقابل

خدمتی که نمود و تو شنیدهٔ در حکایت ملوک سابق که بعضی از ایشان در مقابل خدمت
جزئی عطایای کلی می نمودند چنانچه مشهور است که اعرابی مدح نمود معن ابن زائده
را بیک شعر که مضمونش آن است که ای جود معن تو حاجت مرا بسمع شریف او
برسان که واسطه دیگری ندارم پس او را طلبید و صد هزار درهم باو داد روز دیگر
دویست هزار درهم باو داد روز سیم چهارصد هزار داد چون روز چهارم بطلب
او فرستادند گفتند فرار کرده از ترس اینکه مبادا از او پس گیرند پس گفت معن
که اگر مانده بود تمام خزینه را در عطای او می دادم پس هرگاه این بنده حقیر فقیر
محتاج عطا کند تمام خزینه اش را بکسی که یک شعر مدح او کرده است لساناً نه
قلباً پس چگونه خداوند غنی متعال که خزانه اش تمامی ندارد و کثرت عطا او را ملول
نمیکند عطا نکند بکسی که بذل نمود در راه رضای او جان و تن و دست و پا و سر و
جمیع جوارح و اعضاء و اولاد و عیال و اطفال و راحت و حیات خود را در حالتی
که مکروب و تشنه و متحیر بود در امر عیال و اطفالش و زخمها از هر طرف برو
وارد می شد از زبان و سنان و شمشیر و تیر و خنجر و سنگ و همچنین نوشته اند
که معشوق هشام اموی که خالصه نام داشت عطا نمود حلی و حلل و زینت خود را انه
جواهر شاعری که بدل نمود حرفی از حروف بجا را پس هجو او مدح شد نقل است که
شاعری مدح کرد هشام را و صله باو ندادند پس بر در دار الاماره ولقد ضاع شعری
علی بابکم کما ضاع در علی خالصه چون این خبر بخالصه رسید بطلب شاعر فرستاد
او فهمید که خیال عقوبت او را دارد پس مخفی رفت و دایره عین را تراشید و
سر عین را باقی گذاشت پس عین مبدل شد بهمزه و هجو مبدل بمدح گردید پس
چون نزد خالصه رفت او را عتاب نمود که چرا مرا هجو کردی جواب داد که مدح
کرده ام چون با ملاحظه دیده مدح است پس تمام حلی و حلل خود را باو عطا کرد
پس هرگاه این زن ضعیف تمام اعز اموال خود را بجهت تبدیل یک حرف عطا
کند پس خالق سموات و ارضین واجود الاجودین چه خواهد بود در حق کسیکه جمیع

اعضاء وجودش را در راه او داده بلکه اگر بحسین عطا نماید هر چه در تصور گنجد و ممکن است
که بدهد عجب نخواهد بود و ابداً انتها را نباید انکار نمود که در آن انکار نسبت جواد است
بخل و دل جناب زهراء از این انکار می شکند چنانچه ظاهر میشود که خوابی که روایت
کرده است آن را سید علی الحسینی و مجلسی و غیر او مترجم گوید از منتخب طریحی منقول
است که از سید علی حسینی حکایت شده است که گفت در مشهد مقدس رضوی مجاور
بود با جمعی از مؤمنین تا اینکه روز عاشورا شد یکی از رفقا کتاب مقتل را گرفت بر ما
میخواند رسید باین خبر که از حضرت باقر روایت شده است که فرمودند هر کس
چشم او بگرید بر مصیبت حسین اگرچه بقدر بال مگسی باشد خداوند گناهان او را بیامرزد
اگرچه بقدر کف دریا باشد شخصی در مجلس بود انکار این خبر کرد و گفت این با عقل
درست نیاید و بحث در میان بسیار شد و متفرق شدیم آن شخص در خواب دید
که قیامت قیام نموده و تشنگی بر او غالب شده هر طرف بطلب آب نظر نمود دید
حوضی است بسیار بزرگ از آب که از آب برف سرد تر است و در نزد آن
دو مرد و یک زن سیاه پوش حزین نشسته‌اند پرسید که ایشان کیستند گفتند محمد
و علی و فاطمه هستند پس نزدیک حضرت فاطمه رفت و آب طلبید حضرت نظر
تندی باو نمود و فرمود تو منکر فضل گریه هستی و از خواب بیدار شد و از گفته خود
استغفار نمود انتهی و در این انکار تنقیص مقام آنجناب و تقلیل اجر او است زیرا که همه
این عطایا عطا بانسرور است مثلاً هر گاه قلب تو متأثر شود از تصور اینکه آن
حضرت را از وطن آواره نمودند و اشک جاری شود پس آن اجری که بتو میرسد
فی الحقیقه اجر آن اشک نیست تا بنظر بسیار آید بلکه آن اجر کیفیت آواره گی
انسرور است و مخصوص او بوده است زیرا که او را از جمیع بلاد و امکنه منع
نمودند حتی اینکه مقری نگذاشتند از برای ستر بدن بریده اش ایا آن اجرها از برای
این کیفیت زیاد است و همچنین اگر متأثر شوی از برای عطش آنجناب و اشک
تو جاری شود آن نه اشک تست و نه اجر عطش او تنها بلکه اجر کباب شدن جگر

اثر و راست و مجروح شدن زبانش و خشکیدن لب و دهانش و تاریکی
چشمانش و سوختگی دلش از شماتت دشمنان و گفتن ایشان که آب نخواهی آشامید
تا اینکه از حمیم بیاشامی پس اشک اگر در جهنم بیفتد و سبب خاموشی آن شود
اجر آن سوختگی است نه اجر یک قطره اشک و چون قلبت متاثر شود از برای
زخمهای او پس اشک در چشمت دور زند اجر آن از برای تحمل آن زخمها است که
زخم بالای زخم بر آن بدن شریف وارد گردید زیرا که بدنی که هفت شبر
طول او باشد از بیش از چهار هزار زخم تیر و هفتاد و اندی زخم شمشیر و مثل آن زخم
نیزه داشته باشد نمی‌شود مگر آنکه بعضی بالای بعضی وارد گردد پس خون باید گریست
بر آن بعوض اشک و هرگاه قلب متاثر شود بجهت کشته شدن آنجناب بطریق قتل
صبر و اشک جاری شود پس اجر آن نه محض اشک است و نه بجهت قتل است و نه بجهت
ذبح است مانند ذبح گوسفند بلکه بجهت آن است که بضرب شمشیر او را ذبح نمودند
والهفاه علیک یا مظلوم چه قدر مصیبت تو عظیم است بر اهل آسمانها و زمینها

عنوان هفتم

عنوان هفتم در خصوصیات زیارت آنجناب که از اعظم وسایل حسینیه است
و آنرا در دوازده باب بیان کنیم باب اول در فضایل خاصه آن و آن یازده جهت
است اول جامعیت آنست نسبت بسایر اعمال بدانکه خداوند حکیم علیم از روی
حکمت و مصلحت تکلیف نموده است بزرگان را باعمال مخصوصه از واجبات
و مندوبات که هر یک را در حصول قرب آثاریست مخصوصه مانند غذای بدن
از حیثیت طعم و خواص و هر یک اثری دیگری را نمیدارد و از این جهت بعضی از فضلا
گفته‌اند که شخص نباید اقتصار کند بر افضل عبادات مستحبی زیرا که خصوصیات دیگر
از او فوت میشود ولی این عمل زیارت جامع خواص جمیع عبادات است از واجبات
و مندوبه قولیه و فعلیه بدنیه و قلبیه هرچند مستلزم واجبات نمی‌شود بجهت مصالحی که
محل ذکر نیست و بیان مطالب آنست که افضل اعمال نماز است که عمود دین
است و بزیارت حاصل میشود از دو جهت اول آنکه مشتمل است بر نماز در نزد قبر

انسرور که ثواب آن مضاعف است بغیر نهایت دوم اینکه هفتاد هزار ملک در نزد آن قبر شریف مشغول نمازند که ثواب نماز هر یک معادل است با نماز هزار هزار از بنی آدم چنانچه در اخبار است و ثواب آن همه بجهت زوار است و اما زکوة پس در هر زیارتی ثواب هزار زکوة قبول شده است و اما حج که افضل اعمال است حتی نماز زیرا که در آن نماز هم هست پس هر زیارت معادل عمره است یا یک حج یا دو یا ده یا بیست و دو یا هشتاد یا صد یا صد هزار با وضع هر قدمی حجی و عمره چنانچه در روایات است و در خبر بشیر دهان است در فضل زیارت عرفه که چون شخص غسل کند در کنار فرات و روانه شود بسوی قبر شریف و عارف بحق آنجناب باشد پس بهر قدمی که برمیدارد و میگذارد صد حج مقبول و صد عمره مقبول خواهد داشت و در بعض روایات است یک حج با پیغمبر خدا یا دو یا ده یا سی یا پنجاه یا صد و در بعضی ثواب حج خود رسول خدا چنانچه در روایت سابقه از عائشه در آخرش مذکور است که ثواب نود حج از حجهای پیغمبر خدا با عمره اش برابر میدهند و این اختلافات بحسب مراتب زوار است از جهة قوت ایمانشان و درجات معرفتشان بحق ائمه هدی خصوصاً سید الشهداء و مقدار یقینشان بفضیلت آنجناب و خصایص او که از آنست خصوصیت قول جدش و انا من حسین و از فروعست اینکه زیارت او معادل با حج پیغمبر است و شاید جهتش آن باشد که چون زایر از روی شوق و محبت آنسرور و محبت حضرت پیغمبر بسوی زیارت رود پس بیت الله حقیقی را زیارت نموده است بقلبی که مناسبت با قلب پیغمبر خدا در محبت و ارتباط پس چون حاضر شود نزد قبر او یا از دور بقلب خود را متوجه آنجناب نماید و زیارت کند با دل شکسته پس گویا بقلب پیغمبر توجه نموده است با آنجناب و چون شنیدی که پیغمبر خدا بر آنحضرت رقت نمود در وقتی که بپشت آنسرور سوار شد در حال سجود که او را از پشت بزیر نیاورد بلکه صبر کرد تا خود بزیر آید پس اگر تصور نمائی در وقت زیارتش که آنحضرت تا ضربت نیزه صالح ابن

دست مرنی بزمین افتاد و جبران قلب او را نمائی بسلام پس آن مانند آنست که
پیغمبر خدا قصد او را نموده باشد و چون آن سرور افضلست از بیت الله بود
مقابل بحجه سری که بر ما معلوم نیست از این جهت ثواب نود حج پیغمبر خواهد داشت
و اما صدقه پس زیارت آنجناب ثواب هزار صدقه مقبوله دارد و بمقتضای
روایت صحیحه و اما روزه پس در زیارت ثواب هزار روزه داراست و اما اعانت
در سبیل الله پس زائر بمنزله کسی است که هزار نفر را بر اسب بازین و لجام سوار کند
و نفرستد بر اه خدا و اما جهاد پس زیارت ثواب هزار شهید است از شهدای بدر
بلکه خودش شهید محشور خواهد شد و اما عتق پس در زیارت ثواب آزاد کردن
هزار بنده است در راه خدا اگر پیاده باشد بهر قدمی که بردارد یا بگذارد ثواب
آزاد کردن یک بنده از اولاد اسمعیل خواهد داشت بمقتضای اخبار و اما ذکر
و تسبیح پس خداوند خلق می کند از عرق زوار هفتاد هزار ملک که تسبیح و تقدیس خدا
کنند و در آنست ثواب ذاکر از خدا از ملائکه مقربین و اما صله رحم و احسان بمؤمنین
پس در زیارت صله رسول خدا است که والد حقیقی است و احسان است بآن
حضرت و بعلی و فاطمه و حسن و حسین و اما اطعام ایتام و مساکین پس زیارت
او بمنزله آب دادن است به تشنگان اهل بیتش و اطعام است بایشان و
اما زیارت مؤمنین و اکرام ایشان پس زیارت آنجناب زیارت سید مؤمنین
است و موجب اکرام و تعظیم است و اما قرض الحسنه پس قرض دادن بمؤمن مضطر
قرض دادن بخدا است پس چگونه است قرض دادن با مام مؤمنین که مضطر و غریب
وطن بوده و همه خلق از او گرفتند حتی اینکه جسد شریفش را در بیابان
انداختند و کسی نزد او نمیرفت پس هرگاه تو قصد او نمائی و بزیارتش روی
البته قرض بزرگی است بر خدا که نمیدانم ثوابش را چند برابر خواهد داد کرمی که وعده
کرده است یکسانی که با و قرض الحسنه بدهند و اما عیادت مریض که اگر کسی
آنرا ترک کند خداوند در محشر او را عتاب نماید که ای بنده من چرا لعیادت من

نیامدی در وقتی که مریض شدم پس زیارت انجناب چون تامل کنی عیادت است نه از برای بیمار تب یا درد سر بلکه آن عیادت مجروح عطشان و مکروب لهفان بلکه عیادت مقطع الاعضاء و مرضض الاعضاء است چنانچه منقولست که حضرت زهرا را در خواب دیدند که باین مضمون نوحه می نمودای دو چشم اشک بریزید وجاری باشید و خشک نشوید از برای میتی که در زمین کربلا سینه اش را خورد نمودند پس چون بقصد زیارتش روی قصد عیادتش نما که بثواب پرستاری مریض و عیادت فائز شوی و اما بجهت مؤمن غریب که تجهیز فضیلتش بی منتهاست پس زیارت انجناب در حکم تشییع جنازه انسرور و تغسیل و تکفین ان بدن مطهر است و دفن انجسد انور در قلب خود باعتبار توجه قلبی بان قبر شریف و اما ادخال سرور در قلب مؤمنین که از افضل اعمال است و سبب نجات از اهوال است پس در فضل زیارت وارد است که اگر میدانست زایر که چه سروری داخل می شود بر رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و ائمه هدی و جمیع شهداء و چه قدر در حق او دعا خواهند کرد و چه ثوابها در دنیا و آخرت بجهت او مقرر می شود هر آینه دوست میداشت که همیشه خانه خود را در انجا قرار دهد یا اینکه هرگز در خانه خود نماند جهت دوم در فضایلی که از برای زائر است بحسب حالات وان شانزده فضیلت است یکی در حالت نیت رفتن بزیارت چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که خداوند را ملائکه ایست که موکلند بقبر حسین ع پس چون کسی قصد زیارت انمظلوم نماید خداوند گناهان او را باایشان میدهد پس چون یک گام برداشت همه آن گناهان را محو کنند پس بگام دوم حسنات او را مضاعف نماید و همچنین در گام سوم و چهارم و هکذا تا اینکه بهشت او را واجب شود و چون بعد از نیت غسل کند ندا دهد او را خاتم انبیاء که ای مهمان خدا بشارت باد تو را که رفیق من خواهی بود در بهشت و ندا کند او را علی ع که من ضامنم که حاجات شما روا شود و از راست و چپ او باشند تا مراجعت نماید دوم حالت مهیا

کردن اسباب زیارت و آن سبب خوشحالی اهل آنها است سیم هرگاه چیزی
صرف نماید در مهیا کردن اسباب زیارت پس بهر درهمی بقدر کوه احد حسنات
باو دهند و اضعاف اورا باو رد کنند و بلاها ازو دفع شود و در روایت ابن
سنان است که بهر درهم باو دهند هزار و هزار و هزار تا ده مرتبه و رضای
خدا و دعای پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه هدی از برای او بهتر است چهارم چون
از منزلش بیرون آید ششصد ملک از شش جهة بمشایعت او آیند پنجم چون
براه افتد بر هر چه قدم گذارد در حقش دعا کنند و بهر گامی هزار حسنه برایش
نوشته شود و اگر در کشتی شود و کشتی مضطرب گردد ندا رسد خوش بحال شما که بهشت
از برای شما است و اگر سوار باشد پس بهر گامی که مرکوبش بردارد هزار حسنه از
برایش نوشته می شود ششم هرگاه آفتاب براو تابد گناهانش را تمام کند
چنانچه آتش هیزم میخورد هفتم هرگاه از شدت گرما یا حرکت عرق کند پس در مزار
کبیر مروی است که بهر عرقی هفتاد هزار ملک خلق می شود که از برای زوار آنحضرت
استغفار می نمایند تا روز قیامت هشتم چون از فرات غسل کند بجهة زیارت
بریزد گناهان ایشان و ندا کند ایشان را خاتم انبیا که بشارت باد شما را که
رفیق من خواهید بود در بهشت و امیر المؤمنین گوید که من ضامن قضا حوائج و رفع بلا
از شما هستم در دنیا و آخرت چنانچه گذشت نهم چون براه افتد بعد از غسل بنویسد
خدا از برایش بهر قدمی که بردارد یا بگذارد صد حج مقبول و صد عمره مقبوله و صد
جهاد که در پیش روی پیغمبر خدا کرده باشد با بدترین دشمنان او دهم چون نزد
کربلا رسد چند صنف از ملائکه باستقبال او آیند که از انجمله چهار هزار ملکند که
یاری آنسرور آمدند در روز عاشورا و مامور شدند که در همان زمین بمانند و از
انجمله هفتاد هزار ملک و غیر آن که در عنوان ملائکه مذکور شود یازدهم چون زیارت
کند حضرت را نظر کند باو آنجناب پس دعا کند در حقش و خواهش نماید از پدر و جد خود
که از برای او طلب مغفرت نمایند پس ملائکه از برایش دعا کنند و همه انبیا و مرسلین

و نوشته شود از برایش ثواب جمیع عبادات چنانچه گذشت و مصافحه کنند با او
ملائکه و مهری بر صورتش زنند از نور عرش که این است زایر قبر حسین ع فرزند خاتم النبیا
و سید شهدا دوازدهم چون خواهد مراجعت نماید بوطنش متابعت کنند او را چند صف
از ملائکه خصوصا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و همان چهار هزار ملک و هفتاد هزار
که گذشت و بالخصوص دو ملک نزد او آیند و با و گویند ای ولی خدا آمرزیده شدی
و تو از حزب خدا و رسول ص و اهل بیت رسول ص هستی و الله که آتش را بچشم نخواهی دید
و تو را نخواهد خورد و منادی ندا کند که خوشا بحال تو که بهشت از برای تو است
سیزدهم هرگاه وفات نماید بعد از زیارت الی یکسال یا دو سال آن ملائکه بر
جنازه اش حاضر شوند و از برایش طلب مغفرت نمایند و حضرت حسین ع او را
زیارت کند در حال موت یا در شب اول قبر پس ای کسانیکه در قبر غریب و تنها
خواهید بود و بوحشت آن مبتلا خواهید شد و کسی بزیارت شما نخواهد آمد که با شما
مواجهه نماید بلکه اگر کسی بزیارت شما بیاید نزدیک قبر شما خواهد ایستاد بفاصله
دو ذراع خاک و گل پس هرگاه زیارت کنی حسین ع را البته آنجناب در آنحال بزیارت
تو آید بطریق مواجهه و بر تو سلام خواهد کرد پس آیا دیگر وحشتی و خوفی از برای تو
باقی خواهد ماند و هر چند بیشتر زیارت کرده باشی و شوقت با و زیاده باشد او هم
مکرر بزیارت تو خواهد آمد و تو را انس خواهد داد چهاردهم هرگاه زائر در بین راه
بمیرد پس در خبر است از حضرت صادق ع که ملائکه تشییع جنازه او حاضر میشوند
و کفن و حنوط از بهشت از برای او می آورند و بر او نماز می گذارند و از ریحان
بهشت در زیر او فرش می کنند و زمین از اطراف او در قبر گشاده می شود از هر
سمت بقدر سه میل و دری از بهشت بسوی قبرش می گشایند که از روح و ریحان
آن براو داخل می شود تا روز قیامت پانزدهم هرگاه در بین راه با و اذیتی رسد
از حبس یا ضرب پس در خبر است از حضرت صادق ع که بعوض هر روزی
که حبس شود یا غمی باو رسد فرحی در قیامت با و خواهد رسید راوی عرض کرد که

اگر لبعد از حبس او را بزنند بجهت قصد زیارت فرمود بعوض هر زدنی یک حوری باو دهند و بعوض هر دردی هزار هزار حسنه باو داده شود و هزار هزار گناه از او محو گردد و هزار هزار درجه از برایش بلند شود و از کسانی باشد که در قیامت هم صحبت با پیغمبر خدا باشند تا مردم از حساب فارغ شوند و حملهٔ عرش با او مصافحه نمایند و باو گویند هر حاجت که میخواهی بخواه و ضارب او را بیاورند بمقام حساب و بدون سؤال و جواب بازوی او را بگیرند و ببرند نزد ملکی پس شربتی از حمیم جهنم و شربتی از غسلین باو دهند و او را بر کوههای آتش مقام دهند باو گویند بچش آنچه را از برای خود مهیا کردی بدست خود که مهمان خدا و رسول را زدی و اذیت نمودی پس المضروب را نزد در جهنم آورند و بگویند نظر نما و ببین زننده خود را و آنچه باو رسیده است از عذاب الهی آیا سینه ات شفا یافت و القصاص خود رسیدی میگوید حمد خدا را شما نزد هم هرگاه در راه زیارت کشته شود پس در حدیث حضرت صادق مروی است که فرمود باول قطرهٔ که از خونش ریخته شود جمیع گناهانش آمرزیده شود و ملائکه طینت اصلیه تا اینکه پاک شود مانند طینت انبیاء از آنچه باو مخلوط بوده است از طینت کفار و قلب او را بشویند تا اینکه منشرح گردد و مملو شود از ایمان و ملاقات نماید خدا را پاک و پاکیزه از جمیع معاصی و صفات رذیله و شفاعت او را قبول نمایند در حق اهل بیتش و هزار نفر از برادرانش و ملائکه با جبرئیل و ملک الموت بر او نماز کنند و کفن و حنوط او را از بهشت بیاورند و قبر او را وسیع نمایند و چراغها در قبرش روشن کنند و دری از بهشت بسوی او گشایند و ملائکه تحفها از بهشت بجهت او بیاورند و بعد هیجده روز او را بحظیرهٔ قدس بالا برند پس با اولیاء خدا باشد تا نفخهٔ صور او را دریابد و بعد از نفخهٔ دوم از قبر بیرون آید پس اول کسی که با او مصافحه کند پیغمبر خدا باشد و امیر المؤمنین و اوصیاء و بشارتش دهند و بگویند با ما باش پس او را بر حوض بدارند پس آب بیاشامد و بهر که بخواهد بدهد جهت سوم آنکه زیارت آنجناب خالص

کند شخص را از گناه خالص کردن مخصوصی که از آن تعبیر شده است در قرب چهل
حدیث صحیح باین مضمون که خداوند می آمرزد گناهان گذشته و آینده او را و در
احادیث دیگر است که میشود مانند که از مادر متولد شده یا مثل جامه چرکی که او را
بشویند و پاک کنند و عجب آنست که در خبر است که این مطلب بهمان گام اول
حاصل می شود و بعد بگامهای دیگر مقدس و مصفا می شود تا اینکه بمرتبه لیاقت
مناجات الهی میرسد که خداوند با و میگوید ای بنده من سؤال نما تا عطا کنم
و در روایتی ملکی نزد او می آید بعد از نماز زیارت و میگوید خاتم انبیاء بتو سلام رسانید
و می فرماید گناهان گذشته تو آمرزیده شد پس عمل را از سر گیر جهت چهارم
اینکه سبب خلاص دیگران هم میشود چنانچه سیف تمار از حضرت صادق ع روایت
کرده که شفاعت زائر قبول می شود در حق صد نفر که همه مستحق جهنم شده باشند و در خبر
دیگر است که بایشان میگویند هر کس را نجواهید دست او را بگیرید و داخل بهشت
نمائید جهت پنجم هر عملی منقطع می شود هر چند ثوابش بماند مگر زیارت حسین ع که خودش
منقطع نخواهد شد تا روز قیامت چنانچه صفوان از حضرت صادق ع روایت کرده است
که چون شخص بزیارت حسین ع بیرون رود هفتاد هزار ملک از اطرافش بمشایعت آیند
و همراه او باشند پس چون زیارت نمود او را منادی ندا کند که آمرزیده شدی
پس عملرا از سر گیر و چون مراجعت نماید مشایعت کنند او را تا منزل پس او را
وداع کنند و بعد همیشه بزیارت او آیند تا وفات کند نگاه هر روز بزیارت
حسین ع روند و ثوابش از برای آنشخص باشد جهت ششم اینکه شخص از آن میرسد بخیری
که مستجل است و وقوع آن از شخص که حج با پیغمبر خدا است چنانچه در روایات
بسیار است که از انجمله است روایت موسی ابن قاسم حضرمی که گفت چون حضرت
صادق ع در اول خلافت منصور بنجف آمد فرمود ای موسی برو نزد شاه راه پس
نظر کن شخصی از جانب قادسیه می آید با و بگو که در اینجا یکی از اولاد رسول خدا
تو را می طلبد و او را همراه خود نزد من آر گفت پس رفتم و ایستادم بر سر راه در

کرامی سختی و منتظر شدم تا اینکه خسته شدم و نزدیک بود که مخالفت آنجناب نمایم
و برگردم ناگاه دیدم کسی از دور پیدا شد گویا مردی است که بر شتری سوار باشد
پس چون نزدیک آمد ابلاغ پیغام نمودم اطاعت نمود همراه من روان شد چون
نزدیک رسیدیم شتر را خوابانید و نزد حضرت آمد من هم در خیمه ایستادم می
شنیدم کلام ایشان را پس حضرت فرمود از کجا می آئی عرض کرد از اقصی بلاد یمن
فرمود از فلان بلد عرض کرد بلی فرمود از برای چه کار آمده باینجا عرض کرد از برای
زیارت حسین ع فرمود هیچ حاجتی نداشتی مگر زیارت آنجناب عرض کرد بلی
آمدم که زیارت کنم او را و نماز کنم نزد او و سلام کنم بر او و برگردم نزد اهل خود فرمود
چه می بینید در آن عرض کرد می بینیم در آن برکت را در جان و مال و اهل و اولاد
و معاش و قضاء حوائج خود فرمود آیا از فضیلت زیارت آنجناب از برای تو
بگویم عرض کرد بفرما ای فرزند رسول فرمود بدرستیکه زیارت حسین ع مساوی
است با یک حج مقبول با پیغمبر خدا آنمرد تعجب کرد فرمودند بلی بخدا بلکه دو حج قبول
شده با رسول خدا باز تعجب نمود حضرت زیاد فرمود تا اینکه رسید بسی حج قبول
شده با حضرت خاتم انبیاء جهة هفتم اینکه شخص میرسد بچیزی که محالست که واقع شود
فی نفسه و آن این است که حج شخص خود حج پیغمبر شود و این معنی در زیارت وارد است
چنانچه در روایت عایشه سابقاً مذکور گردید جهة هشتم آنکه خداوند قسم یاد نموده است
که زائر را ناامید نکند چنانچه از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرمود چون حسین ع
در کربلا کشته شد در حالتی که تشنه و مکروب و محزون بود پس خداوند قسم یاد
نمود که هر مکروبی یا مغمومی یا گناهکاری یا تشنه یا صاحب دردی و مرضی نزد قبر
او رود و دعا کند و توسل جوید بآن بزرگوار البته غمش و کربش را زائل نماید و
حاجتش را روا کند و گناهانش را بیامرزد و روزیش را زیاد نماید جهة نهم خصوصیت
مخصوصه ایست که در روایتی وارد شده که هرگاه زائر در آنجا شب را بیدار باشد
و روز را در زحمت باشد خداوند باو نظر نماید که بآن نظر بهشت اعلی از برایش

واجب شود وجه دهم تاثرات مخصوصه ایست که در زیارت است از انجمله زیادتی
عمر و رزق است و در زیارت عرفه وارد است که بسبب اطمینان قلب است
در عقاید حقه و این اثر بالاتر از همه آثار است زیرا که همه بر این توقف دارند از
انجمله انکه جمیع بدیها و مرگهای بد را دفع می نماید و در زمان پیغمبر خدا داخل می نماید
چنانچه در پانزده حدیث مذکور است که پیغمبر ضامن است که هر کس زیارت
کند حسین ع را یا پدرش یا مادرش یا برادرش را انیکه روز قیامت او را از زیارت کننده
و از هولها و شداید آن خلاص نماید اورا جهه یازدهم در فضایل عجیبه آن است از انجمله
انیکه زیارت انحضرت الان افضل از زیارت ائمه در حیاتشان مثلاً هر گاه حضرت
صادق ع در حیات بود و تو بزیارت او میرفتی و با او سخن میگفتی و او با تو سخن میگفت
بفضیلت زیارت حسین ع الان نمیرسید چنانچه ابن ابی الیعفور روایت نموده
که عرض کردم بحضرت صادق ع چون بزیارتش رفتم که شوق زیارت تو مرا باین زحمت
و مشقت انداخت که بخدمت آمدم فرمود شکایت از خدا مکن چرا نرفتی بزیارت
کسی که حق او بر تو عظیم تر است از حق من را وی میگوید این کلام بر من سخت تر از
از انکه فرمود شکایت خدا مکن عرض کردم کیست که حق او عظیم تر است بر من از
حق شما فرمود حسین ع ابن علی ع هر گاه بزیارت او رفته بودی و دعا می کردی و
شکایت حال خود می کردی بهتر بود و از انجمله انکه حضرت باقر علیه السلام بزیارت
زوار انحضرت می رفتند چنانچه حمران روایت کرد که زیارت نمودم قبر
حسین ع و چون برگشتم بمنزل حضرت باقر نزد من تشریف آوردند با عمر ابن عبد الله
علی و فرمودند ای حمران هر کس زیارت کند قبور شهیدان آل محمد را بجهه تقرب
بخدا بیرون رود از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده و از جمله عجائب
فضائلش انست که نظرهای رحمت آلهی نسبت بزوار خصوصیتی دارد چنانچه در
خبر می فرماید بعد از ذکر نظرهای رحمت آلهی در هر روز و خدا و ند با و نظرمی آمرزد
زوار حسین ع را بخصوص با اهل بیتش و هر کرا شفاعت کند هر چند مستحق جهنم باشد

و از لطایف آن فضایل آنست که زوار را در دخول بهشت خصوصیتی است که باید پیش از دیگران بهشت روند چهل سال هر چیزی بترک مپیچید زوار آنحضرت و نظر باو میکند و امید خیر دارد در آن نظر بجهة برکت نظری که بقبر انسرور نموده است و از غرائب فضایلش آنست که از اخبار بسیار ظاهر میشود که هنوز تمام فضایل زیارت بیان نشده است از برای مردم چنانچه در خبر صحیح است که اگر مردم بدانند فضل زیارت حسین را بالتمام هر اینه نخواهند مرد از شوق و در خبر دیگر است که اگر بدانند فضل آنرا هر آینه بیایند نزد او از بلاد بعیده بچهار دست و پا مانند راه رفتن اطفال باب دوم در فضیلت خاصی است از برای زیارت که سزاوار است که تنها ذکر شود بجهة خصوصیتی که در آن است و پیش از شروع در مطلب محتاج است بتقدیم مقدمه پس بدانکه انچه در ثواب اعمال حسنه مذکور میشود و خواص انها همه را بیان مقتضی است مثل خواص ادویه و از برای هر یک موانعی هم هست که مانع از ترتب اثر و آن منافات با ثبوت مقتضی ندارد مثلا سرکه انگبین بالخاصیه قاطع صفرا است لکن گاهی مانعی در بدن هست از مرضی یا غذائی که پیش خورده یا بعد میخورد پس قطع صفرا نمیکند هر چند باز آن را قاطع صفرا میگویند و همچنین است خواص اعمال حسنه زیرا که در مقابل هر خاصیتی مانعی هست که آن خاصیت را گاهی بالکلیه زایل میکند و گاهی آنرا کم میکند و باین جهة حالات مردم در حشر مختلف میشود پس بعضی اشخاص هستند که از برای ایشان مقداری از ایمان و اعمال هست که در او احتضار از عذاب آسوده هستند و بعضی بعد از عذاب احتضار خلاص میشوند و بعضی در برزخ قدری معذب شده بعد نجات مییابند و بعضی در اول محشر و بعضی در اثنای آن و بعضی بعد از آن و بعضی بعد از دخول در جهنم و بعضی مخلد میمانند در آن بجهة زوال ایمان نعوذ بالله منه و این حرف در جمیع اعمال و حسنات جاری است چون این مقدمه معلوم شد پس بدانکه از برای زیارت حسین ع فضیلت مخصوصی

است که از همه فضایل بالاتر است زیرا که اگر مانع از تاثیر آن در شخص باشد پس ممکن
نیست که جمیع آثار آن را رفع نماید بلکه لا اقل بقدر نجات باقی خواهد ماند زیرا که آثار
آن بسیار و مجال آن بیشمار است پس اگر مانعی از یکی پیدا شود مقتضی دیگر ظاهر
گردد و همچنین توضیح مطلب آن است که هر یک از اعمال حسنه ظهور اثر آن در مقام
خاصی است از نشأه برزخ یا آخرت پس هرگاه مانعی منع نماید از اثرش در محل
مقرر دیگر بالمره اثرش تمام میشود و در مقام دیگر ظاهر نمیشود اما زیارت حسین ع
پس باصل نمیشود اثر آن بالمره بلکه در محل دیگر ظاهر میشود چنانچه از مجموع روایات
معلوم میگردد بلکه در روایتی تصریح بآن شده است و این مطلب که جابر انصاری
در وقتی که بزیارت اربعین آمد بیان نمود و تفصیل کیفیت آن چنین است که اگر از
برای زائر آن ثمرات و فوائدی حاصل شود از دنیا بیرون رود مانند روزی که از
مادر متولد یا اینکه رسیده باشد باعلای علیین و کروبیین پس هنیئاً له که نعمت از آن
بالاتر نمیشود و اگر موانعی از گناهان در او باشد که باین مراتب نرسد و با گناه از دنیا
رود پس امید هست که امور او در وقت مرگ یا اول برزخ اصلاح شود ببرکت
زیارت آنجناب و اگر از آن هم تاخیر افتد بجهت بزرگی گناهانش پس امید هست
که آنحضرت بزیارت او آید در ایام برزخ بحسب استعداد و قابلیتش و اگر از
آنهم محروم شود بجهت شدت موانع پس چون محشر کبری شود و پیغمبر خدا با جبرئیل
بتفتیش زوار آیند امید است که او را بعلامت چهره پیشانی شناخته خلاصش
نمایند و اگر این قابلیت هم رفته و آن علامت از ظلمت ذنوب محو شده است
پس باز امید نجات او چون ندا رسد بیایند شیعه آل محمد ص پس جماعتی برخیزند
که عدد ایشان را کسی نمیداند مگر خدا باز ندا رسد که بیایند زوار حسین ع ابن علی ع
پس جمعی برخیزند پس خطاب شود که بگیرید دست هرکس را که بخواهید و داخل بهشت
نمایید پس هر نفری دست هرکس را بخواهد میگیرد حتی اینکه شخصی با وی گوید که من
یکروز پیش پای تو برخواستم بجهت تعظیم تو پس دست او را میگیرد و کسی مانع او نمیشود

واگر این قابلیت در او نباشد و قابل هم نباشد که کسی دست او را بگیرد
پس باز امید خلاص او هست بندای دیگر که در حدیثی از حضرت صادق وارد است
که چون روز قیامت شود منادی ندا کند کجایند زوار حسین ابن علی پس جماعت
بسیاری برخیزند که عدد ایشانرا کسی نداند مگر خدا پس خطاب با ایشان رسد که مقصود شما
از زیارت قبر حسین چه بود عرض کنند که بجهة محبت رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه
زهرا و ترحم بر آنحضرت که آن همه زحمت باو رسید خطاب رسد که اینک محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین حاضرند پس با نها ملحق شوی و داخل در زیر علم رسول
خدا شوی که در دست علی است پس میروند و با طراف علم میباشند مولف گوید
که ای معشر گناهکاران اگر از زوار حسین هستید و شما را آن قابلیت نیست
که پیغمبر و جبرئیل بیایند و بازوی شما را بگیرند یا شما دست کسی را بگیرید و بهشت
برید پس اجابت کنید این ندا را و خود برخیزید و باین علم ملحق شوید هر چند در صف
آخر جا بیابید و اگر این قابلیت هم در شما نباشد و از ثقل گناهان نتوانید از جای
خود برخیزید پس باز نا امید نباشید از آثار زیارت آنجناب و منتظر خلاص باشید در
حالت دیگر که در محشر واقع میشود که در آن امیدواری بزرگ است و بیانش آنست
که در انروز حضرت فاطمه بکیفیت مخصوصی وارد محشر می شود که در برش حله کرامت
است که از آب حیات تعمل آمده و بر روی آن هزار حله بهشتی است که بر آنها بخط
سبز نوشته و بالای سرش قبه ایست از نور الهی که ظاهرش از باطنش پیدا و باطنش
از ظاهرش هویدا است و بر سرش تاجی است از نور که هفتاد رکن دارد و هر
رکنی مرصع است بدر و یاقوت و نور میدهد مانند ستاره درخشان و بر ناقه سوار
است از ناقهای بهشت که پاهای آن از زمرد سبز است و دمش از مشک اذفر
و چشمانش از یاقوت احمر و مهارش از مروارید تر که طول آن یک فرسخ است
و آن مهارش بدست جبرئیل است و فریاد میکند بپوشید چشمهای خود را که اینک
دختر خاتم انبیاء عبور می نماید و بر آن ناقه هودجی است از طلا که آن مکرمه در آنست

و باستقبالش می آیند از جانب بهشت دوازده هزار حور العین که از برای احدی مستقبل
ننموده اند و نخواهند نمود و همه بر مرکوبهای بهشتی سوارند که بالهاشان از یاقوت
و زمام از مروارید تر و زین آنها از در و زین پوش از سندس و رکاب از زبرجد
باشد و در دست هر حوریه مجمره ایست از نور و بر فرق آنها تاجهای جواهر است
پس باستقبال او آید مریم دختر عمران با هفتاد هزار حوریه و خدیجه با هفتاد هزار
ملک که در دستشان علمهای تکبیر است و حوا و آسیه با هفتاد هزار حوریه پس منبری
از نور برایش نصب نماید که هفت پله دارد و ما بین پله تا پله دیگر صفوفی از ملائکه
است و با آن مکرمه است رختهای خون آلود و پیراهن غرقه بخون حسین ع پس عرض
کند خدایا می خواهم ببینم حسن و حسین را پس مصور شود از برای او حسین ع بحالتی که سر در
بدن ندارد و خون از رگهای او جاری است پس چون آنحالت را ببیند نعره زند
و خود را از ناقه بزیر اندازد و پیغمبر ص و ملائکه همه نعره زنند و در خبری است الحسین ع خود بیاید
در حالتی که سرش را در کف گرفته و چون فاطمه ع او را ببیند نعره زند که تمام اهل محشر
بگریه در آیند پس پیراهن حسین ع را بر دست گیرد و عرض کند خدایا این پیراهن فرزند
من است یعنی ببین که چگونه از ضرب شمشیر و نیزه و تیر سوراخ سوراخ است یا
اینکه خدایا این پیراهن را هم بر بدنش نگذاردند و او را عاری و برروی زمین انداختند
پس خداوند عادل منتقم انتقام کشد از کشندگان آنجناب و اولاد ایشان و اولاد
ایشان که راضی بفعل پدران خود بودند باقسام عذاب پس چندین مرتبه ایشانرا
بکشند بعد زبانیه سیاهی از جهنم بیرون آید و ایشان را برچیند مانند مرغی که دانه
را برمی چیند و ببرد ایشان را بسوی جهنم و بعد از این مقامات خصوصیتی از برای
آن مکرمه است در مقام شفاعت که محل حاجت ماست که ندا میرسد ای فاطمه هر
حاجت که داری بطلب عرض میکند که شیعیان خود را میخواهم خطاب میرسد که بخشیدم
همه را عرض می کند شیعیان اولادم میخواهم خطاب میرسد که بخشیدم ایشان را عرض
میکند شیعه شیعیان خود را می خواهم خطاب میرسد که روانه شو پس هر که بتو پناه برده با تو

خواهد بود پس روانه شود بسوی بهشت و همه ایشان بهمراه او بروند پس ای گروهی که
زیارت کرده اید فرزندان آن مکرمه را و یاری نموده اید او را در گریه اگر پیغمبر از اول دست
تو را نگیرد و در وقت ندای اول برنخواستی پس در این شفاعت عظمی یا شیعه تر انتظار
است و اگر نه شیعه شیعه خواهی بود و اگر آن هم نیستی پس پناه باو خواهی برد
و کدام پناه بهتر از زیارت فرزند او و گریه بر آنجناب است پس گمان ندارم
که از این مقام محروم شوی و بهمراه آن مکرمه روانه نشوی و اگر از این حرمان هم
ترسانی بجهة کثرت معاصی و مایوس باشی از نجات در اینحالت هم و احتمال میدهی
که لابد تو را بجهنم خواهند برد پس باز مایوس مباش ای زایر که لابد آنحضرت
خواهد آمد و تو را از آتش نجات خواهد داد چنانچه در خبری فرموده است که هر کس مرا
زیارت کند البته او را از یارت خواهم کرد بعد از موت و اگر او را در آتش بیابم
از آن بیرونش می آورم و این آخر درجات خلاص است از برای ادنی زوار که
گناه ایشان بسیار عظیم باشد باب سیم در بیان صفات خاصه که از برای زوار
حاصل میشود و آن بسیار است یکی آنکه خداوند با ایشان مباهات می کند بر حمله عرش
و بر ملائکه مقربین و می فرماید به بینید زوار قبر حسینؑ را که بجانب او میروند با شوق
دیگر آنکه خداوند نظر رحمت بسوی ایشان مینماید دیگر دلیل محبت حسینست او دیگر از جمله محدثین خداوند است
در عرش دیگر آنکه در علیین نوشته میشود دیگر در بهشت در جوار پیغمبر خدا و ائمه هدی
خواهد بود و در یک سفره با ایشان طعام میخورد دیگر اگر شقی باشد مبدل میشود بسعید
دیگر از کروبیین شمرده میشود دیگر آنکه از یاوران حضرت فاطمهؑ است زیرا که
آنجناب هر روز حضرت حسینؑ را زیارت می نماید دیگر آنکه اعضای او از صورت
و چشم و قلب محل دعای حضرت صادقؑ میشود زیرا که آنجناب در سجده دعا می
فرماید که خدایا رحم کن بر آن صورتها که مالیده بر قبر حسینؑ و رحم نما بر آن چشمها که اشک
از آنها می ریزد و رحم کن آن دلها را که برما می سوزد و رحم کن آن نعره که بجهة ما بلند میشود
دیگر آنکه زایر امانت حضرت صادق است که می فرمود خدایا من آن بدنها را بتو

امانت سپردم تا اینکه بمن رد نمائی در نزد حوض دیگر زائر آنحضرت زائر خدا و رسول است
دیگر آنکه هر کس در بهشت درجه دارد آرزو میکند که کاش از زوار حسین ع بودم از بسکه
کرامتهای مخصوصه مشاهده می نمایم در حق زوار باب چهارم در اجر مخصوصی است
و صفت خاصی که بر زیارت آنجناب مترتب شوند و شایسته است که علیحده ذکر
شود اما اجر خاص عجیب پس آن است که صدوق و سید ابن طاوس و کفعمی و
مؤلف مزار کبیر بطرق معتبر روایت کرده اند که نویسنده کان اعمال حسنه مشغول
نوشتن حسنات میشوند بجهه زوار از اول که عزم می کند بر زیارت تا روز قیامت پس
آن از جمله اعمال صالحه مستمر است نه اینکه در حکم مستمر باشد مانند باقی صالحات
جاریه و از آن بالاتر این باقیات صالحات است و آنها همه علاوه است بر آن صفات
خاصه که حاصل می شود از برای زائر حتی نظر بخصوصیت متولی قبض روحش
و از عجایبی که عقل را حیران می نماید که در آن شانزده فضیلت که هر یک بالاتر از
صد فضیلت است و یکی از آنها آن است که بهر کلمه از کلمات زیارت عطا
میشود باو نصیبی از رحمت خدا و عجب تر آنکه اینها همه بعض اجر و ثواب اوست و آن
زیارت شریفه ایست که حضرت صادق ع سؤال نمود از شخصی که چقدر است فاصل
فیما بین مقام تو و قبر حسین ع عرض کرد فدایت شوم یکروز و بعض روز فرمود آیا
بزیارتش میروی عرض کرد بلی فرمود آیا بشارت دهم تو را آیا خوشحال کنم تو
را ببعض ثواب آن عرض کرد بلی فدایت کردم فرمود بدانکه هر گاه شخص مشغول مهیا
کردن اسباب سفر زیارت می شود اهل آسمانها اظهار خوشحالی می نمایند پس چون
از منزلش بیرون آید سواره یا پیاده موکل میکند خدا باو چهار هزار ملک از ملائکه که صلوات
می فرستند براو تا وقتی که برسد بآن محل شریف پس چون رسیدی بآن مقام کریم
پس بایست بر در و بخوان این کلمات را که از برای تو است بهر کلمه سهمی از رحمت
خدا عرض کرد چیست آن کلمات فرمود بگو اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صِفْوَةِ
اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللهِ اَلسَّلَامُ يَا وَارِثَ اِبْرٰهِيمَ خَلِيلِ اللهِ

باب چهارم

اَلسَّلَامُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَىٰ كَلِيمِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَىٰ رُوحِ
اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ وَصِيِّ
رَسُولِ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ الرَّضِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ السَّلَامُ
عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ الصِّدِّيقُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَارُّ التَّقِيُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ
عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ السَّلَامُ عَلَى مَلَائِكَةِ اللهِ الْمُحْدِقِينَ بِكَ أَشْهَدُ
أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَوٰةَ وَآتَيْتَ الزَّكَوٰةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصًا حَتَّىٰ أَتَاكَ الْيَقِينُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ
پس روانه شو که از برای تو است بهر قدمی که برداری یا بگذاری مثل ثواب شهیدی
که در راه خدا بخون خود آغشته شده باشد چون بقصر رسیدی دست خود را بر قبر
گذار و بگو السلام علیک یا حجة الله فی سمائه و ارضه پس مشغول نماز میشوی که از
برای تو است بهر رکعتی که در نزد او بکنی ثواب هزار حج و هزار عمره و عتق و هزار بنده
و هزار وقف در راه خدا با پیغمبر مرسل پس چون خواهی مراجعت نمائی منادی
ترا ندا کند که اگر کلام او را بشنوی هرگز مفارقت نخواهی نمود میگوید خوشا بحال تو ای
بنده خدا که غنیمت بردی و بسلامت شدی و گناهان تو آمرزیده شد پس عمل را
از سر گیر و اگر در آن شب یا آن روز یا آن سال وفات نمائی خداوند خود قبض روح
او نماید و اگر بماند ملائکه فرود آیند همراه او باشند و از برایش استغفار نمایند و بر او
صلوات فرستند تا بمنزلش رسد آنگاه عرض کند خداوندا این بنده تو بزیارت
فرزند دختر پیغمبرت رفته مراجعت نموده پس تکلیف ما چیست خطاب رسد که
بایستید در خانه او و تسبیح و تقدیس کنید مرا و ثواب آنرا از برای او بنویسید
تا روز وفاتش پس در آنجا بمانند تا وقتی که اجل او برسد و وفات نماید پس به
تجهیز او حاضر شوند و نماز بر او کنند پس عرض کنند خداوندا دیگر تکلیف ما
چیست خطاب رسد که در نزد قبر او بمانید و تسبیح و تقدیس کنید و ثواب آن را
از برای او بنویسید تا روز قیامت و اما صفت مخصوصی که از برای زائر حائر

میشود که شایسته است که آنرا مستقل ذکر نمایم که کسی که بزیارت حسین ع رود هر آینه خدا را
در عرش زیارت کرده است و این کنایت از نهایت قرب است بخدا و ترقی بدرجات
کمال و از این بالاتر آنست که بان دریافته میشود خدا مر زائر را بجهة اینکه در خبر وارد
است که خداوند متعال آنحضرت را در هر شب جمعه زیارت میکند پس اگر کسی بزیارت
رفته باشد خداوند بزیارت او رفته است معلوم است که زیارت خداوند کنایت
از افاضه رحمت مخصوصه بانجناب پس اگر کسی آنرا ادراک نماید محروم از آن رحمت
نخواهد شد و لامحاله نصیبی از آن خواهد یافت و از زیارت او خداوند را کنایت
از کمال قرب و چون این دو امر جمع شود حاصل میشود خصوصیتی از مراتب شمول که ما
فوق آن متصور نیست و در روایت دیگر است که هر کس بخواهد که در قیامت نظر
نماید بسوی خدا پس بسیار بزیارت حسین ع برود پس اینها کنایه عبارت شد یعنی
زیارت خداوند زیارت با خدا و نظر بسوی خدا و آن کنایه از نهایت آنچه از برای
مخلوق تصور میشود از ترقی بسوی درجات قرب و از این جهة از برای این صفت
باب مستقلی قرار دادم باب پنجم در احکام خاصی که از برای زیارت آنجناب است
و آن بسیار است از آنجمله اینکه هر عملی که واجب یا مستحب در وقت خوف ساقط
میشود ولکن در این عمل چند روایت وارد است بر اینکه ساقط نمیشود چنانکه در بحار
و غیر آن با سانید معتبر از معاویة بن وهب روایت نموده است که حضرت
صادق ع فرمودند بمن که ای معاویه وامگذار زیارت حسین ع را بجهة خوف زیرا که اگر
کسی ترک نماید آنرا حسرتها بیند که آرزو کند کاش در آنجا باشد و در خبر دیگر
از محمد بن مسلم مروی است که حضرت باقر ع فرمود که آیا نزد قبر حسین میروی
عرض کرد بلی با خوف و ترس فرمود هر چند خوف آن بیشتر باشد ثوابش بیشتر است
و هر کس با ترس بزیارت رود در روز قیامت ایمن گردد و آمرزیده شود و
پیغمبر خدا بزیارت او آید و از برایش دعا نماید و برگردد با نعمت و فضل خدا
و باو بدی نرسد و در روایت دیگر از ابن بکیر منقول است که گفت عرض کردم

باب پنجم

بحضرت صادق ع که من میل بسیار دارم بزیارت قبر حسین ع پس چون بیرون می روم بسوی
زیارت قلبم ترسان است تا برمی گردم از ترس سلطان و عمالش فرمود ای پسر
بکیر آیا دوست نمیداری که خدا ببیند ترا ترسناک در راه ما آیا نمیدانی که ترسناک شود
در راه ما خداوند او را در سایه عرش خود جای دهد و با حسین ع هم صحبت شود در زیر عرش
و از فزع روز قیامت ایمن گرداند در وقتی که همه در فزع باشند و ملائکه او را قوت دهند و
تسکین قلب او نمایند ببشارت

باب ششم در شروط و آداب شرعیه زیارت

اما شروط پس بموجب روایات بسیار عمده اش خلوص نیت است که بجهة تقرب
الی الله باشد نه بجهة افتخار و ریا و سمعه یا بجهة صله پیغمبر خدا باشد یا بجهة ترحم بر سید
الشهداء ع باشد که مقصودش جبر قلب آنجناب باشد و همه راجع بقصد تقرب
است و تاثیرات مختلف می شود بتفاوت مراتب معرفت بحق آنحضرت پس اصل
معرفت بحق او لازم است و اما آداب پس در جمله کتب معتبره باسانید بسیار منقول
است از حضرت صادق ع که چون بزیارت حضرت حسین ع بروی باید محزون و افسرده
و غبار آلود و گرسنه و تشنه باشی زیرا که آنجناب را کشتند در حالتی که محزون
و افسرده و گرد آلود و گرسنه و تشنه بود و فرمودند که شنیده ام که جمعی چون بزیارت
آنجناب میروند سفره بر میدارند و در آن حلوا و طعامهای لذیذ میگذارند و اگر بزیارت
قبور دوستان خود روند چنین نمی کنند و در روایت دیگر است که بشخصی فرمودند
آیا سفره همراه بر میداری عرض کرد بلی فرمود اگر بزیارت قبر پدر و مادر خود روید چنین
نخواهید کرد عرض کرد پس چه چیز باید بخوریم فرمود نان با شیر یا دوغ و در کامل بسند
معتبر از مفضل روایت نموده که حضرت صادق ع فرمود که گاهی بزیارت می روید
و آن بهتر است از اینکه نروید و اگر بزیارت نروید بهتر است از اینکه بروید
عرض کردم کمر مرا شکستی باین کلام فرمود اگر یکی از شما بزیارت قبر پدرش
رود البته محزون و افسرده می رود و بزیارت آنحضرت می روید با سفره می روید
یعنی با اسباب تعیش و کیف و این زیارت محبوب نمی شود بلکه باید محزون

او غبار آلوده برویدو از اهم آداب غسل در آب فرات است وغیر آن چنانچه در کیفیت
زیارت جابر بیاید انشاء الله باب هشتم در آثاری که مترتب میشود بر ترک زیارت آنحضرت
و آن بسیار است یکی آنکه در روایت حلبی از حضرت صادق ع مرویست که هر کس
با قدرت ترک نماید زیارت حسین ع را عاق رسول خدا و ائمه هدی می شود دوم آنچه
در روایت عبد الرحمن ابن کثیر است از آنحضرت که فرمود اگر کسی هر ساله از ایام
دهر حج کند و زیارت حسین ع نکرده باشد هر آینه ترک کرده است حقی از حقوق رسول
خدا را و در خبر دیگر است که اگر هزار حج کند و بزیارت قبر حسین ع نرود حقی از حقوق
خدا را ترک نموده سیم آنچه در خبر محمد بن مسلم است از حضرت باقر که هر کس زیارت
قبر حسین ع را نکرده باشد ایمان و دینش ناقص است و باین مضمون روایات دیگر نیز
وارد است چهارم آنکه جفا نموده است بحضرت حسین ع چنانچه از حضرت امیر منقول
است که فرمودند پدرم فدای حسین باد که او را در ظهر کوفه بکشند و گویا می بینم وحشیان
صحرا را که گردن نها بسوی او کشیده اند و بر او نوحه می کنند تا صبح و چون این امر
واقع شود پس مباد اجفا کنید یعنی بترک زیارتش و اخبار دیگر نیز هست پنجم آنکه در
روایت علی بن میمون صائغ است از حضرت صادق ع که فرمود بمن رسیده است
که بعضی از شیعیان بر ایشان می گذرد یکسال و دو سال و بیشتر که بزیارت
حسین ع نمیروند عرض کردم فدایت شوم بلی چنین است من می شناسم جمع بسیاری
را که اینچنین هستند فرمود قسم بخدا که ایشان حظ خود را کم کرده اند و از ثواب خدا
کناره جسته اند و از جوار پیغمبر ص در بهشت دور شده اند عرض کردم اگر یکی از ایشان کسی
را بزیارت بفرستند چگونه است آیا کفایت میکند فرمود بلی لکن اگر خودش برود
بهتر است و اجرش عظیم تر است ششم آنکه عمر را کم می کنند چنانچه در اخبار بسیار
است و از بعض اخبار مستفاد میشود که ترک آن یکسال لابد از عمر را کم می کند هفتم تارک
زیارت اگر داخل بهشت شود درجه او از همه مؤمنین پست تر است و در خبر دیگر
مهمان اهل بهشت است و در خبر سابق فرمود که از جوار پیغمبر ص خدا دور خواهد بود هشتم

باب هشتم

از شیعیان محسوب نخواهد بود چنانچه در روایتی بآن تصریح شده است نهم اگر از روی
تهاون و استخفاف باشد از اهل جهنم خواهد بود بلکه ظاهر خبر مطلق است و از این جهت
بعضی میل نموده اند بوجوب آن در همه عمر یک مرتبه با استطاعت و قدرت باب هشتم

باب هشتم

در زیاراتی که مخصوصند باوقات بدانکه زیارت حضرت حسین ع عمل خیر است هر کس
می خواهد کم کند و هر کس بخواهد بسیار کند و آن بر دو قسم است یکی مطلقه که در همه اوقات
وارد است و آن خواص و فضایل که ذکر شد بر آن مترتب است و دوم مخصوصه
باوقات معینه که فضیلت آن زیادتر میشود بر مطلقه بسبب خصوصیت آن وقت
و آن قریب سی مخصوص است که از برای هر یکی اثر مخصوصی و فضیلت ظاهر است که
بیان خواهد شد انشاء الله اول در هر جمعه یکدفعه از برای کسانیکه یک روز یا بیشتر دور باشند از
قبر مطهر پس اگر ترک کنند جفا کرده اند بآنجناب و از خواص آن غفران ذنوب
اوست البته و در دل او حسرتی از دنیا نخواهد ماند و مسکن او در بهشت در جوار
حضرت حسین ع باشد چنانچه در روایت داود بن یزید از حضرت صادق ع مذکور است دوم
هر ماهی یکمرتبه چنانچه حضرت صادق فرموده اند که هر کس ماهی یکمرتبه زیارت کند
حسین ع پس از برای اوست ثواب صد هزار شهید و فرمود این از برای کسانی که
نزدیک باشند لابد منه است که اگر ترک کنند جفا بآنحضرت کرده اند سیم در هر
سالی دو مرتبه چنانچه از حضرت صادق ع مروی است که آن حقی است ثابت بر
کسانی که غنی هستند و در خبر دیگر سه مرتبه چهارم در هر سالی سه مرتبه و آن ایمن می
کند شخص را از فقر پنجم هر سالی یک مرتبه و آن حق است بر فقیر که قادر است
بزیارت پس اگر ترک کند جفا خواهد بود چنانچه در پانزده خبر است ششم در هر سه
سال یکمرتبه از برای کسانیکه دور باشند پس اگر ترک کنند عاق پیغمبر خدا باشند
هفتم در هر عید چنانچه در بعض اخبار است و آن شامل میشود نوروز و مبعث و مولود
و غدیر و غیر آنها را هشتم مخصوصه ماهها است و باید هر ماهی را علاحده ذکر کنیم و از
برای هر یک فضیلت بسیار است و لکن اقتصار میکنیم بذکر خصوصیه فضیلت به

مخصوصه پس می گوئیم در ماه رجب چهار مخصوصه است شب اول و روز اول و
شب نیمه و روز آن و بآن گناهان ریخته می شود مانند روزی که از مادر متولد شده
باشد و در اول رجب یک زیارتی است که خداوند بر خود واجب کرده است که
زائر را بیامرزد و اگر عید شامل مبعث باشد آنهم پنجم می شود و در ماه شعبان سه مخصوصه است
روز سیم و شب نیمه و روز نیمه و عمده فضیلت آن تشرف بمصافحه صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر است که از ایشانست اولوا العزم پس هرکه در سه سال پی در پی شخص در
نیمه شعبان زیارت کند تاثیر خاصی در رفع گناهان او خواهد داشت و از خواص
آن اینست که منادی ندا کند از اول شعبان و در ماه رمضان ده مخصوصه است یکی
مطلق ماه رمضان چنانچه ابن الفضل روایت کرده است که شنیدم از جعفر بن محمد ع که می
فرمود هرکس زیارت کند قبر حسین ع را در ماه رمضان و در بین راه بمیرد بمورد حساب
در نخواهد آمد و گفته می شود باو که داخل شو در بهشت با امن و امان دوم و سیم و چهارم
شب اول و شب نیمه و شب آخر چنانچه در خبر معتبری از حضرت صادق ع منقول
است و شش دیگر شبهای قدر و روزهای آن است چنانچه در اخبار بسیار وارد است
که چون شب قدر شود منادی از بطنان عرش ندا کند که خداوند آمرزید کسی را که بزیارت
حسین ع آمده است و در شوال شب عید و روز عید است و خصوصیتش آمرزش گناهان
گذشته و آینده است و در ذی الحجه شب مخصوصه یا ده مخصوصه است شب و روز
عرفه و همچنین عید و ایام تشریق یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و روز نزول
هل اتی و روز مباهله و روز غدیر بنابر خصوصیت زیارت در همه عیدها و خصوصیت
فضل عرفه آنست که خدا او را صدیق بنویسد و کروبی بخواند و ثوابش می رسد بهزار
هزار حج با حضرت قائم ع و هزار هزار عمره با رسول ص خدا و عتق هزار هزار بنده و سوار
کردن بر هزار هزار اسب در راه خدا و بهر گامی که بعد از غسل بردارد بسوی زیارت
یک حج تمام و در بعض روایات بهر قدمی صد حج و خصوصیت زیارت عید
اضحی آن است که تا یکسال از همه شر محفوظ گردد و گناهان گذشته و آینده او آمرزیده

شود و در محرم شب عاشورا و روز آن و روز سیزدهم که روز دفن اوست علی احتمال و
خصوصیت فضل زیارت عاشورا آنست که شخص در زمره شهدا داخل میشود و محشور
می شود خون آلوده بخون حضرت هرگاه در شب عاشورا زیارت کند و در انجا بماند تا صبح
و اگر آب دهد بمردم در انوقت چنان است که عسکر انحضرت را در شب عاشورا آب
داده باشد و در ماه صفر روز بیستم که اربعین است مخصوصه است و خصوصیت فضیلش
آنست که از علایم ایمان است مسئله آیا کدام یک از این مخصوصها افضل است
چون فضیلت هر یک را شخص ملاحظه می کند که آن افضل است و چون همه را با هم ملاحظه
نماید چون مختلف است آن خصوصیات نمی توان ترجیح داد و از بعض روایات
ظاهر میشود افضلیت نیمه رجب و نیمه شعبان و شاید مراد از حیثیت خاصه باشد و با
ملاحظه مجموع فضایل بعید نیست که رجحان یابد افضلیت عرفه و عاشورا و از خصوصیتی
که در عاشورا وارد است که شخص محشور میشود غرقه بخون انحضرت در زمره شهدا ظاهر
میشود افضلیت آن زیرا که این فضیلت بالاتر از جمیع فضیلتها است حتی از هزار
هزار حج با رسول خدا علاوه بر انیکه وارد شده است در آن که بمنزله زیارت خدا
است در عرش باب نهم در انچه خداوند من باب لطف بدل قرار داده است
از برای زیارت حسین ع و آن چند قسم است یکی نایب گرفتن است که از بلد کسی را
روانه کند یا در همان کربلا کسی را نایب خود قرار دهد که بعوض او زیارت کند پس
باجر خود می رسد هر چند اگر خودش برود اجر آن بیشتر است دوم روانه کردن
بزیارت است یعنی زاد و راحله بکسی دهد و او را روانه نماید نه بعنوان نیابت پس
انهم ثواب زیارت دارد چنانچه از اخبار مستفاد میشود سیم زیارت کردن است
از دور که آن هم بدل است از زیارت نزدیک در اجر و ثواب و رافع عنوان جفا
است از برای غیر متمکن و رافع شده ان است از برای متمکن و از برای آن چند کیفیتیه
است یکی اینکه برود به بالای بام بقصد زیارت پس ملتفت شود بطرف راست و
چپ و سر خود را بسوی آسمان بلند کند پس رو کند بطرف قبر انحضرت و بگوید السلام

باب نهم

علیک یا اباعبدالله السلام علیک یابن رسول الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته
دوم اینکه بالا رود ببالاتر منزل خود بقصد زیارت پس دو رکعت نماز کند و اشاره
کند بسلام بسوی آنحضرت سیم اینکه غسل زیارت کند و پاکیزه ترین جامه خود را بپوشد
و برود بمکان بلندی یا بصحرا و رو بقبله کند پس متوجه قبر شود و بگوید السَّلَامُ عَلَيْكَ
یَامَوْلَایَ وَابْنَ مَوْلَایَ وَسَیِّدِی وَابْنَ سَیِّدِی السَّلَامُ عَلَيْكَ یَامَوْلَایَ یَاقَتِیلَ
ابْنِ الْقَتِیلِ وَالشَّهِیدَ ابْنَ الشَّهِیدِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ اَنَا
زَائِرُكَ یَابْنَ رَسُولِ اللهِ بِقَلْبِی وَلِسَانِی وَجَوَارِحِی وَاِنْ لَمْ اَزُرْكَ بِنَفْسِی
وَالْمُشَاهَدَةِ فَعَلَیْكَ السَّلَامُ السَّلَامُ عَلَیْكَ یَاوَارِثَ آدَمَ صِفْوَةِ اللهِ وَوَارِثَ
نُوحٍ نَبِیِّ اللهِ وَوَارِثَ اِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ اللهِ وَوَارِثَ مُوسَی کَلِیمِ اللهِ وَ
وَارِثَ عِیسَی رُوحِ اللهِ وَکَلِمَتِهِ وَوَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِیبِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ وَنَبِیِّهِ وَرَسُولِهِ وَوَارِثَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَوَصِیِّ رَسُولِ اللهِ وَ
خَلِیفَتِهِ وَوَارِثَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَصِیِّ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ لَعَنَ اللهُ قَاتِلَكَ
وَجَدَّدَ عَلَیْهِمُ الْعَذَابَ فِی هٰذِهِ السَّاعَةِ وَکُلِّ سَاعَةٍ اَنَا یَاسَیِّدِی مُتَقَرِّبٌ اِلَی اللهِ عَزَّ وَ
جَلَّ وَاِلَی جَدِّكَ رَسُولِ اللهِ وَاِلَی اَبِیكَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَاِلَی اَخِیكَ الْحَسَنِ وَاِلَیْكَ یَا
مَوْلَایَ عَلَیْکُمْ سَلَامُ اللهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَکَاتُهُ بِزِیَارَتِی لَكَ بِقَلْبِی وَلِسَانِی وَجَمِیعِ جَوَارِحِی
فَکُنْ یَاسَیِّدِی شَفِیعِی لِقَبُولِ ذٰلِكَ مِنِّی وَاَنَا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ اَعْدَائِكَ وَاللَّعْنَةِ لَهُمْ
وَعَلَیْهِمْ اَتَقَرَّبُ اِلَی اللهِ وَاِلَیْکُمْ اَجْمَعِینَ فَعَلَیْكَ صَلَوَاتُ اللهِ وَرِضْوَانُهُ وَرَحْمَتُهُ
پس اندکی منحرف شو بطرف دست چپ و روی قلب خود را متوجه نما بسوی قبر علی
ابن الحسین که در نزد پای پدر بزرگوارش می باشد و سلام کن براو پس دعا کن از
برای آنچه بخواهی از امر دین و دنیای خود پس چهار رکعت نماز بکن و افضل هشت رکعت
است و اقلش دو رکعت پس رو بقبله کن و متوجه قبر حضرت شو و بگو اَنَا مُوَدِّعُكَ
یَامَوْلَایَ وَابْنَ مَوْلَایَ وَسَیِّدِی وَابْنَ سَیِّدِی وَمُوَدِّعُكَ یَاسَیِّدِی وَابْنَ سَیِّدِی
یَاعَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَمُوَدِّعُکُمْ یَاسَادَاتِی یَامَعْشَرَ الشُّهَدَاءِ فَعَلَیْکُمْ

سَلامُ اللهِ وَرَحمَتُهُ وَرِضوانُهُ نهم زیارت کردن زوار است بعد از
مراجعت ایشان با استقبال نمودن ایشان که با آن هم ثواب زیارت آنجناب
حاصل میشود چنانچه در اخبار است باب دهم در خطابانی که وارد است در زیارت
آنجناب با آن خصوص که در زیارت سایر ائمه و انبیاء وارد نیست و آن چند صنف
است یکی تخصیص آنجناب است غالبا بصفات مصیبتش که در حال قتل بر او وارد
شد که دلیلست بر فضیلتی مخصوص از برای آنها دوم تخصیص آنجناب است
باضافهای مخصوصه بسوی خدا مثل ثار الله و قتیل الله و ذبیح الله سیم اینکه در وقت
سلام بر آنجناب سلام بر همه انبیاء باید کرد باسم و صفت و شاید سرش آن
است که آنجناب مظهر همه ایشان است چنانچه در عنوان انبیاء بیاید انشاء الله
چهارم تخصیص آنجناب است بتلبیات چنانچه در بعض زیارات مأثوره است
که بعد از سلام می گویند لبیک داعی الله و باید هفت مرتبه لبیک بگویند و سر
لبیک گفتن آنست که آنجناب داعی ثانی است بسوی خدا بعد از جد بزرگوارش
که داعی اول بود که خلق را بسوی اسلام دعوت نمود و ظاهر نمود آنرا بیاری خدا و
رعب در قلوب خلق و مدد ملائکه و شمشیر امیر المؤمنین ع و یاری بعض اصحاب و حسین ع
داعی دوم است که خلق را دعوت نمود بایمان و امام حق و ائمه راشدین و ظاهر نمود
آنرا بکشته شدن و مظلومیت و کیفیات مخصوصه که بر او جاری شد پس باید این
داعی را هم شخص لبیک بقول و بفعل پس از این جهة مستحب شد تلبیه گفتن در
وقت زیارتش و اما استحباب هفت مرتبه گفتن پس از برای آن چند وجه است
یکی اینکه بملاحظه حالات مجیب باشد زیرا که اجابت باید ببدن و دست و زبان
و گوش و چشم و دل و میل و محبت باشد و هر تلبیه از برای یک اجابت است
چنانچه از فقره زیارت ظاهر می شود که بعد از هفت مرتبه لبیک را داعی الله
گفتن می گوید اگر بدن من ترا اجابت ننمود در وقتی که استغاثه می نمودی و زبان
من اجابت نمود در زمانی که طلب یاری می نمودی پس بدرستیکه قلب من گوش

وچشم ومیل ومحبت من اجابت نمودند یعنی اجابت نموده است ترا قلب من محبت تو
وگوش من باستماع مصیبت تو وچشم من بگریه بر تو ومحبت من بانیکه اصحاب
تو را دوست میدارم ومیل من بانیکه بسوی تو است وبدن من ازان بانیکه بسوی تو
می آید وزبان من بانیکه بر تو سلام می نماید وجه دوم انیکه تلبیات سبع اجابت
باشند از برای طلب یاری نمودن از حضرت در هفت حالت یکی در مکه معظمه الوقتی که
اراده رحیل نمود پس خطبهٔ خواند در مسجد الحرام وطلب یاری نمود باین مضمون که
هر کس جان خود را در راه خدا ویاری ما میدهد وشوق ملاقات خدا را دارد پس با من
ارتحال نماید که من صبحگاه روانه میشوم دوم در خارج مکه که عبد الله ابن عباس و
عبد الله ابن جعفر وعبد الله ابن زبیر وعبد الله ابن عمر نجدمتش آمدند که انحضرت را
مانع شوند از توجه بعراق وحضرت هر کدام را بقسمی جواب داد وآخر فرمود که من مامورم
بامری که ناچار باید آنرا بعمل آورم بعد ایشان را بیاری خود طلبید پس عبد الله ابن
جعفر دو پسر خود را همراه انحضرت فرستاد وعرض کرد که من خود ملحق خواهم شد بشما وحضرت
بعبد الله ابن عمر فرمود که از خدا بترس ویاری مرا ترک مکن پس عذری آورد ووداع نمود با
حضرت وعرض کرد که بگشا آن موضعی را که پیغمبر خدا همیشه می بوسید آنرا پس سینه مبارک
را گشود پس بوسید بالای قلب شریفش را وگریست ووداع کرد سیم در راه از مکه
تا کربلا هر کس را میدید طلب یاری می نمود بجهة اتمام حجت بر خلق گاهی بلسان خود
وگاهی بارسال رسول وچون مردم می دیدند قلت اتباعش را عذر می آوردند بعضی
بتجارت وبعضی بزراعت وبعضی بابتلای عیال وبعضی وعده می دادند که ملحق خواهیم
شد وبعضی چون می فهمیدند که حضرت طلب یاری خواهد نمود از ایشان کناره می
جستند ودر آن منزل که حضرت نزول می فرمود منزل نمی کردند چنانچه از جماعتی از فزاره
وبجیله منقول است که گفتند بعد از حج ملحق شدیم بحسین ع وبا انجناب سیر می کردیم ولی
خوش نداشتیم که با او هم منزل شویم وچون بر آبی وارد میشد با بر غیر آن وارد میشدیم
واگر لابدمی شدیم که با او در یک منزل فرود آئیم چون او در جانبی نازل می شد ما در

جانب دیگر منزل میکردیم که مبادا ما را بیاری خود طلبد مؤلف گوید که اگر تامل کنی درین
حالت خواهی دانست که این از اعظم مصائب آنحضرت بوده و بالاتر از آن اینست
که جماعت مترددین راه از دور مشاهده می کردند آنجناب را از راه کناره می جستند
بجانب دیگر تا اینکه مبادا تکلیف کند ایشان را بنصرت خود و از این بالاتر کلامی است
که عبدالله حر جعفی بآنجناب عرض کرد چون حضرت بقصر بنی مقاتل رسید نظر نمود دید خیمه
برپا است فرمود این خیمه از کیست گفتند از عبدالله است حضرت فرمود او را
بخوانید چون رسول حضرت نزد او آمد و گفت حسین ابن علی ع ترا می طلبد گفت والله
از کوفه بیرون نیامدم مگر بجهة اینکه خوش نداشتم که در کوفه باشم و حسین ع وارد شود والله
نمیخواستم که من او را ببینم و نه او مرا چون خبر بآنجناب داد حضرت برخاست و نزد
او رفت و سلام کرد و نشست و او را بنصرت خود دعوت نمود باز همان کلام را اعاده
کرد و عذر آورد حضرت فرمود ای مرد تو گناه بسیار کرده و خدا از تو مواخذه خواهد
نمود اگر توبه نکنی در این ساعت و یاری من کن تا اینکه جد من شفیع تو باشد در نزد خدا
گفت ای پسر پیغمبر خدا والله اگر ترا یاری کنم اول کسی خواهم بود که پیش روی تو کشته گردم
ولکن از این بگذر و این اسب مرا بگیر که در دویدن بی نظیر است حضرت اعراض فرمودند
و فرمودند حاجتی باو ندارم ولکن حال که مرا یاری نمی کنی پس بجائی برو که صدای ما را
نشنوی و با دشمن ما هم مباش زیرا که اگر کسی صدای بی کسی ما را بشنود و ما را اجابت
نکند خدا او را برو در آتش جهنم اندازد پس برخواست و بمحل خود برگشت و عبدالله
بعد از شهادت آنجناب پشیمان شد و اشعاری در اظهار ندامت انشاد نمود و
کلمات آنجناب در کسی اثر نکرد مگر در زهیر ابن القین که با او طایفه فزاره و بجیره بود
در وقتی که هم سفر حضرت بودند ولی اجتناب می نمودند از هم منزل شدن با آن
حضرت بلکه در جانب دیگر منزل می کردند آن جماعت نقل کرده اند که روزی نشسته
بودیم و مشغول طعام خوردن بودیم که ناگاه رسول حسین ع وارد شد و گفت ای زهیر
حسین ع ترا می طلبد پس هر یک از ما لقمه از دست انداختیم و متحیر نشستیم که گویا مرغ بر

بالای سرانشسته پس عیال زهیر که دیلم نام داشت گفت سبحان الله پسر پیغمبر بطلب تو می فرستد و تو نزد او نمیروی که کلام او را بشنوی و برگردی پس زهیر برخواست و روانه شد و اندکی توقف کرد بزودی خوشحال مراجعت نمود و نور از صورتش میدرخشید پس امر کرد که خیمه و احمال او را نقل کنند بسمت حضرت و بعیالش گفت ترا طلاق دادم با اهل خود ملحق شو نمی خواهم بسبب من مکروهی بتو برسد و من عزم نموده ام بر صحبت حسین تا جان خود را فدای او کنم پس اموال او را باو داد و سپرد او را ببعضی از بنی اعمامش که او را باهلش برسانند پس برخواست و در روی او گریه کرد و وداع نمود و گفت خیر تو خواسته خواهش دارم که در قیامت مرا در نزد رسول خدا فراموش نکنی پس زهیر با آن جماعت گفت که هر کدام که طالب رفاقت من نیستید اینک وداع آخرین من است با او ولکن حدیثی از برای شما حکایت می کنم که ما بجهاد رفتیم از راه دریا و فتح نمودیم و غنایم بسیار بدست ما آمد پس سلمان گفت آیا خوشحال شدید باین فتح و غنیمت گفتیم بلی فرمود هرگاه دریابید سید جوانان بهشت را پس در پیش روی او جهاد کنید و بآن خوشحال تر باشید و من شما را بخدا میسپرم پس بخدمت حضرت روانه شد و بود در صحبت تا بدرجه رفیعه شهادت فائز گردید یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما چهارم طلب کردن یاری آنجناب بود بنوشتن خط بسوی اهل بصره برسالت ابورزین و مضمون آن خط بعد از ابتدای بسم الله آن بود که این خطی است از حسین ابن علی ع بسوی اشراف و بزرگان بصره بدرستی که من می خوانم شما را بسوی خدا و رسول چون در این ایام سنت پیغمبر از میان رفته است پس اگر اجابت نمائید دعوت مرا و اطاعت کنید امر مرا هدایت یابید بسوی رشد خود والسلام و چون خط آنجناب باشان رسید یزید بن مسعود جماعت بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد پس خطبه خواند و ایشان را موعظه کرد پس گفت اینک حسین ع پسر رسول خدا که صاحب

شرف وعقل وفضل ونجابت است ودر علم وکمال ثانی وتالی ندارد وحجت خدا
بسبب انجناب بر شما تمام است شما در واقعه جنگ جمل گناهکار شدید بخروج
بر امیر المومنین ع پس آن گناه را بشوئید از خود بیاری کردن فرزند رسول خدا
پس ایشان اجابت کردند وعزم نمودند بخروج پس چون مهیا شدند خبر شهادت
حضرت بایشان رسید پنجم طلب یاری نمودن انجناب بود بنوشتن خط بسوی
اشراف کوفه باین مضمون بعد از نام خدا این نامه ایست از حسین ابن علی ع
بسوی سلیمان صرد ومسیب ابن نجبه ورفاعت ابن شداد وعبد الله
ابن وال وجماعت مؤمنین اما بعد پس بتحقیق دانسته اید که رسول خدا فرمود
که هرکس ببیند سلطان جور کننده که حلال شمارد حرام خدا را وبشکند عهد خدا را
ومخالفت نماید سنته رسول خدا را وعمل نماید در خلق خدا با سم وعدوان
پس کسی بر او انکار نکند بقول ونه بفعل البته خدا ونابد ایشان را با او شریک
نماید در افعالش وشما میدانید که این جماعت یعنی بنی امیه چسبیده اند بطاعت
شیطان واعراض نموده اند از طاعت خدا وعلانیه کرده اند فساد را وعطل
داشته اند حدود خدا را ومال مسلمین را بخود مخصوص کرده اند واحکام خدا را
از حلال وحرام تغییر داده اند وبتحقیق که من احقم بامر خلافت از همه کس بجهته
قرابتی که با پیغمبر خدا دارم وخطوط وقاصدان از جانب شما بر من وارد شد
باینکه شما بیعت کرده اید که مرا وانگذارید ویاری کنید پس اگر وفا کنید ببیعت
خود البته برشد خود رسیده اید وحال شما واهل واولاد شما حال من و
عیال من خواهد بود واگر ثابت نمائید وبیعت خود را بشکنید از شما بعید
نباشد چنانچه با پدر وبرادر وپسر عمم مسلم کردید ومغرور کسی است که بشما مغرور
شود واگر چنین کنید حظ خود را ضایع کرده اید واز راه صواب کناره جسته اید
وبخود ضرر زده اید وخدا از شما بی نیاز خواهد بود والسلام پس کتاب را پیچیده
وبقیس ابن مسهر صیداوی داد پس چون نزدیک کوفه رسید حصین ابن نمیر

که موکل راه بود متعرض او شد که او را تفتیش کنند پس خط حضرت را بیرون آورد
و پاره پاره کرد حصین او را نزد ابن زیاد ملعون فرستاد چون او را نزدش بداشتند
گفت تو کیستی گفت مردی هستم از شیعیان امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ع و فرزندش
حسین ع گفت چرا نامه را پاره کردی گفت تا اینکه مطلع نشوی بر مضمون آن گفت از
کی بود بسوی کی گفت از حسین بن علی ع بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسامی ایشان را نمیدانم
پس آن لعین غضبناک شد و گفت والله دست از تو بر نمیدارم تا خبر دهی مرا باسامی
ایشان یا اینکه بر منبر روی و لعن کنی حسین ع و پدر و برادرش را و الا ترا پاره پاره خواهم
کرد گفت اما آن جماعت پس اسامی ایشان را نخواهم گفت و منبر را قبول دارم پس
بر منبر بالا رفت و حمد و ستایش الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی و امیرالمؤمنین ع
و اولادش فرستاد و لعن نمود ابن زیاد و پدرش و طاغیان بنی امیه را جمیعاً پس
گفت ایها المردم من رسول حسینم بسوی شما و او را در فلان منزل گذاشتم پس بشتابید بسوی
آنجناب پس ابن زیاد لعین حکم کرد که او را با دست بسته از بالای قصر بزیر انداختند
و استخوانهایش خورد گردید پس عبدالملک ابن عمیر او را ذبح نمود بعضی او را ملامت
کردند گفت خواستم راحت شود ششم طلب یاری نمودن آنحضرت بود از دشمنان
خودش بجهت اتمام حجت پس اولا طلب یاری نمود از حر و لشکرش در وقتی که مانع
شدند آنجناب را از برگشتن و ثانیاً از ابن سعد در شب ششم اما اول پس چون حر با
اصحابش بخدمت حضرت رسیدند و ایشان را آب داد و با آنجناب روانه شدند
تا اینکه وقت نماز ظهر رسید حضرت امر فرمودند حجاج بن مسروق اذان گفت پس
حضرت با ازار و رداء بیرون آمد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد پس فرمود ای مردم
من بسوی شما نیامدم مگر آنکه بعد از خطوط و رسل شما نزد من آمد که بیا بسوی ما که
امامی نداریم شاید خدا امر ما را بتو جمع کند بر هدایت و حق حال اگر بهمان خیال
هستید پس تجدید بیعت و عهد خود را نمائید تا مطمئن شوم و اگر از رای خود برگشته اید
و از آمدن من کراهت دارید پس برمی گردم بسوی مقامی که از آنجا آمده ام پس همه

ساکت شدند و هیچ سخن نگفتند پس بمؤذن فرمود اقامه بگو آنگاه بحر فرمود اگر میخواهی
با اصحاب خود نماز بگذار عرض کرد بلکه هم با شما نماز می کنیم پس حضرت نماز کرد و بخیمه
مراجعت نمود و حر با اصحابش بمجلس خود رفت و حر در خیمه خود بود با پانصد نفر از
صحابش و باقی در آفتاب هر یک بسایه اسب خود پناه بردند و چون وقت عصر رسید
حضرت امر فرمود که مهیای رفتن شوید و بمؤذن فرمود که اذان عصر را بگوید و نماز
خواند پس رو کرد بآنجماعت و حمد و ثنای الهی بجای آورد پس فرمود ای جماعت
اگر از خدا بترسید و حق را اهلش واگذارید برضای خدا نزدیکتر خواهید بود و ما اهل
بیت محمد اولی هستیم بولایت امر از این اشخاصی که مدعی آن هستند که اهلیت آنرا
ندارند و در میان شما بظلم و تعدی رفتار می کنند و اگر از ولایت ما اتباع
دارید بر جهالت خود اقرار می نمائید و رای شما بغیر از آن شئی است که خطوط شما متضمن بود
برمی گردم بسوی محل خود پس حر عرض کرد که بخدا قسم نمیدانم که چه بوده است آن خطوط
که می فرمائی پس حضرت امر فرمودند بعض از اصحاب که آن دو خرج را بیرون آورد
پس بیرون آورد و هر دو خرج که مملو بودند از خطوط اهل کوفه و پیش حضرت
ریختند حر عرض کرد که ما از این اشخاصی نیستیم که خطی نوشته باشیم و ما موریم که چون
بخدمت برسیم جدا نگردیم تا ترا نزد ابن زیاد ببریم در کوفه حضرت فرمود مرگ بتو نزدیکتر
است از این خیال و اما طلب یاری نمودن آنجناب از ابن سعد پس تفصیلش
آن است که حضرت رسولی نزد او فرستاد که من می خواهم با تو سخن گویم پس مرا
ملاقات نما فیما بین دو لشکر پس ابن سعد ملعون با بیست نفر بیرون آمد و حضرت
هم با بیست نفر تشریف بردند چون بهم رسیدند حضرت امر فرمود باصحاب خود که
دور شوند و ماندند با آنجناب برادرش عباس و پسرش علی اکبر و ابن سعد نیز اصحاب
خود را دور نمود باقی ماند پسرش حفص و غلامش پس حضرت فرمود ای بر تو ای
پسر سعد از خدا نمی ترسی که معاد تو بسوی او است و با من مقاتله می کنی و حال آنکه
من پسر کیستم بگذار این قوم را و با من باش که آن از برای تو در پیش خدا بهتر است

ان لمعون گفت می ترسم خانه ام را در کوفه خراب کنند حضرت فرمود من آنرا از
برای تو بنا می کنم عرض کرد می ترسم مزرعه را بگیرند حضرت فرمود من عوض آن بتو
می دهم از مال خود در حجاز گفت بر عیال خود میترسم حضرت سکوت فرمودند جوابی باو
ندادند و اعراض نمودند و فرمودند چه می شود ترا خدا در فراشت ذبح نماید و نیامرزد
و تو را نیامرزد در محشر و قسم بخدا که من امید دارم که از گندم عراق نخوری بکر از کی
ابن سعد از روی استهزاء گفت در جو کفایت است از گندم لعنة الله علیه سقیم
طلب یاری نمودن انجناب بود از انکه گرد او راسی هزار نفر گرفته بودند و حایل شدند
میان انحضرت و میان آب پس حبیب ابن مظاهر بنزد انحضرت آمد و عرض کرد
که در این نزدیکی طائفه بنی اسد منزل دارند اذن میدهید بروم و ایشان را بیاری
تو بطلبم شاید فایدهٔ بجهت دفع دشمنان داشته باشند حضرت اذنش دادند پس
حبیب در دل شب بنزد ایشان رفت و گفت من از برای شما خیر دنیا و اخرت را
آورده ام که بیائید فرزند پیغمبر را یاری کنید با جماعتی از مؤمنین که هر یک بهتر
از هزار مرد هستند و در جان نثاری از برای انحضرت بی اختیارند و اینک عمر بن
سعد ملعون او را محاصره نموده و شما قوم و عشیره هستید نصیحت مرا قبول کنید
تا شرف دنیا و آخرت فایز گردید در اعلی علیین پس شخصی که او را عبدالله ابن بشیر می
گفتند برخواست و گفت من کسی هستم که اجابت می نمایم ترا و رجزی انشاد نمود و بعد
از او جماعتی برخواستند تا نود نفر رسیدند پس بیرون آمدند بقصد یاری انجناب و
یک نفر از آن قوم بنزد ابن سعد شتافت و این خبر را باو دادند پس آن ملعون
ازرق را با چهارصد سوار بطرف ایشان روانه نمود و در نزد فرات بهم رسیدند و با هم
مقاتله سختی نمودند پس حبیب صیحه زد برازرق که ترا با ما چه کار است برگرد و بگذار دیگری
این شقاوت را متحمل شود آن شقی قبول نکرد بنی اسد دیدند که طاقت مقاومت
ندارند با ایشان فرار کردند و بعشیره خود برگشتند و از ترس ابن سعد همان شب
از آن محل کوچ نمودند پس حبیب برگشت بخدمت حضرت و این واقعه بموقف عرض

رسانید

رسانید حضرت فرمودند لاحول ولا قوة الا بالله و این خبر استنصاری بود که از آن
جناب واقع شد و دیگر مایوس از یاری و یاوری و دانست که دیگر کسی یاری او نخواهد
آمد و دانست که آن جهادی که غرض از آن فتح و غلبه بر دشمنان است از او ساقط
گردید و باقی ماند جهاد مخصوصی که غرض از آن محض کشته شدن است پس اصحاب را
جمع کرد و خطبه خواند با انکسار و یاس و فرمود می‌بینند امری را که واقع شد
و دنیا پشت کرده است و معروف تمام شده است تا آخر خطبه که مضمونش آن
است که دیگر من امید یاوری ندارم و مایوس شده‌ام از مردم و بیعت خود را از
شما برداشتم هیچیک از شما مکلف نیستید بجهاد با من پس هر کس خوشدل
است بکشته شدن با من پس بیاید بر این معنی بیعت کند و الا سر خود گیرد و در این
شب بهر جا خواهد برود که این قوم مقصودی بجز من ندارند پس اصحاب هر یک
سخنی گفتند که بیاید انشاء الله در عنوان شهداء و بیعت نمودند باین معنی وجه سوم
اینکه تلبیات سبعه اجابت باشند از برای استغاثه‌های آنجناب که بجهت
امور مخصوصه نمود و کسی اجابتش نکرد یکی استغاثه نمود بجهت طلب آب از برای
اهل بیت و اصحاب دوم استغاثه طلب آب از برای زنان و اطفال بود
که فرمود اینان را گناهی نیست و با شما قتال نمی‌کنند سوم طلب آب نمود از
برای طفل شیرخوار که فرمود آیا کسی نیست که یک شربت آب از برای
این طفل بیاورد بعد قناعت نمود باینکه خود ایشان او را آب دهند چهارم
استغاثه بجمیع لشکر نمود که ای شیعه آل ابوسفیان مرا قصد کنید و از حرم
من دست بردارید پنجم باز استغاثه بلشکر نمود که یکساعت از نهب خیام
تامل کنید بعد از کشتنم هر چه خواهید بکنید ششم استغاثه نمود در وقتی که بر زمین
افتاد و شنید شمر لعین فریاد میکند آتش بیاورید تا خیمه‌ها را بسوزانم حضرت
فریاد کرد ای پسر ذی الجوشن تو آتش می‌طلبی که حرم مرا بسوزانی هفتم استغاثه نمود
در آخر نفس از برای یک قطره آب پس سر مبارکش را بریدند در این همین استغاثه

پس چون کسی انجناب را اجابت نکرد در این استغاثات سبعه مناسب است
که دوستان او بعد از آنها لبیک بگویند تا فائز شوند بثواب اغاثه آنحضرت
در آن احوال اگر در دل تصور نمایند و وجه چهارم و آن وجه عجیبی است که تلبیات

وجه چهارم

سبعه اجابت باشد از برای هفت استغاثه که از انجناب واقع گردید بجهة حالت
خودش و اعراض مردم از یاریش و بی اعتنائی ایشان با او و غریب بودن و تنها
بودنش بدون اینکه طلب چیزی از کسی کند و اینست که نامید حضرت آنرا بواعیه
و از برای آن تاثیر آب مخصوصه بود که بر یک تاثیر خاصی و تحریک مخصوصی داشتند
که با آن انقلاب مخصوصی و تغییر اوضاعی حاصل شد پس گوش خود را بگشا
که صدای استغاثها هنوز بگوش هوش دوستانش میرسد پس باید گوش دارند
و اجابت نمایند استغاثه اولی در وقتی که دو لشکر بهم مقابل شدند خداوند نصرة
ظفر را نازل نمود تا اینکه رسید بالای سر حضرت حسین ع و او را مخیر کرد پس اختیار
نمود لقاء الهی را ولکن بجهة اتمام حجت استغاثه کرد پس این استغاثه تاثیر خاصی
نمود در عزم اصحاب در قتال علاوه بر عزمی که داشتند و حالت ایشان منقلب شد
بنحویکه بی اختیار خود را بدم شمشیر و تیر میدادند و هر یک بر دیگری پیشی میگرفتند
پس شما نیز در قلبیه تاسی نمائید بایشان و بگوئید ای مولای ما اگر بدن ما اجابت
تو ننمود مانند شهداء در انوقتی که طلب یاوری نمودی و زبان ما لبیک نگفت
در انوقت پس بتحقیق که قلب ما ترا اجابت نموده بدوستی عمل ایشان و چشم ما
بگریه بر تو تا آخر آنچه در زیارت است استغاثه دوم انوقتی بود که جنگ در نهایت شدت
و امر سخت شد بر انجناب و زنان مضطرب شدند بصدای بلند فریاد نمود که
آیا کسی هست که از ما دفع نماید شر دشمنان را پس آن ندا تاثیر کرد در زنهائی
که همراه انجناب بودند و ایشانرا بهیجان آورد که دست از اولاد و ازواج
بر داشتند بلکه بعضی خود را بکشتن دادند چنانچه بیاید انشاء در عنوان شهداء
پس همگام این استغاثه زنان عجائز را بحرکت آورد و لبیک گفتند ببذل ولا

عزیز خود پس سزاوار است که دوستان در نزد تصور آن بحرکت آیند و اجابت
کنند آن ندا را بتلبیه و بگویند لبیک داعی الله تا آخر زیارت استغاثه سیم در
وقتی که اولاد و اصحابش همه را کشتند و یکه و تنها ماند پس از خیمه بیرون آمد بعزم
ملاقات خدا و در مقابل قوم ایستاد در حالتی که سوار بر اسب بود پس نظری بطرف
راست نمود احدی را ندید و نظری بجانب چپ کرد کسی را ندید و دید که اهل بیت
و اصحابش همه بر خاک افتاده اند و عیال و اطفالش همه بیکس مانده فریاد برکشید
که آیا کسی نیست که بفریاد ما رسد محض رضای خدا آیا کسی نیست که اعانت کند
ما را در راه خدا پس اثر نمود این استغاثه در زنان و صبر و شکیبائی را از ایشان برد بنحوی که
که تمامی یکدفعه فریاد و ناله و گریه برآوردند که صدای ایشان در میان میدان بگوش آن
جناب رسید پس برگشت بخیمه و فرمود آرام گیرید و دشمنان را بر من شماتت مدهید
گریه بسیار در پیش دارید پس شایسته است که دوستان نیز در نزد این تصور این
استغاثه اجابت نمایند بفریاد و ناله و صیحه و بگویند لبیک داعی الله الخ که آنجناب
از ایشان خوشنود خواهد شد استغاثه چهارم در وقتی بود که بر خاکش انداختند و این
استغاثه اثر نمود در حضرت زین العابدین که با اینکه مریض بود و نمی توانست حرکت
کند و برا و جهاد لازم نبود مع ذالک از این استغاثه بحرکت آمد و عصائی بدست
گرفت و شمشیرش بر زمین کشیده می شد و از خیمها بیرون آمد ام کلثوم از عقبش
بیرون آمد و فریاد می کرد ای پسر برادر برگرد می گفت ای عمه بگذار در پیش روی
پسر رسول خدا جنگ کنم پس حضرت فرمود ای ام کلثوم نگاه دار او را در خیمه تا
اینکه زمین از نسل آل محمد خالی نشود پس او را برگردانید پس شما نیز تلبیه گوئید این
استغاثه را و تعجیل کنید که مصیبتهای پی در پی وارد گردید و صدای استغاثه پنجم بگوش
رسید و آن وقتی بود که با بدن زخم دار بر روی خاک گرم افتاده بود و این صدا اثر
نمود در اطفال حرم پس دو طفل از خیمها بیرون آمد یکی طفلی بود که دو گوشوار در
گوش داشت بیرون آمد با ترس و بیم و براست و چپ نظر می کرد و چون قدری از

از خیام دور شد ملعونی او را ضربتی زد و شهید نمود در حالتی که مادرش باو نظر می
کرد و هیچ نمی گفت کانه مدهوش شده بود و دیگری عبد الله ابن حسنؑ بود که یازده
سال از عمرش گذشته بود چون عمویش با آن حال دید از خیمه بیرون دوید پس
حضرت فریاد کرد که ای خواهر او را نگاهدار چون خواست او را بگیرد گفت والله از
عمویم جدا نمی شوم و آمد نزد حضرت و مدافعه نمود از او تا اینکه دستش را قطع کردند
و او را کشتند استغاثه ششم آنوقتی بود که مهیا شدند از برای قتلش و این استغاثه
اثر نمود در خواهرش زینب و او را از خیمه بیرون آورد و بسوی قتلگاه سر و پای
برهنه روان گردید و از ابن سعد طلب یاری می نمود و میفرمود ای پسر سعد آیا
سزاوار است که ابو عبد الله شهید شود و تو بسوی او نظر کنی و ابن سعد از این
حالت بگریه در آمد بنحویکه اشکش جاری شد و روی خود را برگردانید استغاثه هفتم
در حالت شهادت بود و آن از همه عظیم تر بود که در جمیع موجودات اثر نمود
و همه را بحرکت آورد و تزلزل در اقطار عالم افکند و هر ثابت و ساکنی را از محل
خود حرکت داد حتی عرش عظیم و زیر و بالای آن و بهشت و جهنم و آنچه دیده می
شود و آنچه دیده نمی شود چنانچه بیان تفصیل خصوصیات آن در عنوان شهادت
اشاره شد و شرح آن تحریر و تقریر و تصور نیاید پس چون آنرا تصور نمودی اجمالاً
پس اقتدا کن بسایر خلایق و لبیک بگو هفتم را بگو و بگو اگر بدنم تو را اجابت ننمود
در آن زمان پس الآن اجابت می نمایم بقلب و گوش و چشم و دست و اعضا
و جوارح و ناله و فریاد و فغان و شیون و گریه و نعره و تمام اعضای وجود و حالات
خود و چون این هفت اجابت و لبیک از تو صادر شود بعوض هر لبیک لبیکی
خواهی شنید و بعوض هر اجابتی اجابت خود را از برای تو نیز هفت حالت خواهی
بود که در آن احوال هر چند استغاثه می نمائی کسی بفریاد تو نخواهد رسید مگر حسینؑ اگر
او را اجابت کرده باشی ترا اجابت می نماید و از آن جمله که ترا خلاص می
کند پس یک استغاثه تو در حالت احتضار است آنوقتی که نفس بحنجره رسد و پایها

بمالی و ندانکنی خویشان و دوستان و اولاد و اہل و عیال و اطبا را ہیچیک تو را یاری شوم
کرد پس اگر اجابت دعوت داعی الله نموده باشی امید است که انجناب بنزد تو
حاضر شود و تو را امین کند بلکه در جواب تو لبیک گوید استغاثه دوم تو در وقتی
است که از قبر بیرون آئی عریان و ذلیل بار معاصی را بدوش کشیده و بنظر حسرت ترا
ست وچون نظر می کنی کسی را نمی بینی که باو پناه بری پس اگر اجابت این غریب را
کرده باشی امید است اگر چون نظر کنی انجناب را در پیش روی خود بینی یا نبینی که او خود
در تفحص تو است یا ببینی جدش را که با جبرئیل در تفحص تو ہستند که دست ترا بگیرند
پس دیگر محتاج نشوی که بیمین و یسار نظر نمائی استغاثه سوم تو آنوقتی است که از شدت
عطش در روزی که پنجاه ہزار سال است فریاد بر آوری و آفتاب در تمام آنروز
بر سر مردم می تابد و فریاد رسی نیست پس اگر دعوت ساقی حوض را لبیک گفته
در وقت تصور حالت تشنگیش پس لابد ترا اجابت خواہد نمود و تو را آبی دہد که دیگر
تشنه نشوی استغاثه چہارم تو آنوقتی است که خصمان تو برد و دور تو احاطه کنند و حقوق
خود را مطالبه نمایند و تو فرار نمائی از ایشان بلکه از پدر و مادر و برادر فرار کنی و
مایوس از ہمه شوی و در کار خود متحیر بمانی پس اگر اجابت این داعی الی الله نموده
باشی امید است که بفریاد تو رسد و اصلاح امر تو نماید و خصمہای تو را راضی کند
استغاثه پنجم تو در وقتی است که امر الہی رسد که ای مجرمین جدا شوید و ممتاز گردید
از متقین پس شاید در آنوقت نور مہر حسینی مانع شود از ظلمت سیمای مجرمین اگر
اجابت دعوت نموده باشند استغاثه ششم آنوقتی است که امر از مصدر قہر صادر
شود باند اختن در آتش بسوی ملائکه که بپسندازید یا بآتش که بگیر پس زبان لال
شود از استغاثه کردن پس اگر اجابت نموده باشی استغاثه آنحضرت را امید آیت
که در آنوقت اجابت نماید بہمان توجه قلبی چون زبانت جاری بآن نگردد استغا
ہفتم ہرگاه داخل شوی در جہنم والعیاذ بالله پس گاہی استغاثه نمائی بخزنه و گاہی بملائکه
و گاہی بمنکرین که در آنجا افتاده اند و ہیچیک بتو نفعی ندہد بلکه بسبب زیادتی عذاب

کردد با اینکه استغاثه بنحو نه از برای تخفیف یک روز است و بمالک از برای مردن
است و بمنکرین از برای اینکه یک کاری از برای تو بکنند هر چند برداشتن
یکساعت از عذاب یا یک نوع از آن باشد لکن چون حضرت حسین ع وعده فرموده
است که بزیارت زوارش بیاید اگر تاخیر اندازد تا آن زمان بجهة بعضی از
حکمتها و اثرهائیکه قابل تغییر و تبدیل نیست پس لابد در انجا تر از زیارت خواهد
کرد و آتش بمقدم شریفش خاموش کردد و همه عذابها از برابر تو برداشته شود
و تو را با خود ببرد ببوی بهشت عنبر سرشت الثاً صنف پنجم آن خطابهائی که مخصوصا
بحسین ع است در وقت زیارت کردن آنست که سلام می کنند بر هر یک از
اعضای آن جناب جدا جدا کاهی بر سر مطهرش و کاهی بر صورت منورش
و کاهی بر لبان اطهرش و کاهی بر دندان و کاهی بر محاسن شریفش و کاهی بر
خون و کاهی بر سینه و کاهی بر پشت و کاهی بر قلب و کاهی بر جگرش و از
خصوصیات این خصوصیت آنست که سلام بر هر جزئی بوجوده متعدده می شود
مثلاً در سلام بر سر منورش کاهی می کویند سلام بر آنسری که بر نیزه بلند کردند
و کاهی آنسری که بر نیزه نصب نمودند و کاهی آنسری که از قفا بریدند و کاهی سری که
بر مجلس گذاشتند و کاهی سری که آویختند و در سلام بر کلوی مبارکش کاهی
می کویند کلوئی که آنرا نحر کردند و کاهی کلوئی که آنرا بریدند و کاهی کلوئی که آنرا با
شمشیر زدند و در سلام بر جسدش کاهی می کویند آن جسدی که بخاک افتاده بود
و کاهی آن جسدی که غرقه بخون نمودند و کاهی آن جسدی که برهنه نمودند و کاهی
آن جسدی که زخم بی نهایت داشت و کاهی آنجسدی که پاره پاره نمودند و کاهی
آنجسدی که پامال سم اسبها کردند و از خصوصیات این خصوصیت آنست
که هر یک از خصوصیات نیز بر وجوهی بوده است مثلاً چون کویند سلام بر آن
سری که آویختند کاهی کویند آویختند بر درخت و کاهی بر در دروازه شام
و کاهی بر در دار الاماره یزید و چون کویند سلام بر آنسری که بر زمین گذاشتند

گاهی گویند گذاشتند پیش روی یزید و گاهی در مقابل ابن زیاد و گاهی در تنور خولی و گا
در دیر ترسایان و گاهی در توبره اسب و سر این سلامها آن است که هر یک از این
مصیبتها تسلیم خاصی بوده است از انجناب مر امر الهی را که از برای دیگری اتفاق
نیفتاد از انبیا و اولیاء پس شایسته آن است که خداوند در مقابل آن رحمت
مخصوصی قرار دهد و مقصود از سلام انست که خداوند تسلیم نماید بانجناب انچه را که
مقرر فرموده که انرا حرم امن خود قرار دهید از برای کسی که باو توسل نماید و متمسک
گردد و او را شفیع خود قرار دهد و باو رابطه داشته باشد و همین یکی آن معانی سلام
کردن انست بر انبیاء و اوصیاء و در این وضع سلام کردن امیدواری بزرگی
است که هرگاه باین کیفیت سلام کنیم بر آن اعضاء شریفه و گریه کنیم بر هر یک امید
است که بآن خواموش شود بهر سلامی اتشی که بر اعضاء خود از معاصی روشن
کرده ایم و سراپای خود را در آن غرقه نمودیم باب یازدهم در خصوصیاتی در زوار
انجناب بوده است قبل از شهادت و بعد از شهادت پیش از دفن پس در انجا
دو مطلب است مطلب اول در زواری که قبل از شهادت بوده اند

باب یازدهم

و آن چند قسم است اول ملائکه چنانچه در روایتی از حضرت صادق ع مرویست
که ملائکه زیارت نمودند کربلا را هزار سال پیش از انکه جدم حسین ع در آن ساکن
شود دوم انبیاء ع چنانچه در حدیث صحیح است که هیچ نبی نبود مگر انکه زیارت نموده
است کربلا را پیش از انکه آن ماه درخشان برج امامت در آن مدفون گردد
سیم کشتی نوح و بساط سلیمان که در انجا بدوران آمدند و گوسفندان اسمعیل
و آهوان که با مسیح تکلم نمودند اینها همه زیارت کرده اند کربلا را بالطریق خاصی
که پیش ذکر شد چهارم اصحاب انحضرت که در رکابش شهید شدند در انحالتی
که مهیا گردیدند از برای شهادت پس هر یک بنحو خاصی زیارت نمودند بعضی سواره
و بعضی پیاده می آمدند در حضور مبارک و می گفتند السلام علیک یا ابا عبد الله
السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت می فرمودند و علیک السلام بر و کلهم

از عقب می رسیم و سرّ این زیارت کردن آن بود که میخواستند ادراک نمایند فیض
زیارت آنجناب را در حیات خود علاوه بر فیض شهادت و از برای بعضی از شهداء
خصوصیتی بود در آن زیارت مانند عبد الله و عبد الرحمن که دو برادر بودند از
طایفه غفار آمدند بخدمت آنجناب و دور ایستادند و سلام کردند حضرت فرمودند
نزدیک بیائید پس نزدیک آمدند و عرض کردند السلام علیک آمدیم که در پیش روی
تو کشته شویم و گریه شدید کردند حضرت فرمود علیکما السلام و رحمة الله و برکاته
ای پسران برادر من چرا گریه میکنید امیدوارم که بعد از ساعتی چشمهای شما
روشن شود عرض کردند فدایت شویم قسم بخدا الحال خود گریه نمی کنیم بلکه بحال تو
گریه می کنیم که دشمن بر تو احاطه کرده و ما چاره نمی توانیم نمود حضرت فرمودند که خدا
شما را جزای خیر دهد بسبب دلسوزی و مواساتی که با من نموده اید و مانند جناب
علی اکبر که بعد از آنکه بر زمین افتاد متوجه پدر گردید و زیارت نمود که یا ابتاه علیک
منی السلام و در این زیارت خصوصیتی بود از جهة وقت و از جهت کیفیت و از
جهة جواب اما وقت پس آنرا تاخیر انداخت تا الحال و سببش آن بود که سایر
شهداء چون اراده مبارزت می نمودند می آمدند نزد حضرت و آنجناب نشسته بود
یا ایستاده بود پیش خیمها و ایشان بحسب عادت رسمیه سلام میکردند تا اینکه بثواب
زیارت فائز شوند و اما علی اکبر پس چون اراده مبارزت نمود حضرت همراه
او شدند و بجای خود نماندند تا او سلام کند و اما کیفیت پس بلفظ علیک السلام
سلام کرد و سببش آنست که آن سلام سلام وداع بود نه سلام تحیه و اما خصوصیت
جواب پس آنست که حضرت جواب این سلام را نگفت بدو جهت اول اینکه
این سلام تحیه نبود که جوابش لازم باشد دوم اینکه در وقت سماع این سلام
حالتی بآنجناب دست داد که جمیع قوای او از کار افتاد و احوالش متغیر شد
و همین قدر فرمود ای پسر تو را کشتند چنانچه تفصیل آن بیاید انشاء الله در مطلب دوم
در زوار آنحضرت بعد از شهادت و قبل از دفن پس می گوئیم اول کسی که زیارت

انجناب را نمود خدای متعال بود باین معنی که الطاف خاصه بسیاری متوجه بجناب او
نمود و بعد رسول خدا بود که نزد سرش آمد از آن جام که پسرش علی اکبر خبر داد
سیرابش نمود و چون رسول خدا آمده بود بزیارتش پس لابد علی و فاطمه و حسن نیز
همراه او بوده اند بعد ملائکه نصر بزیارتش آمدند چنانچه در عنوان ملائکه ذکر شد بعد
دو الجناح و طیور و وحوش و حیانات بزیارتش آمدند و از انس اول کسی که بزیارتش
حضرت سجاد بود با جناب زینب و سایر اهل بیت اسیر و یازده طفل صغیر که
از اهل بیت که همه ایشان با آداب زیارت آمدند بعضی غبار آلوده و گرسنه و تشنه
و محزون و گریان و نالان و پابرهنه بلکه سر برهنه یعنی بی چادر و بعضی غل بگردن
و ریسمان ببازو و ولی بعضی از آداب زیارت از ایشان فوت شد که غسل
بفرات باشد و وضو از برای زیارت لکن بدلش تیمم با خون طیب آن شهید
نمودند و صورت و دستهای خود را با آن مسح کردند پس شروع نمودند در زیارت
بهمان قسم که وارد است در کیفیت زیارت از ابتدا کردن بسلام بر پیغمبر و
علی و فاطمه و بعد بسلام بر انجناب و اصل زیارت از حضرت زینب بود و
باقی اهل بیت با او می خواندند و از جناب سجاد عبارتی در این وقت نقل شده
و وجهش شاید آن باشد که انحضرت با انکه علیل بود و غل جامعه بگردن مبارکش
نهاده بودند و نگذاشتند که از شتر بزیر آید چنان حالتی از برایش دست داد
که میخواست روح از بدن شریفش مفارقت نماید چنانچه عمه اش دریافت و او
را تسلی داد چنانچه تفصیلش بیاید پس از این جهة زیارت بطریق متعارف بجا
نیاوردند و این عمل مخصوص اهل بیت گردید لکن دشمنان نگذاشتند زیارت را
تمام کنند بلکه شتران را حاضر نمودند و ایشان را بالقهر از آن اجساد طاهره جدا کرده
و ایشان را بالای شتران سوار نمودند بسوی کوفه روان کردند باب دوازدهم
در زواری که بعد از دفن بزیارت آمدند و آن چند نوع است بعضی مستمرا تا روز
قیامت هر شب و هر روز مشغول زیارت هستند و آن ملائکه است بتفصیلی که

باب
دوازدهم

گذشت و بعضی در وقت معین همیشه زیارت می کنند مانند انبیاء و اوصیاء که در
هر شب جمعه زیارتش می نمایند بلکه خداوند تعالی در هر شب جمعه افاضه رحمت
خاصه براو می فرماید و همه انبیاء در شب نیمه شعبان و در شب قدر بزیارت او می
آیند هر سال و جبرئیل و میکائیل در اوقات مخصوصه زیارتش می کنند و اول کسی
که در این نشاءه بزیارتش آمد سید الساجدین بود که بعد از سه روز بدفن او حاضر
شد با جماعت بنی اسد بتفصیلی که بیاید انشاء الله پس قبر را تسویه نمود و زیارت کرد پدر
بزرگوارش را بسلام مخصوصی و بعد از انجناب طوائف و عشایر که در اطراف
کربلا بودند بزیارتش آمدند حتی اینکه در روایتی است که در عرض یکسال یا شصت
صد هزار زن بزیارتش آمدند و بعد از چند روز عقیقه ابن عمر سهمی بزیارتش آمد
و اشعاری در مرثیه اش انشا کرد و اول شاعری بود که مرثیه گفت از برای انجناب
چنانچه بعضی گفته اند و اول کسی که از بلاد بعیده بزیارتش آمد جابر ابن عبد الله
انصاری بود که از برای زیارتش کیفیت مخصوصی است که بیاید انشاء الله و بعد از آن از هر
جانب شیعیان بزیارت می آمدند در زمان بنی امیه و ایشان منع می کردند و می
کشتند و بردار می کردند و دست و پا می بریدند فائده نمی کرد تا اینکه نوبت بمتوکل
عباسی رسید و آن ملعون ناصبی بود و عداوت بسیار با حضرت فاطمه داشت
پس منع شدید از زیارت انجناب نمود چون دید ثمری ندارد امر کرد که قبر مبارک را
خراب کنند و اثرش را محو نمایند و شخم کنند و آب بر آن ببندند و از خصایص
انحضرت آنست که همان ملعون عاقبت امر بتعمیر قبر مطهر نمود و منادی گذاشت
که هر کس بزیارت رود مرخص است و تفصیل این قضیه که در اخبار ماثور است
که متوکل از خلفای بنی عباس بسیار عداوت و بغض نسبت باهل بیت رسالت
داشت پس امر نمود که قبر مطهر را خراب کنند و آب از نهر علقمه براو جاری نمایند
تا اثری از آن نماند و تهدید شدید نمود بر کسانی که بزیارت روند و اشخاصی
معین کرد بر سر راهها و امر کرد که هر کس را بیابند که بقصد زیارت می روند او را

بکشند تا اینکه نور خدا را اگر خاموش نماید و این خبر رسید بشخصی از اهل خیر و صلاح که
او را زید مجنون می گفتند و لکن مردی بود با عقل و زیرک و دانا و او را مجنون می
خواندند در مقام محاجه بر همه کس غالب می شد و همیشه مخالفین را الزام کرد و از
جواب عاجز نمی شد از این جهة او را مجنون خواندند چون شنید که قبر آنحضرت را شخم
کردند بسیار بر او گران آمد و مصیبتش تازه شد و در آنوقت در مصر مسکن داشت
پس متحیرانه از مصر روانه شد و بکوفه آمد و در آنوقت بهلول در کوفه بود روزی
مجنون او را ملاقات کرد و بر او سلام کرد بهلول پرسید که از کجا مرا شناختی و حال
آنکه ندیده بودی گفت عالم ارواح را ارتباطی است بهلول گفت ای زید
بچه خیال از وطن حرکت کرده و باین دیار آمده گفت شنیدم این ملعون
امر کرده است بشخم کردن قبر حسین ع و قتل زوارش پس عیش من منغص شد و
از شدت حزن و الم بی اختیار بیرون آمدم بهلول گفت من نیز با این احوالم
پس بیا برویم بکربلا تا به بینیم چه می کنند پس دست یکدیگر را گرفته روانه
شدند چون بقبر حضرت رسیدند دیدند بحال خود باقی است هر چند بنیان
آنرا خراب کرده اند ولیکن هر چه می خواهند آب بر او جاری کنند آب متحیر
شود و دور قبر بقدرت خدا و یک قطره بقبر شریف نمی رسد و چون آب نزد
قبر میرسد زمین قبر بلند می شود باذن خدا پس تعجب نمود زید و گفت ای بهلول
ببین که می خواهند نور خدا را خاموش کنند و خدا البته نور خود را تمام خواهد
نمود هر چند مشرکین کراهت داشته باشند باری متوکل بیست سال اصرار
داشت بر محو قبر آنحضرت و از برایش ممکن نشد پس چون مباشر آن عمل این
حالت را دید گفت ایمان آوردم بخدا و رسول ص و الله می گریختم در صحراها سر
گردان می کردم و من حال بیست سال است که آیات الهی را مشاهده می
کنم و کرامت اهل بیت رسول ص را بچشم می بینم و متنبه نمی شوم پس آگاه
شود و روانه شد بسوی زید مجنون و گفت ای شیخ از کجا می آئی گفت از مصر

گفت چرا اینجا آمده‌ای آیا از کشتن نمی‌ترسی زید گریست و گفت شنیدم این قبر را شخم می‌کنند
پس از شدت حزن و الم بی اختیار آمدم آن شخص بر قدمهای زید افتاد و بوسید و گفت
پدر و مادرم فدای تو باد که تو چون باینجا آمدی نور ایمان بر قلب من تابید و ایمان
بخدا و رسول آوردم من بیست سال است که مشغول شخم کردن اینجا هستم و هر چه
می‌خواهم آب بر این قبر ببندم ممکن نمی‌شود و من خواب بود حال ببرکت قدم تو
بیدار شدم پس زید گریست و اشعاری انشا نمود که مضمونش آن است که اگر بنی امیه
حضرت حسین ع را بظلم شهید کردند پس بنی عباس نیز قبر آنجناب را محو می‌کنند چون
ایشان بآنجناب نرسیده و تحسر دارند که چرا او را نکشته‌اند پس می‌خواهند که صدمه
بجسد شریفش بزنند پس آن شخص گریست و گفت ای زید مرا از خواب غفلت بیدار
کردی و الان میروم نزد متوکل و او را بصورت حال اعلام می‌نمایم می‌خواهد مرا
بکشد یا رها کند زید گفت من هم با تو می‌آیم و یاری تو میکنم پس روانه شدند چون بنزد
متوکل رسیدند آن شخص پیش رفت و خبر داد او را بآنچه در این مدت مشاهده نموده بود
از کرامت قبر مطهر متوکل در غضب شد و حکم بقتلش نمود و امر کرد که ریسمانی
بپای او بستند و او را در بازارها کشیدند پس بردار زدند تا عبرت دیگران
گردد و کسی جرات نکند که ذکر خیر از اهل بیت نماید زید چون این چنین دید بسیار
افسرده و محزون شد و گریست و صبر کرد تا جسد او را از دار بزیر آورده و در مزبله
انداختند زید رفت و جنازه او را برداشت و نزد دجله برد و او را غسل داد
و کفن نمود و نماز کرد و دفن نمود و سه روز در نزد قبرش تلاوت قران نمود
روزی نشسته بود دید که صدای صیحه و نوحه بلند شد و زنان بسیار گریه
کنان و موی کنان با گریبان پاره و مردان نعره زنان و مضطرب الحال
جنازه را برداشته می‌آورند و علمهای بسیار در پیش روی آن برداشته مردم
فوج فوج در اطراف آن هستند که راه بسته کرده‌اند از کثرت ازدحام زید گوید
گمان کردم که متوکل مرده است از شخصی سؤال نمودم که این جنازه از کیست

گفت یکی از کنیزان سیاه متوکل است که اسمش ریحانه است متوکل محبت بسیاری
با او داشت پس قبر تازه بجهت او حفر نمودند و گل و ریحان و مشک و عنبر در آن ریختند
و قبهٔ بزرگی بر روی آن بنا نمودند زید از مشاهده این حالت لطمه بر صورت
زد و جامهای خود را درید و خاک بر سر ریخت و فریاد نمود و واویلاه و وا اسفاه اما
حسین را در بیابان تنها و بیکس با لب تشنه شهید می کنند و عیال و اطفالش را
اسیر میکنند و کسی بر او گریه نمی کنند و او را بی غسل و کفن بعد از سه روز دفن میکنند
پس قبرش را شخم می کنند و حال اینکه فرزند پیغمبر خدا و علی مرتضیٰ و فاطمه زهرا است و
برای این کنیز سیاه این شان و مرتبه قرار داده اند پس انقدر گریه و ناله کرد
تا غش کرد و بر زمین افتاد مردم بدورش جمع شدند و بحالتش رقت کردند
چون از غش بحال آمد اشعاری انشاء کرد که مضمونش انست آیا قبر حسین ابن
علی را شخم می کنند و قبور اولاد زنا را تعمیر می نمایند امید است که دنیا را
انقلابی دست دهد و حق بصاحبش برگردد خدا لعنت کند اهل فساد را و کسانی
که دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند و باو مطمئن شده اند پس نوشت این اشعار را
در ورقه و داد ببعضی از اصحاب متوکل چون آنرا خواند غضب کرد و امر باحضارش
نمود و در مجلس کلماتی از موعظه و سرزنش باو گفت که غیظ او زیاد شد و امر
بقتلش نمود چون آنرا در پیش رویش بداشتند پرسید چه گوئی در حق ابوتراب
گفت بخدا قسم که تو خود او را می شناسی و فضل و شرف و حسب و نسب او
بر تو مخفی نیست و کسی انکار فضل او را نمی کند مگر کافر و دشمن نمیدارد او را مگر
منافق و شروع نمود بذکر مناقب انجناب متوکل امر بحبس او کرد چون شب شد
و متوکل بخواب رفت هاتفی او را ندا کرد و سرپائی باو زد که برخیز زید را رها کن
و الا هلاک می شوی الان پس برخواست و زید را از حبس بیرون اورد و باو
خلعت داد و گفت هر حاجت که داری بخواه گفت حاجتم انست که تعمیر کنی قبر
حسین را و منع را از زوار رفع نمائی پس او را مرخص کرد و بیرون آمد و در بلاد

گفت چرا اینجا آمده آیا از کشتن نمی ترسی زید گریست و گفت شنیدم این قبر را شخم می کنند
پس از شدت حزن و الم بی اختیار آمدم آنشخص بر قدمهای زید افتاد و بوسید و گفت
پدر و مادرم فدای تو باد که تو چون باینجا آمدی نور ایمان بر قلب من تابید و ایمان
بخدا و رسول آوردم من بیست سال است که مشغول شخم کردن اینجا هستم و هر چه
می خواهم آب بر این قبر ببندم ممکن نمی شود و من خواب بود حال ببرکت قدم تو
بیدار شدم پس زید گریست و اشعاری انشا نمود که مضمونش آن است که اگر بنی امیه
حضرت حسین ع را بظلم شهید کردند پس بنی عباس نیز قبر آنجناب را محو می کنند چون دست
ایشان بآنجناب نرسیده و تحسر دارند که چرا او را نکشته اند پس می خواهند که صدمه
بجسد شریفش بزنند پس آنشخص گریست و گفت ای زید مرا از خواب غفلت بیدار
کردی و الان میروم نزد متوکل و او را بصورت حال اعلام می نمایم می خواهد مرا
بکشد یا رها کند زید گفت من هم با تو می آیم و یاری تو میکنم پس روانه شدند چون نزد
متوکل رسیدند آنشخص پیش رفته و خبر داد او را بآنچه در این مدت مشاهده نموده بود
از کرامت قبر مطهر متوکل در غضب شد و حکم بقتلش نمود و امر کرد که ریسمانی
بپای او بستند و او را در بازارها کشیدند پس بر دار زدند تا عبرت دیگران
گردد و کسی جرات نکند که ذکر خیر از اهل بیت نماید زید چون این چنین دید بسیار
افسرده و محزون شد و گریست و صبر کرد تا جسد او را از دار بزیر آوردند و در مزبله
انداختند زید رفت و جنازه او را برداشت و نزد دجله برد و او را غسل داد
و کفن نمود و نماز کرد و دفن نمود و سه روز در نزد قبرش تلاوت قرآن نمود
روزی نشسته بود دید که صدای صیحه و نوحه بلند شد و زنان بسیار گریه
کنان و موی کنان با گریبان پاره و مردان نعره زنان و مضطرب الحال
جنازه را برداشته می آورند و علمهای بسیار در پیش روی آن برداشته مردم
فوج فوج در اطراف آن هستند که را دسته کرده اند از کثرت ازدحام زید گویا
گمان کردم که متوکل مرده است از شخصی سوال نمودم که این جنازه از کیست

گفت یکی از کنیزان سیاه متوکل است که اسمش ریحانه است متوکل محبت بسیاری
با او داشت پس قبر تازه بجهت او حفر نمودند و گل و ریحان و مشک و عنبر در آن ریختند
و قبهٔ بزرگی بر روی آن بنا نمودند زید از مشاهدهٔ این حالت لطمهٔ بر صورت
زد و جامهای خود را درید و خاک بر سر ریخت و فریاد نمود وا ویلاه و وا اسفاه ابا
حسین ع را در بیابان تنها و بیکس با لب تشنه شهید می کنند و عیال و اطفالش را
اسیر میکنند و کسی بر او گریه نمی کنند و او را بی غسل و کفن بعد از سه روز دفن میکنند
پس قبرش را شخم می کنند و حال اینکه فرزند پیغمبر خدا و علی مرتضی ع و فاطمه زهرا ع و ا
برای این کنیز سیاه این شان و مرتبه قرار داده اند پس آنقدر گریه و ناله کرد
تا غش کرد و بر زمین افتاد مردم بدورش جمع شدند و بحالتش رقت کردند
چون از غش بحال آمد اشعاری انشاء کرد که مضمونش آنست آیا قبر حسین ابن
علی ع را شخم می کنند و قبور اولاد زنا را تعمیر می نمایند امید است که دنیا را
انقلابی دست دهد و حق بصاحبش برگردد خدا لعنت کند اهل فساد را و کسانی
که دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند و با و مطمئن شده اند پس نوشت این اشعار را
در ورقه و داد ببعضی از اصحاب متوکل چون آنرا خواند غضب کرد و امر باحضارش
نمود و در مجلس کلماتی از موعظه و سرزنش باو گفت که غیظ او زیاد شده و امر
بقتلش نمود چون آنرا در پیش رویش بداشتند پرسید چه گوئی در حق ابوتراب
گفت بخدا قسم که تو خود او را می شناسی و فضل و شرف و حسب و نسب او
بر تو مخفی نیست و کسی انکار فضل او را نمی کند مگر کافر و دشمن نمیدارد او را مگر
منافق و شروع نمود بذکر مناقب آنجناب متوکل امر بحبس او کرد چون شب شد
و متوکل بخواب رفت هاتفی او را ندا کرد و سرپائی باو زد که برخیز زید را رها کن
والا هلاک می شوی الآن پس برخواست و زید را از حبس بیرون آورد و باو
خلعت داد و گفت هر حاجت که داری بخواه گفت حاجتم آنست که تعمیر کنی قبر
حسین ع را و منع را از زوار رفع نمائی پس او را مرخص کرد و بیرون آمد و در بلاد

عنوان هشتم

می گردید وندا می کرد که هر کس می خواهد زیارت کند حسینؑ را بکند که در امن و امان است
عنوان هشتم در خصایص انجناب که متعلق بقرآن مجید و در آن پنج مقصد است
مقصد اول انجناب خود کلام الله ناطق و وجودش مانند وجود کلام الله است
و مبین کلام است و از هم جدا نمیشوند و هر دو ودیعه پیغمبر اند در میان امت
ولی مخصوص است جناب حسینؑ در مقام ودیعه نهادن بانیکه او را با خود
بمنبر برد و فرمود ای مردم این است حسین ابن علیؑ پس او را بشناسید و بر همه
کس تفضیل دهید پس عرض کرد خدایا او را بتو می سپارم و بنیکان امت خود
پس انجناب ودیعه پیغمبر خدا است در نزد تمام امت حتی کسانیکه در آنزمان
نبوده اند بلکه در نزد ما نیز امانت است پس نیک ملاحظه نمائید خود را در حفظ این
امانت ای امت پیغمبر مقصد دوم در مشارکت و موافقت انجناب با قرآن
در جمیع صفات و خصایص و فضایل پس بشنو اولا هر یک از آن اوصاف را
و بعد ملتفت موافقت آن شو با انجناب پس می گوئیم قرآن سبب هدایت
مردمان و معجزه خاتم پیغمبران و موجب امتیاز حق از باطل است و حسینؑ
سبب هدایت بسوی ایمان و آیتی از آیات رحمن و موجب امتیاز حق از باطل
است و قرآن در لیلة القدر نازل گردید و شب ولادت حسینؑ مانند شب
قدر ملائکه نازل شدند بامر الهی و روح الامین سلام تهنیت از جانب خدا
آورد قرآن شفاعت کننده است از برای کسانیکه تلاوت آنرا نمایند و
مداومت کنند و حسینؑ شفیع است کسانی را که بزیارت او روند یا بر او گریه
کنند قرآن معجزه است بفصاحت و اسلوب معانیش و حسینؑ معجزه است
بسرش و بدنش و خونش و خاکش چنانچه از هر یک کرامتی ظاهر گردید که در
مقامش مذکور است قرآن همیشه تازه است و کهنه نمی شود و ملال نمی آورد هر چه
مکرر کنند حسینؑ ذکر مصیبتش همیشه تازه است و ملال نمیآورد قرآن تلاوتش
عبادت و شنیدنش عبادت و نظر بسوی آن عبادت است و حسینؑ مرثیه

گفتن از برای او عبادت است وشنیدنش عبادت ونشستن در مجلس عزایش و
حزن بر او وگریه بر او وگریانیدن وتشبه بگریه کننده کانش همه عبادت است
وزیارتش از نزدیک ودور وزیارت زوارش وآرزوی شهادت در رکابش
همه عبادت است قرآن احکام چندی دارد چون وجوب احترام وترک
هجران وعدم مس بدون طهارت واینکه او را در معرض پیع وشرا در نیاورند
وحسین ع نیز احکامی است موافق آن ولکن با آن عمل ننمودند بلکه هتک حرمتش کردند
واو را بخاک وخون آلودند ودین خود را بقتل او فروختند ودر عوض دراهم
معدوده گرفتند وبخیال حکومت ملک ری که نصیبشان نگردید این امر
بزرگ را مرتکب گردیدند قرآن کلام الله صامت است وحسین ع کلام الله
ناطق قرآن کریم وشریف ومجید است وحسین ع کریم وشریف ومجید وشهید است
قرآن مشتمل است بر قصص واحوال انبیاء وبیان آنچه بایشان وارد گردیده از
صدمات وحسین ع آیت آن قصص وحالات است بالعیان قرآن آیاتش
بحسب ظاهر شش هزار وششصد وشصت وشش آیه است وحسین ع زخمهای بدنش
بمنزله آیت است وبقولی چهار هزار بوده واگر زخم بر زخم نیز بشمار زند وزخمهای سم
مرکبان را نیز ملاحظه نمایند بهمان عدد آیات قرآنی رسید قرآن مشتمل است
بر بسمله در صد وچهارده موضع وحسین ع صد وچهارده زخم شمشیر داشت قرآن
مشتمل است بر اجزاء وسوره وسطور وکلمات وحروف ونقاط واعراب و
حسین ع بر بدنش بود سطرها از شمشیر وکلمات از اثر نیزه ونقاط از اثر تیر قرآن
چهار قسم است طول یعنی سورهای طولانی چون بقره وآل عمران ومئین که هر یک
صد آیه هستند تقریبا ومثانی که از اینها کوتاه ترند ومفصل که بعد از سوره محمد اند
بنا بر قولی وحسین ع نیز چهار قسمت شد سرش بنیزه ها بسفر شام رفت وجسد در
کربلا مقیم بر خاک بود وخونش بربال مرغان وشمه بر ملائکه وصنا از مفصل اجزاء
بدنش متفرق در صحرا قرآن سی جزء است که هر یک را دو نصف نموده شصت

پاره کوبیدو نمیدانم در بیان تصیق این وصف چه گویم مترجم گوید مراد آنست که بدن
آنجناب انقدر پاره پاره بود که بحساب نمی آمد اسفی علیک یا اباعبدالله قرآنرا خداوند
بچند قسم یاد نموده است که بقدر سی و دو اسم میرسد و همه آنها بر حسینؑ صادق است
مثلا قرآن مبارک است چنانچه فرموده است و هذا ذکر مبارک و خداوند موضع
تکلم با موسیؑ را شجره مبارکه نامیده و شجره زیتونه را در آیه نور مبارکه نامیده و عیسی
را مبارک خوانده و آب باران مبارک نامیده و شب قدر را مبارک خوانده
و حسینؑ در وحی بلا واسطه مبارک نامیده شد در آن حدیث عجیبی که سابقا ذکر شد که
فرمود مبارک است این مولود بر او باد صلوات و برکات و رحمت من قرآن
شفا و رحمت است برای مؤمنین و حسینؑ شفا است از امراض باطنه و تربتش
شفا است از امراض ظاهره و او رحمت است از برای مؤمنین که بیشتر فوزهای
ایشان با نجناب است قرآن نور است و حسینؑ نور است قرآن روح است
و حسینؑ ریحانه رسول خدا است و راحت است از برای خلایق قران حکیم است که معالجه
میکند قلوب را بهدایت و حسینؑ حکیم است که معالجه کرد جمعی را بهدایت و جمعی را
معالجه نمود بشفاعت قرآن بشیر و نذیر و کتاب مبین است و حسینؑ بشیر و نذیر و
امام مبین است که جدا نمود حق را از باطل قرآن ذکر است از برای مؤمنین
و حسینؑ ذکر بود از برای پیغمبر خدا در تمام عمرش و از برای مؤمنین نیز قران در
واست آیة الکرسی و آیه نور و در حسینؑ است کرسی که معدن علم الهی است و در او
آیه نوری است که خاموش نگردید در ظلمت شب و نه در خاک و خون قران مشتمل
است بر آیات شفا و آیات رجا و آیات رحمت و حسین در او هست آیات و
صفاتی از برای شفا و اسبابی از برای رجا و علتهائی نامیه از برای رحمت قرآن
از برای آنست چهارده منزل از اول وجودش تا وقتی که در بهشت مستقر گردید
و بیانش آنست که قرآن شخص حیی است که از برای او نطق است و منازلی دا
که از آن نزول نموده و از برای شفاعت و خصومت و اول منزلش در لوح بود و

دوم قلب اسرافیل که ناظر بلوح است سیم قلب میکائیل که از اسرافیل تلقی می نماید
چهارم قلب جبرئیل که از میکائیل می گیرد پنجم بیت المعمور در شب قدر ششم نزولش
بالتمام یک دفعه بر قلب پیغمبر در شب اول رمضان از برای اینکه خودش بداند آنرا
نه از برای تلاوت بر مردم هفتم نزولش برانجناب از برای تلاوت بر مردم در
اول بعثت هشتم نزولش در هر شب قدر بر امام عصر نهم منزلش در کوشها دهم منزلش
در زبانها یازدهم منزلش در کاغذها دوازدهم منزلش در دلها سیزدهم منزلش در
محشر که بصورت بسیار خوبی وارد می شود چهاردهم منزلش در بهشت و از برایش
درجاتی است که گفته می شود بقاری بخوان و بالا رو در آنها چنانچه این منازل از
مجموع اخبار مستفاد می شود و تفصیل آن مقام دیگر میخواهد و برخی از آنرا در کتاب روضات
الجنات ایراد نموده ام و از برای حسین ع نیز چهارده منزل است در فضایل و چهارده
منزل در مصائب که بتوفیق الهی بیان هر دو را می نمایم اما منازل فضایلش پس
اول منزل خلقتش بود که قبل از خلق خلایق نوری بود مشتق از نور جدش خاتم
انبیاء دوم منزلش در عرش بود بچندین حالت گاهی بعرش طواف می نمود
و گاهی در یمین عرش و گاهی بالای آن و گاهی حامل آن و گاهی پیش روی آن و
گاهی در ظل آن و گاهی گوشوار و زینت آن سیم منزلش در بهشت بچندین کیفیت
گاهی درختی بوده در آن و گاهی ثمره درخت و گاهی گوشوار حضرت زهراء و گاهی
زینت بهشت و گوشوار بهشت و زینت ارکان بهشت چهارم نوری بود در اصلاب
طاهره پنجم نوری بود در ارحام مطهره خصوصاً در وقتی که نوبت حملش بحضرت زهرا
رسید که میفرمود چون حامله شدم بحسین ع محتاج بچراغ نبودم در شبهای تار
ششم در دست لعبای حوریه که قابله انجناب بود هفتم در بدن پیغمبر و از برای
انجناب در این منزل چند مجلس بود گاهی بر گردن و گاهی شانه و گاهی دامان
و گاهی سینه و گاهی پشت و از برای هر یک کیفیتی بود که در مجلس مذکور شد
چنانچه از برای اعضای پیغمبر بر جسد حسین ع منازلی بود و منزل زبانش دهان حسین ع

بود که او را شیر می داد و منزل ابهامش حلق آنسرور بود که غذا بکامش می نهاد و منزل
لبهای پیغمبر گاهی بر پیشانی حسین ع بود و گاهی بر گلویش و انیها غالباً اوقات
بود و گاهی بالای نافش منزل هشتم سینه حضرت زهرا ع نهم در دست حضرت
امیر در وقتی که او را بلند می کرد و نگاه میداشت تا حضرت رسول ص جمیع اعضای
او را می بوسید و می گریست عرض می کرد ای پدر چرا گریه می کنی می فرمود می بوسم
موضع شمشیرها را دهم دوش و گردن جبرئیل بود که مکرر آنجناب را بدوش می
گرفت بلکه گاهی خواهش می نمود از پیغمبر که او را باو دهد تا بدوش گیرد یازدهم
منبر رسول ص خدا بود و آنحضرت کسی را بمنبر نبرد بغیر از امیر المؤمنین که بجهة نصب
خلافت در روز غدیر با خود بمنبر برد و فرمود هر کس من مولای ویم علی مولای
او است لکن حسین ع را بمنبر برد و نزد خود نشانید یا بر دامان خود و فرمود
مردم این است حسین ابن علی ع پس او را بشناسید و بر همه کس تفضیل دهید چنانچه
خدایش تفضیل داده پس خبر داد مردم را بقتلش و نفرین کرد بر قاتل و خاذلش
پس او را سپرد بهمه امت از موجودین و غیر ایشان حتی بشما ها هم سپرده است
چنانچه از عموم کلامش مستفاد می شود پس مردم گریستند حضرت فرمود آیا
گریه می کنید برای او و او را یاری نمی کنید مؤلف گوید شما هم آیا این حدیث را می شنوید
و گریه نمیکنید و آرام گرفته اید دوازدهم سینه پیغمبر در وقت احتضار سیزدهم قلب
پیغمبر بود چنانچه همیشه میفرمود که حسین را در قلب من موقعی است که از برای احدی
نیست و حالت احتضارش هم در ذکر آنجناب بود و می فرمود یزید را با من چه کار است
خدا او را مبارک نکند و در ذکر او بود تا روح شریفش از جسد مطهرش مفارقت نمود
چهاردهم قلوب مؤمنین است که از برای آنجناب در آن قلوب محبت مخصوصی
است که حضرت پیغمبر از آن تعبیر فرمود باینکه آن محبت مکنون است در باطن
ایشان پس هر گاه شخص مؤمن ملاحظه نماید قلب خود را خواهد گفت صدق رسول الله و آله
منازل مصائبش که مصائب منازل است پس آن نیز چهارده است اول منزل

اصلی که مدینه طیبه بود و اورا ملجی نمودند بجلا و بسیار بر او صعب بود پس شکایت
بخداوند نمود و عرض خدایا ما عترت پیغمبر تو هستیم که ما را از وطن بیرون کردند و
شکایت به پیغمبر کرد انوقتی که نزد قبرش آمد از برای وداع و گفت منم حسین پسر فاطمه دختر
تو مرا امت واگذاشتند و ضایع نمودند دوم منزلش در مکه معظمه که محل امن بود از برای
هر چیزی از انسان و حیوان و مرغان و وحوش و درخت و علف و این حرم امان تمام
خوف آنجناب گردید که خواستند اورا در انجا بقتل رسانند پس از انجا کوچ کرد سیم مابین
مکه و کوفه که در محلی میرسید اورا تخویف می کردند از رفتن بکوفه و از یاری او امتناع می کردند
چهارم کربلا بود که در آن نازل شد بقصد اقامت و توطن و فرمود بارها را فرود
آورید که دیگر از اینجا کوچ نخواهیم کرد پنجم در مرکز میدان بود که هر وقت از قتال خسته می شد در
آن مرکز می ایستاد و می فرمود لاحول ولا قوة الا بالله ششم مصرعش بود که در علم الهی از
برایش اختیار شده و در ظاهر آن باقی ماند سه روز یا چهار روز و بعد بطن آن زمین
قرار گرفت که قبر معظم آنجناب است هفتم منزل سر مبارکش بود شب یازدهم محرم
در خانه خولی زیر اجانه یا تنور و در روی خاکستر چنانچه در السنه مشهور است که تنور
نازل شد در تنور هشتم منزل آن سر مجلس ابن زیاد در میان طبق پیش روی آن
لعین واو اظهار خوشحالی می نمود و تبسم می کرد و شاید این تبسم اعظم است از زدن
بخیزران و زدن به بینی و چشمان شریف آنجناب آه نهم منزلش کوفه بالای درخت
دهم منزلش در مابین کوفه و شام و گاهی بالای نیزه و گاهی در میان صندوق و در
هر شهر و بلد از آن سر مشهود علامتی است یازدهم منزلش در دیر راهب و در این منزل
اورا اکرام نمودند و با مشک و کافور اورا مطیب کردند و تحیت و سلام گفتند و جواب
شنیدند چنانچه تفصیلش در مقام خود مذکور است دوازدهم منزلش در شام مجلس یزید پلید
در میان طشت طلا که پیش روی او گذاشته بودند و همه مصیبتها بر آنجناب در این
مجلس جمع بود که از بیست مصیبت متجاوز است که بعضی در آن مجلس حادث شد
و بعضی در انجا تازه گردید سیزدهم منزل او که بر در خانه یزید آویزان نمودند و سه روز در جمع

یزید متحمل این اهانت نشد و با سر برهنه بیرون آمد و فریاد کرد ای یزید این سر پسر فاطمه
است که بر در خانهٔ من آویختهٔ یزید برخواست و او را پوشانید و بحرم خود برگردانید
و گفت ای هند نوحه کن بر فرزند رسول خدا و بزرگ قریش پس امر کرد سر را تا سه روز
آویزند چهاردهم منزلش بر در دروازه شام که آنرا بر آنجا آویخته بودند و این اهانت
آنقدر بزرگ بود که صبر امامت حضرت سجاد تحمل آن نکرد دید و فریاد زد ای یزید
حیا نمی کنی که سر فرزند فاطمه را بر در دروازهٔ بلد تو آویختهٔ حال آنکه او ودیعه پیغمبر
است پس در این مقام صبر نکرد با اینک چون دید سر را در طشت نزد یزید گذاشتند
و با چوب خیزران اشاره بلب و دندان او می کرد صبر کرد و سخن نگفت و از برای
جناب حسین بعد از این منازل چون قرآن کریم منزلی است مخصوص در مدفن و
محشر بهیئت مخصوصی تا وقتی که منتهی شود بمنزل مخصوص در بهشت در آن درجاتی
که جدش فرمود نمیرسی بآنها مگر بشهادت و اعلای آنها آن است که در حدیث
اشاره شده بآن که ملحق شد بخاتم انبیا است در منزل و درجه او چنانچه تفصیل آن
در مجلس مذکور است مقصد سوم در آیاتی که در مرثیه آنجناب نازل شد و آن چند
آیه است اول در بیان حمل و ولادت او است آیه و وصینا الانسان بوالدیه
احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا تا آخر آیه که در سوره احقاف
است در کافی و بهار بسندهای معتبر روایت شده که چون فاطمه طاهره بحسین حامله
شد نازل کرد دید جبرئیل و عرض کرد ای محمد خدایت سلام میرساند و ترا بشارت
میدهد بمولودی که از فاطمه متولد میگردد و امت او را می کشند عرض کرد مرا حاجت
نیست بمولودی که امت او را بکشند پس جبرئیل عروج نمود و نزول کرد و همان
سخن را گفته و همان جواب شنید باز عروج و نزول نمود و گفت خدا وند ترا
بشارت می دهد باینکه امامت و ولایت و وصایت در ذریه او خواهد بود پیغمبر فرمود
راضی شدم پس حضرت بفاطمه پیغام داد کلمات جبرئیل را که اول گفته بود
حضرت فاطمه همان جواب پیغمبر را داد بعد آن سخن آخر را که شنید راضی گردید

ولکن در حمل و وضع با کراهت بود یعنی محزون بود از برای کشته شدنش و مدت حمل
و رضاعش سی ماه و از جمله دعائیش این بود که اصلح لی فی ذریتی و اکرمی فرمود و
اصلح لی ذریتی تمام ذریه او امام می شدند و انحضرت از هیچ زنی شیر نخورد و لکن
او را نجد است پیغمبر می آوردند پس ابهام خود را بدهان او می گذاشت پس می مکید
تا بحد کفایتش تا دو روز یا سه روز از غذا پس روئید گوشت او از گوشت رسول
خدا و خونش از خون انجناب و هیچ مولودی در شش ماه متولد نشده که بماند
مگر یحیی ابن زکریا و حسین ابن علی و بدانکه معنی کرها آنست که اشاره شد یعنی با حزن
و تاسف و این قسم بود حمل انجناب و وضع او و پرستاری او و شیر دادن
او و تربیت او و بازی او و ادخال سرور بر او از جدش یا پدرش یا برادرش
یا مادرش و همه ایشان در وقت وفات خود بر انجناب محزون بودند و خواهم
در وقت مفارقتش از قتلگاه با کراهت و حزن بود چگونه کراهت و حزنی که به
بیان نمی آید بلکه با ندبه و نوحه و افغان بود که تمام دوست و دشمن از آن بگریه
در آمدند آیه دوم در بیان خروج انحضرت از مدینه و آن این آیه است
أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا
مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ چنانچه در خبری از حضرت صادق علیه
السلام منقولست که این آیه نازل گردید در شان علی و جعفر و حمزه و جاری شد
در حسین ابن علی یعنی اینکه علی و جعفر و حمزه را از دیار خود بیرون نمودند و ایشان را
و ایشان را کشتند بی گناه و بدون حقی که موجب قتل ایشان باشد بلکه بجهه اقرار بتوحید
الهی و این حالت جاری گردید در حسین بنحو خاصی زیرا که انجناب را بیرون نمودند
از دیارش بلکه از جمیع دیارها و از برایش در هیچ مکانی امان نبود حتی اینکه فرمود
اگر در سوراخ جانوران داخل شوم مرا بیرون خواهند آورد و مرا خواهند کشت پس
او را کشتند کشتن مخصوصی و ظلم بر او نمودند و بر اولاد و اطفال و عیالش ظلم مخصوصی
و در انجناب ظاهر گردد قدرت بنصرت و یاریش بدست حجه منتظر عجل الله فرجه

آیه سوم در بیان کمی یار انصار نازل گردید أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ
النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا
الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ در روایت است از حسن ابن زیاد عطار که از
حضرت صادق ع سؤال نمودم ازین آیه شریفه فرمود صدر آن در صلح حضرت امام
حسن ع است و ذیلش در حرب امام حسین ع و خداوند نوشته بود بر آنجناب قتال را
و بر تمام اهل زمین که با آنجناب باشند علی ابن اسباط گوید بعضی از حضرت باقر روایت
کرده اند که فرمود اگر تمام اهل زمین در رکاب آنجناب قتال می کردند البته همه کشته
می شدند و در تفسیر عیاشی روایت کرده است از ادریس مولای عبد الله بن جعفر
از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه شریفه که فرمود کفوا ایدیکم یعنی با حضرت امام حسن ع
و کتب علیهم القتال یعنی با حضرت امام حسین ع و الی اجل قریب یعنی وقت خروج
قائم عجل الله فرجه آیه چهارم در مجمل بیان شهادتش و مکان و حالات آن آیه
کهیعص چنانچه مروی است در حکایت حضرت زکریا و تفصیلش گذشت در عنوان
مجالس آیه پنجم یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة از حضرت
صادق ع مروی است که مراد در این آیه حسین ع است که او بوده است صاحب
نفس مطمئنه راضیه مرضیه مؤلف گوید بیان این مطلب آنست که هر کس
شناخت خدا را و دانست عظمت و شان او را دوست خواهد داشت او را
و چون دوست دارد او را راضی خواهد بود بهر چه از جانب او وارد گردد و
اصلا کراهتی و تزلزلی در وجودش حاصل نشود بلکه در وقت نزول اشد
مصائب طمانینه و رضایش شدید تر می شود و مصداق این مطلب بکمال ظهور
رسید در حضرت حسین ع چنانچه از عناوین سابقه و لاحقه معلوم گردد آیه ششم
و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل از حضرت باقر ع
مروی است که مراد حضرت حسین ع است که او را بظلم شهید کردند و ولی او

حضرت قائم است مؤلف گوید ظاهر آیه شریفه حکمی است عام از برای همه مردم
یعنی کسی را که بظلم بکشند پس از برای ولی او است شرعًا حق قصاص سر قاتلش
واسراف نکند بکشتن غیر او و بنابراین معنی از برای ولی حضرت حسینؑ
که قصاص نماند از قاتلش ولکن باید دید که قاتل آنجناب یزید بود و یا
پسر زیاد یا پسر سعد یا شمر یا سنان یا صالح ابن وهب که نیزه بر آنحضرت
زد که از اسب بر زمین افتاد یا آن ملعونی که تیر سه شعبه بقلب مبارکش زد
پس فرمود بسم الله و بالله یا غیر ایشان و تحقیق آنست که از برای آنحضرت
صد هزار قاتل بوده بالاستقلال حقیقة پس یک قاتل بالاستقلال یزید است
چنانچه در اخبار با انبیاء ذکر شده است و دیگری ابن زیاد است چنانچه یزید
گفت قتله ابن مرجانة و دیگری عمر ابن سعد بود که چون اصحاب پیغمبرؐ او را
میدیدند در کودکی می گفتند این قاتل حسینؑ است و دیگری شمر و دیگری سنان و خولی و
زننده تیر سه شعبه و تشنگی و غربت و کربه و حقیقت امر آنست که خود فرموده
قتلت لمکرد بایعنی کربت و حزن مرا کشته و از این جهة او را صاحب کربلا
نامند پس همین لفظ اشاره است بسبب قتل آن بزرگوار باز می گویم که از برای
کشته شدن مظلوم ما چند معنی است که همه منطبق است بر آنجناب بطریق حقیقة
یک معنی آنکه کشته شده باشد در حالتی که مظلوم باشد یعنی تعدی بر او نموده
باشند و ملک و مال و اولاد و اصحابش را برده باشند بلکه همه اعضا و جوارح
اش از ظاهریه و باطنیه بضرب تیر و تیغ و نیزه و تشنگی از دستش گرفته باشند
و حقیقت این صفت در آنجناب بوده که از طعن سیوف و رماح تمام جوارح
و اعضای او متغیر گشته بود حتی گلوی مبارکش و بر مال و عیال و اطفالش
دست تعدی گشودند و او را از بلاد آواره نمود و تنها و بیکس بر خاک انداختند
و در این حالت او را کشتند پس کسی که مصداق کلی این صفت است امام
حسین تنها است و از این جهة لفظ مظلوم که وصف است علم شده است از

برای او این است که در دعا وارد است السّلام علیک یا قتیل العبرات و المظلوم و در حدیث است که ترک مکن زیارت مظلوم را راوی عرض کرد که کیست مظلوم فرمود مگر نمیدانی که او است حسین شهید کربلا معنی دوم مظلوم بودن در اصل کشتن است یعنی او را بکشند بدون حق شرعی که موجب اباحۀ قتل او باشد مانند قصاص یا حد یا افساد و اظهار افراد این معنی حسین است چنانچه خود فرمود وای بر شما از من چه طلب دارید آیا کسی را از شما کشته ام پس می خواهید قصاص کنید یا مالی از شما گرفته ام یا شریعتی را تبدیل کرده ام معنی سوم مظلوم بودن در کیفیت قتل است چونکه خداوند احسانرا در هر معانی نیکو شمرده است حتی در کشتن قربانی مستحب است که کارد را تیز کنند و او را بدیده ننمایند و در پیش روی ابناء جنس نکشند و دست و پایش نه بندند و او را مثله نکنند یعنی اعضایش را جدا نکنند پیش از خروج روحش و او را آب دهند و هیچ یک از این احسانها را در کشتن آنحضرت مراعات ننموده اند بلکه در کیفیت آن ظلم کردند معنی چهارم مظلومیت بعد از کشتن است بسبب لباس و بقطع اعضا و پامال کردن و انداختن بر روی خاکها بی کفن و دفن و این هم منحصر بانجناب است حتی اینکه آن جامه کهنه پاره را هم بر بدنش نگذاشتند معنی پنجم مظلومیت بجمیع انحاء مذکور است و همه در انجناب جمع بودند در غیر او آیه منتقم در بیان انتقام از کشندگان او در روز قیامت و این آیه است و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت از حضرت صادق مروی است که این آیه در شان حسین نازل شد مؤلف گوید چون این آیه شریفه در سیاق وقایع عظیمه قیامت مانند تکویر شمس و انکدار نجوم و تسییر جبال واقع شده باید مراد از این سؤال طلب بزرگی باشد که سبب انقلاب اهل محشر شود که شامل جمیع ایشان باشد و موجب خوف تمام خلایق گردد و سؤال از موؤده جاهلیت که دختران را زنده در خاک دفن می کردند یا اینکه گناهی و تقصیری نداشتند و ایشان را باین کیفیت می کشتند یعنی زنده دفن

میکردند هرچند امر عظیمی است لکن سؤال از شخصی که او را احاطه نمودند و بر او سخت
گرفتند و او را باین کیفیات که سابق اشاره شد کشتند با اصحاب و اولاد و اطفالش
البته اعظم است و شاید این وجه باشد در آنچه فرمود حضرت صادقؑ فرمود که این
آیه در حسینؑ نازل شده و تحقیقش آنست که حقیقت موؤده حسینؑ است با عیال
و اطفالش روز عاشورا پیش از شهادتشان زیرا که زحمت موؤده حبس
نمودن زیر خاک و حبس نفس ایشان است با تشنگی و تنگی مکان و خوف مردن
و همه ایشان از صبح تا عصر متصف باین اوصاف بودند و هیچ استراحت
نداشتند پس ایشانند موؤده که سؤال می شود از ایشان که بچه گناه کشته شدند
و بچه گناه باین کیفیت کشته شدند و بچه گناه اطفالشان باین کیفیت کشته شدند
آیه هشتم و فدیناه بذبح عظیم در خبر است که مراد بذبح عظیم حسینؑ است و وارد
نباید اینکه مفدی باید اعظم از فدا باشد زیرا که باء سببیه است نه تفدیه و معنی
آنست که ما فدا نمودیم او را یا آنچه فدا نمودیم بسبب ذبح عظیمی که مقدر بوده در
صلب او و یا اینکه مراد این باشد که مبدل شد فدا شدن او در راه خدا بفدائی
بزرگتر از او و این مرتبه عظمی که فدای راه خدا شدن باشد از برای حسین حاصل
شد مقصد چهارم در بیان ثبوت خصائص سوره حمد و بسم الله از برای جناب
حسینؑ پس می گوئیم سوره حمد ام الکتاب و حسینؑ ابو الائمه الاطیاب است
سوره حمد کنز طاعت است و حسینؑ اباب شفاعت است سوره حمد
وافیه است و حسینؑ وافی باسباب مغفرت است سوره حمد شافی است
و حسینؑ تربتش شفا است و خونش شفا بوده چنانچه در قصه دختر یهودی معروف
است و اشکی که بر او ریخته می شود شفا است که خاموش می کند آتشهای باطنی
و ظاهری را که اگر قطره از آن در جهنم بیفتد حرارت او را خاموش می کند چنانچه
در حدیث است سوره حمد کافیه است و حسین محبتش کافی است سوره
حمد معادل قرآن است و حسینؑ شریک قرآن و معادل قرآن است در

ودیعه گذاشتن پیغمبر سوره حمد سبع المثانی است چون هفت آیه است و دو دفعه نازل شده وحسین ع از برای او خصوصیتی است که انجناب دو مرتبه نازل شده است از آسمان و دو مرتبه صعود نموده پس روحش نزول نموده وقت ولادتش و وقت وفاتش مانند باقی ائمه و انبیاء وجسد انجنابرا بالا بردند و باز فرود آوردند و این از خصایص انجناب بود چنانچه در روایت است که چون انحضرت را شهید نمودند و سر مبارکش را بنیزه کردند و بکوفه بردند ملائکه نازل شدند و آن جسد شریف را با همان حالت بآسمان پنجم بردند و با صورت علی ع در انجا نگاه داشتند و اهل آسمانها با و نظر نمودند که بخون آلوده است پس بر قاتلش لعنت کردند انگاه برگردانیدند او را بمجلش در کربلا و در این امور حکمتهای خفیه است که فهم ما بکنه او نمیرسد و خدا عالم است بآن سوره حمد کسی او را بخواند و مؤمن باشد بظاهر و باطن آن خداوند او را عطا کند بهر حرف حسنه که افضل باشد از تمام دنیا و حسین ع هر کس او را ذکر نماید و گریه کند عطا کند خدا باو بهر اشکی حسنه که بهتر از دنیا و ما فیها و هر کس او را زیارت کند عطا کند خداوند او را بهر قدمی حسنه که افضل است از تمام دنیا بسم الله عنوان هر سوره و صحائف است وحسین ع عنوان شهدا و سید ایشان است بسم الله در صد و چهارده موضع از قرآن است و حسین ع صد و چهارده چیز دارد که همه اسباب غفر نند بسم الله مذکور می گردد در وقت ذبح و نحر بجهة تکلیف شرعی وحسین ذکر می شود در وقت ذبح و نحر و قتل بجهة استدعاء قتل و نحر او از بهر قتل و نحری چنانچه در حدیث نبوی مذکور است مقصد پنجم در مجامع صفاتی که متعلق است از قرآن بانجناب در قرآن آیاتی است که از برای آنها اسماء و صفات و خواصی است مانند آیة الکرسی و آیه نور و آیه تطهیر و آیات شفاء و آیات سجده و حسین ع در او است کرسی رفیع که شامل است همه آسمانها و زمینها را یعنی علم او و در او است دو آیه یکی از سر مبارکش که تجلی نمود از برای جماعتی در راه شام و از

برای زید بن ارقم در وقتی که آن سر را از مقابل غرفه ایش عبور دادند پس دید
شعاع نوری را که از روزنه داخل گردیده و تعجب کرد چون نظر کرد دید آن نور
از سر انور آنحضرت است و سوره کهف تلاوت می فرماید و یکی از بدن
اطهرش که آنمرد زارع از طائفه بنی اسد در شب دید وقتی که آمد تماشای
کشتگان می گوید دیدم در میان آنها جسدی را که می درخشید مانند آفتاب و
دیدم شیری را که می آید در نزد آنجسد می نشیند و در آنجناب است آیات شفا
از برای امراض باطنیه در مجلسش و از امراض ظاهریه در تربتش و در جسد
آنحضرت آیات اربعه بوده است که مانند آیات سجده شایسته است
از برای تصور آنها شخص بر زمین بیفتد و خود را بخاک آلوده سازد یکی از تیر
سه شعبه که بر قلب شریفش رسید و از پشتش سر بدر کرده و دوم اثر نیزه
صالح ابن وهب مزنی بود که بر پهلوی کاهش رسید و از اسب در غلطید سوم
اثر شمشیر مالک ابن یسر بود که بر فرق مبارکش رسید و عمامه و کلاهش را
پر از خون نمود چهارم اثر شمشیری بود که بر گلوی مطهرش رسید و سر را از بدن
جدا نمود ولی اثر آن از جانب خدا وارد گردید و اینها آیاتی است که لازم می
کنند بر دوستان آنجناب که در وقت تصور یا استماع آن ارکان وجودشان
متزلزل شود و قامتشان خم گردد و بر زمین بیفتند و خاک بر سر کنند مقصد
ششم در بیان یک یک از سوره قرانی و آنچه از آن متعلق است بحضرت سید
الشهدا و باشاره یا بمناسبت یا بحسب باطن پس ابتدا میکنیم که سوره فاتحه
در مقصد سابق بیان شد سوره بقره در آن است اول مراثی آنجناب
آیه اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء باشد چنانچه در حدیث است که
ملاحظه نمودند ملائکه واقعه آنجناب را در کربلا و دانستند از جمله اموری که
ایشان را دلالت کرد بر آن پس چنین سخنی گفتند سوره آل عمران در وقتی
که علی اکبر بسوی اعداء روانه شد آنحضرت این آیه را تلاوت کرد ان الله اصطفی

آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین سوره نساء مشتمل است بر
آیات دوم از آیات مراثی آنحضرت یعنی و المستضعفین من الرجال و النساء
و الولدان لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلاً اظهر افراد اشخاص اصحاب
و عیال و اطفال آنجناب است سوره مائده از برای آنجناب مائده بود
مطابق مائده طعام و آن از آب کوثر بود که جهة آنحضرت و اصحابش نازل گردید
بدون اینکه عرض کنند مانند حواریین انزل علینا مائده بلکه تمام تشنگی و
گرسنگی و زخم و زحمت و کشته شدن را برخود قبول نموده بودند و برایشان گوارا
بود بیشتر از گوارائی هر طعام و شرابی و سوره اعراف آنحضرت خود اعراف
است بنابر بعض تفاسیر و از جمله رجالی است که بر اعرافند بنابر تفسیر دیگر و از برای
حسین معرفت مخصوصی است بسیمای زوارش زیراکه از برای ایشان علامت
مخصوصی است در روز قیامت چنانچه در خواص زیارت ذکر شد سوره انفال
حق آنجناب و ائمه طاهرین است و ایشانرا منع نمودند از آن بلکه آنجناب را
از حق مشترک ما بین جمیع مردم منع کردند بلکه از حق ما بین جمیع حیوانات
منع کردند که آب باشد که هر صاحب روحی در آن حق دارد حتی کفار و
حیوانات سوره برائة هر چه در این سوره از آیات جهاد است تمام منطبق
است بر جهاد اصحابش و در آنست آیه اشتری یعنی ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و هر کسی در این بازار معامله کرده و لیکن آن
جناب در آن معامله مخصوصی است که تسلیم مثمن و تسلم ثمن و نقل متاع و کیل
و وزن و حفظ و بذل آن همه یک نحو خصوصیتی داشته که از ملاحظه مجموع خصایص
ظاهر میشود سوره یونس از برای حسین از یونس صوره و صفت و سیرتی بوده در
وقتی که بر روی خاک با بدن مجروح افتاد ولی بعوض شجره یقطین شمشیرها و نیزها
و بال مرغها بوده سوره هود آنجناب از این سوره آیات مخصوصه تلاوت
نمود از وقتی که در میان میدان ایستاد و خطبه خواند این آیه را تلاوت کرد انها

انی اشهد الله و اشهدوا انی بریٔ مما تشرکون تا آخر سوره یوسف و در بعضی روایات
است از طرق عامه که این سوره نازل گردید به پیغمبر تا تسلیه باشد از برای او از
آنچه جاری می شود بر حسینؑ سوره رعد در حدیث است که هیچ ابری نیست که برق
و رعد داشته باشد مگر اینکه لعنت می نماید قاتل حسینؑ را سوره ابراهیم در این
است قضیه ساکن نمودن ابراهیم ذریه خود را در وادی غیر ذی زرع و منطبق است
بر آن کیفیت ساکن نمودن حسینؑ ذریه خود را در کربلا و مطابق است تکلم
کردن ابراهیم با ایشان و وداع نمودن او تا تکلم حسینؑ و وداع او با اهل بیتش
که سنگ را بگریه می آورد سوره اسری از برای حسینؑ معراج مخصوصی بود
در کربلا از آثار او است اینکه کربلا معراج ملائکه شده است و پیغمبرؐ در شب معراج
باین زمین مرور نمود چنانچه در خبر است سوره کهف سر حضرت زمانی که بر نیزه
بود از این سوره آیاتی تلاوت نمود چنانچه زید ابن ارقم شنید در کوفه این آیه را
ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و جماعتی در شام
شنیدند این آیه را انهم فتیة امنوا بربهم و زدناهم هدی و از برای اینها حکمتهای
است که ایشان بآن البصر ند سوره مریم در حدیث زکریا است که کهیعص
اشاره است بکربلا و هلاک عترت از ظلم یزید در حالت عطش با صبر و در
حدیث دیگر است که مراد از مکانا قصیا در قضیه ولادت مریم زمین کربلا است
که حضرت مریم از دمشق بطی الارض در آنجا آمده وضع حمل نموده و همان شب
مراجعت کرد سوره طه در این سوره مناسباتی هست با خاک آنجناب موسی
از طور نار دید و باهلش گفت صبر کنید تا از برای شما جذوه بیاورم که
گرم شوید و حسینؑ از کربلا نور دید و باهلش فرمود با من بیائید که خداوند خواسته
است شما را اسیر ببیند و در سوره های بعد از طه ایضا این مناسبات
مخصوصه هست چنانچه بعضی از آیات سوره قصص را در وقت خروج از مدینه
تلاوت نمود و بعضی آیات را وقت دخول مکه و بعض آیات از سوره

مؤمن را در وقت مبادرت تلاوت فرمود و چون مقصود بیان نمونه بود از
تطبیق پس بهمین اکتفا کنیم از تفصیل و اشاره نمائیم ببعضی از مناسبات عمومی
پس میگوئیم که آن سورها که در اول آنها حروف مقطعه است مانند طواسین
وحوامیم و یس و ص و المر و الم و ق و ن از برای صور انها در نفس تأثیراتی
است و در آنها اشاراتی است بمطالب من حیث العدد و تأثیراتی در آن
حروف است و اشاراتی باسماء الله و رموزی است که محرم فقش مخصوص
پیغمبر ص و ائمه است و حسین ع در جسد انجناب حروف مقطعه بوده است از اثر
شمشیرها که از برای آنها هیئاتی بوده است فرادی و ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی
و از برای هر یک هیئت مخصوصی بوده و در آنها رمزی است از عالم تسلیم و
رضا و دانست آن رمز را همان کسی که از رموز حروف مقطعه قرانی مطلع
و از این جهة می بوسید المواضع را و می گریست سورهائی که در اوایل
آنها تسبیح است مناسبت آنها با صفاتی که در انجناب بوده است فی
الجمله بیان شد در عنوان احترامات الهیه سورة المدثر باطن این سوره از
انجناب است چنانچه از معنی ظاهرش هم بیرون نیست و پیغمبر که در برا شت
از اوست و او از مدثر است سوره مزمل او است بخون خود که در ظلمت شب
ضلالت بپاخواست و ظلمت را منکشف نمود و حق را واضح کرد و اصحاب
مزمل بودند بخون خود مانند اصحاب پیغمبر ص که در حق ایشان فرمود در روز احد
ایشانرا با خونها و رختهای خونین هم پیچیده و دفن کنید که من بر ایشان شاهدم
ولیکن از برای اصحاب حسین ع رختی باقی نگذاشتند بلکه با همان خونها مزمل
گشتند سورهائی که مبدو بقسم در باطن منطبق اند بر حسین ع و حالات او و
شهادتش و روح و جسد و قلبش و بر اصحابش و حالات ایشان مثلا و
الصافات صفا والزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا منطبق است بر حسین و
عسکرش که صف کشیدند در جهاد و در وقت حمایت از او و در وقت نماز

که صف بستند در عقب انجناب و در وقتی که اجساد ایشان بر خاک افتاده بود
صف بسته بودند و سرهای ایشان بر نیزه صف بسته بود حتی اینکه در مدفن هم
صف بسته اند چون که همه را در یک حفیره دفن کردند والفجر ولیال عشر والشفع
والوتر واللیل اذا یسر انجناب فجر است بنور بدایت و شبهای مصیبتش
لیالی عشر است و خودش با برادرش شفع است و خودش در وقتی که شهید
گردید وتر است و لکن وتر موتور و نفس مطمئنه که در آخر سوره است روح انجناب
است چنانچه تفسیر شده است در اخبار اهل بیت والطور و کتاب مسطور فی رق
منشور والبیت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور طور محل شهادت آن
جناب است هم بظاهر و هم بمعنی و کتاب مسطور بدن شریف بود و بیت معمور
سر مطهرش و بحر مسجور زمین کربلا و میدان بلا است والنجم اذا هوی مطابق
با وقوع انحضرت بر خاک والضحی نور صورت انجناب یا نور ایمان که باو
ظاهر گردید والسماء ذات البروج فی الحقیقه انحضرت است زیرا که او است
آسمان امامت که از برای آن نه برج است بلکه سیزده برج است والسماء و
الطارق حسین آن نجم ثاقب است که نور او جمیع ظلمات ارضیه را سوراخ
و مرتفع ساخت والشمس وضحیها شمس صورت انجناب است که با اینکه
بخون و خاک آغشته بود باز نور او ظاهر بود و می درخشید و جسد شریفش در
شبها نور میداد مانند آفتاب والمرسلات ملائکه ایست که بجهة امور آن حضرت
نازل شدند والنازعات غرقا ارواح مطهره انجناب و اصحاب اطیابش
هستند والعادیات اسبهای ایشان است که در میدان شهادت جولان
نمودند سورهٔ قیامت تمامش منطبق است بر قیامت اهل بیت که در روز
عاشورا برپا گردید آن بود واقعه عظیمه و حاقه و صاخه و طامة کبری که برتری
داشت بر هر مصیبتی و آن بود قارعه که قلوب ابرار و فجار را درهم شکست
و زمین متزلزل گردید والسنت غاشیه آیا شنیده اید قصه آنرا اذا السماء

انشقت اذا السماء انفطرت در زمانی که فرق مبارکش را شکافتند و اذا الشمس
کورت منطبق است بروز عاشورا که هم آفتاب در ظاهر منکسف شد و هم قمر
برج امامت و از برای هر یک از این مطالب مذکوره تفاصیلی است که در
کتاب روضات الجنات ذکر کرده ام سوره قدر از برای حضرت حسین ع
ثابت شده است بفضایل شب قدر چنانچه در خصایص ازمنه بیاید انشاء الله سوره
اخلاص و آنجناب ظاهر ساخت توحید خدا را و مخصوص گردید بتوحید حالی
قلبیه که قطع علایق کرده بوده بالکلیه از جمیع ماسوی الله سوره جحد آنجناب
اظهار نمود انکار را بر اهل نفاق و از ایشان بیزاری جست سوره معوذتین
در روایات خاصه و عامه وارد است که این دو سوره نازل شد بجهة حسین ع

عنوان نهم در خصایص آنجناب نسبت ببیت الله الحرام و در آن چند
مطلب است اول اینکه آنجناب است بیت الله حقیقة بدانکه خداوند
متعال اجل است از اینکه در مکان باشد یا اینکه خانه و مسکنی داشته باشد
چون جسم و جسمانی نیست و اینکه بعض امکنه را خانه خود نامیده بجهة شرافت
مخصوصی است از جهة اینکه محل عبادت اوست یا محل کثرت عبادت است
یا محلی است که عباد مامورند بتوجه بسمت او یا اینکه محاذی محل عبادت
است یا محل نزول فیض است یا اینکه وصول بآن صعب است پس
قصد قربت در آن بخلوص اقرب است و همه این صفات در مکه معظمه
جمع است و بعض آنها در مساجد موجود است و اینها بیت الله ظاهر
هستند و اما بیت الله واقعی پس آنست که در حدیث قدسی وارد است
که می فرماید گنجایش ندارد مرا آسمان و زمین ولکن گنجایش دارد مرا قلب
بنده مؤمن و خداوند وحی نمود بسوی داود که از برای من خانه خالی نما تا
در آن ساکن شوم عرض کرد خداوندا تو اجلی از اینکه در مسکن سکنی نمائی
وحی رسید که قلب خود را از برای من فارغ نما پس هر قلبی که بنا شد در او

عنوان نهم

محبتی غیر از محبت خدا آنست بیت الله حقیقی و آن قلب مؤمن کامل است که خالیست
از همه تعلقات و در آن فکر و ذکری نیست مگر از خدا و کار بجائی میرسد که نمی بیند
و نمی شنود مگر از خدا چنانچه در حدیث قدسی است حتی اکون سمعه و بصره
بنا بر بعضی از معانی و چون این مطلب معلوم شد ظاهر می شود که بیت الله
بزرگ حقیقی همان قلب حسین ع است که فارغ بود از برای خدا بفراغ حقیقی
بنحویکه باقی نمانده بود در آن علاقه از غیر خدا حتی علایقی که منافات با علاقه
مع الله نداشته اند و قطع علاقه نمودن از شیئی بجهة خدا دلیل است بر اشدیت
علاقه الهی خصوصاً اگر علاقه شدیده باشد و قطع جمیع علایق دلیل انحصار علاقه
الهی است و تمام شرایع مبنی بر همین است و تزیین بدین بمقدار قطع علاقه
از ماسوی الله است در راه رضای خدا و درجات ایمان مختلف می شود باختلاف
علایق شدة و ضعفا و مقدار قطع آنها زمانا و کیفیة چون این مطلب ظاهر شد
پس بدانکه جناب حسین ع هنگامی که متوجه او شد امر الهی که در صحیفه امامت
ثبت گردیده بود باینکه خود را بفروشد در راه خدا همان قصد نمود امتثال آن
امر را پس از اول خروج از مدینه الی نزول بکربلا قصدش امتثال امر خدا بود
بلکه قصد نمود جمیع مصائبی را که براو وارد گردید همه بعنوان تقرب بسوی خدا
پس همه آنها با نیت قربت و توطین نفس براو وارد شد حتی پاره پاره
شدن اعضا را از اول امر نیت داشت چنانچه از مکه ظاهر می شود و کشته
شدن اصحاب و اولاد و اهل بیت را در نیت داشت از مدینه چنانچه
صورت واقعه را بام سلمه نمود پس آنجناب فارغ نمود تمام قلب خود را
از تعلق بوطن بلکه جمیع اماکن و مساکن و از تعلق باموال حتی لباس و
سلطنة و راحت و ریاست و عیال و اطفال و اولاد و اخوان و عشیره
و اصحاب پس همه را پیش انداخت و فارغ نمود قلب را از تعلق بمتاع دنیا
حتی آب بلکه یک قطره آن بمحتضر می دهند بلکه گذشت از سر و بدن و اجزاء

آن از استخوان و گوشت و خون و صورت و هیئت و ترکیب آن حتی اینکه
گذشت از صورت قلب صنوبری و از مهجه آن که خون قلب است در وقتی
که تیر سه شعبه زهر آلود بر آن وارد شد و خون از و جاری گردید پس می گرفت
آن خون را بر سر و محاسن خود می مالید چنانچه در زیارت است که انجناب
مهجه خود را در راه رضای تو داد پس چون انجناب قلب ظاهری خود را با مهجه
اش و جمیع علایقش داد پس خالص گردید قلب معنویش از برای خدا و فارغ
گردید از جمیع ما سوا پس گردید بیت الله حقیقی تحقیقی و نبود در آن غیر از خدا پس بر
مردم است که حج کنند این بیت الله بشرط استطاعت و از این تحقیق ظاهر
گردید سر آنچه وارد شده است در خبر که هر کس حسین ع را زیارت کند چنانست که
خدا را در عرش زیارت نموده مقصد دوم چون آن بیت الله حقیقی تعظیم نمود بیت
الله ظاهری را بنحو مخصوصی پس خدا و ندهم از برایش خصایص کعبه را اقرار داد با علاوه
تفصیلش آنست که انحضرت روز جمعه شعبان وارد مکه گردید و در انجا بود تا موسم
حج پس از برای حج یا عمره تمتع پس خبر رسید باو که یزید پلید سی نفر از شیاطین
بنی امیه را فرستاده است که انجناب را بحیله شهید کنند و لشکری با عمر ابن سعد
العاص روانه کرده که انحضرت را علانیه بگیرند پس حضرت احرامش را بعمره
مفرد تبدیل نموده در روز ترویه یا عرفه عزم خروج نمود محمد ابن حنفیه چون
خبر شنید شبانگاه بخدمتش مشرف گردید و عرض کرد ای برادر غدر و بیوفائی
کوفه بر شما مخفی نیست و تحقیق که دانسته رفتار ایشانرا با برادر و پدر بزرگوار
و می ترسم که با تو نیز غدر و مکر کنند و وفا بوعده خود ننمایند و اگر در انجا بمانی
معزز و محترم خواهی بود و دست تعدی بدامان جلال تو نرسد حضرت فرمود که می
ترسم که یزید پلید در اینجا مرا بحیله بکشد و باین سبب احترام خانه کعبه شکسته گردد
عرض کرد پس برو بطرف یمن یا ببعض نواحی صحرا که در انجا ایمن خواهی بود فرمود
تاملی در این امر می کنم پس در وقت سحر حضرت امر برحیل نمود چون شنید بخدمت

مقصد دوم

آمد و زمام ناقه را گرفت و عرض کرد شما وعده دادید که در این امر تأمل فرمائید پس چرا باین تعجیل روانه می‌شوی فرمود چون تو رفتی رسول خدا نزد من آمد و فرمود برو که خدا خواسته است ترا کشته ببینند محمد استرجاع نمود و عرض کرد پس چرا این زنان را همراه خود می‌بری و حال آنکه از برای شهادت میروی فرمود خدا خواسته که ایشان را اسیر ببینند و باز فرمود ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانوران زمین داخل شوم هر آینه مرا بیرون بیاورند و می‌کشند و بعد عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر بخدمتش آمدند و هر یک بنحوی از منع گفتند حضرت جواب فرمود ابن زبیر را باینکه نمیخواهم حرمت خانه خدا بسبب من شکسته شود و ابن عمر را ببیان بی اعتباری دنیا و قصه قتل یحیی و کشته شدن انبیاء بنی اسرائیل و ابن عباس را جواب داد باینکه حضرت پیغمبر مرا امری کرده است که باید اطاعت نمایم پس همه ایشان تسلیم نمودند و وداع کردند و گریستند و ابن عمر خواهش نمود که ببوسد موضعی را که پیغمبر مکرر بوسید پس حضرت ناف مبارک را گشود و عبد الله بوسید و گریست و حضرت بطرف عراق روان شد مؤلف گوید که ملاحظه نما این امام بزرگوار را که چگونه مراعات نمود احترام کعبه را و راضی شد که آن صدمات بر و وارد شود ولی نزدیک خانه خدا نباشد که باعث هتک آن شود و بسبب این احترام آن امام محترم از کعبه خود خداوند جمیع خصایص و کرامات کعبه را از برای او قرار داد پس خوب است که آن فضایل و کرامات را بشماریم و اشاره به تطبیق نمائیم و آن در بادی نظر پنجاه فضیلت است اول کعبه اول خانه ایست که از برای مردم قرار داده شده و حسین علیه السلام چون از پیغمبر است و پیغمبر اول مخلوقات است و نور حسین با نور جدش و پدرش و مادرش و برادرش پیش از خلقت زمین و آسمان بوده پس اول بیتی است که قرار داده از برای مردم و از برای ملائکه و از برای جمیع مخلوقات دوم اینکه در مکه است که افضل مواضع است و حسین در کربلا

است که بمقتضای حدیث مفاخرت اشرف از کعبه است سوم بنای خلیل خدا است
و حسین گوشت و خونش از گوشت و خون حبیب خدا است که اشرف و افضل
است و چهارم مبارک است بزوار و مجاورین و حسین صاحب برکات
الهیه است که فیضهای الهی بسبب او بر خلایق میرسد پس جمعی بشهادت
در رکابش بهشت رفتند و گروهی بگریه بر او مستحق می شوند و برخی باقامت
عزایش و جماعتی بگریانیدن بر او و طایفه بتباکی و فرقه بیاد آوردن از او
در وقت آب خوردن و بعضی بزیارتش یا باعانت زوارش یا دفن شدن
در تربتش و نحو اینها از برکاتی که بسبب آنجناب بر مردم فایض می شود پنجم
سبب هدایت خلق است و حسین ایضا سبب هدایت است بلکه او
جان خود را فدای دین جدش کرد تا اینکه بسبب قتل او ظاهر شد حقیقت دین
شیعه چنانچه در زیارت اربعین حضرت صادق می فرماید در حق آنجناب که
مهجه خود را در راه خدا داد تا اینکه خلاص نماید بندگان را از گمراهی و حیرت
ششم حرم کعبه را از چهار طرف محترم قرار داد و حرام نمود صید آن را و
بریدن درخت و گیاه آنرا و لقطه اش را مگر بجهة پیدا کردن صاحبش و از برای
مدفن آنحضرت احترامی است از چهار طرف که تربتش را محترم نمود و خوردن
آنرا بجهة شفا تجویز کرد و حرمش تا یک فرسخ است یا چهار فرسخ یا پنج فرسخ
علی اختلاف الاخبار و بعضی جمع کرده اند بتفاوت مراتب فضیلت و کلمات
علماء مختلف است در تحدید نسبت بمواضع جواز اکل بعضی تربت حرم را مطلق
تجویز کرده اند و بعضی تربت خود قبر و نواحی قریبه بآن را که عرفا خاک قبر گویند و
این احوط است و از بعض روایات ظاهر می شود تحدید بیک میل یا چهار
میل یا هفتاد ذراع و از برای خوردن تربت آداب و شرایطی است که در
محلش مذکور است و از کثرت آن آداب بعضی را گمان شده است که استشفا
بآن در کمال صعوبت است و گویا شرطیه فهمیده است و اظهر آنست که اینها

از آداب است نه شرایط هفتم کعبه محل امن و امان است و هر کس پناه برد
خون او محفوظ می شود و قتلش جایز نیست و حسین ع نیز مأمن است و حلال
نیست خون کسی که باو پناه برد لکن بنی امیه هم هتک حرمت خانه را کردند و
هم هتک حرمت آنجناب را نمودند و کسانی را که باو پناه برده بودند خون ریختند
حتی دو طفل صغیر را که یکی در دستش بود و از برایش طلب آب نمود تیر بحلقو
زدند و دیگری بالای سینه اش دستش را قطع کردند پس استغاثه بعمویش کرد آن
حضرت او را بسینه گرفت پس تیری باو زدند و او را کشتند بالای سینه اش
و کبوتران برج امامت را که بر او احاطه نموده بودند متفرق کردند یعنی دخترش
سکینه را از روی سینه اش کشیدند و بزنجیر بستند و بر جهاز شتران سوار کردند
هشتم کعبه قبله حبیب خدا بوده در نمازش که اشرف حالات و افضل عبادات
است و محل توجه وجه آنجناب است و حسین ع مهجه قلب پیغمبر ص و ثمره فواد آنسرور و
ریحانه آنجناب بلکه نفس آنحضرت بود چنانچه فرمود حسین منی و انا من حسین ع
بلکه قبله وجه قلب پیغمبر ص بود که همیشه قلبش متوجه بسوی او و دریاد او بود حتی در اثنا
خطبه یا در اثناء نماز که او را بر دوش مبارک سوار نموده بود نهم طواف کعبه رکنی
است از ارکان اسلام بشرط استطاعت و کسی ترک آن نماید رکنی از ارکان
اسلامش ناقص است و زیارت حسین ع رکنی است از ارکان ایمان و در
حدیث است که تارک زیارت آنجناب ناقص الایمان است و قاطع حرمت
رسول خدا است و عاق آنجناب است و شیعه نیست و اگر در بهشت رود
مهمان خواهد بود و تارک حقی است از حقوق خدا اگر چه هزار حج کرده باشد و محروم
است از خیر و در خبر است که کسی یکسال یا دو سال بر او بگذرد و بزیارت
نرود خدا خود را کم کرده و از خدا کناره جسته و از جوار پیغمبر ص دور شده دهم کعبه
مقناطیس قلوب است که همه دلها بسوی آن مایلند و بآن مشتاقند از دور و
نزدیک و حسین ع مقناطیس قلوب شیعیان است که تمام را میل حاصل است

بسوی انجناب و محبت او همتاراست از محبت سایر ائمه بالوجدان واز اخبار
هم مستفاد می‌شود چنانچه در بحار وغیر آن روایت کرده است از مقداد ابن اسود
کندی که حضرت رسول بیرون تشریف برد در طلب حسنین که از خانه بیرون
رفته بودند ومن در خدمت آن حضرت بودم پس دیدم افعی را که بر روی زمین
بود چون احساس بقدوم انجناب نمود برخواست دیدم قامتش از نخل بلند
تراست و از شتر ضخیم تراست واز دهانش آتش بیرون می‌آمد پس مرا واهمه
ربود و ترسیدم پس چون نظرش بحضرت رسول افتاد باریک و ضعیف
گردید و مانند ریسمانی شد پس پیغمبر خدا ملتفت بمن شد و فرمود می‌دانی این
افعی چه می‌گوید عرض کردم خدا و رسول بهتر می‌دانند فرمود می‌گوید حمد خدا که
مرا باقی گذاشت تا اینکه نگاهبان فرزندان رسول خدا شدم پس در میان
رطبها روان شدند ناگاه دیدم در انجا درختی است که پیش ندیده بودم و بعد از
آن روز هم ندیدم و اندرخت سایه انداخته بود بر حسنین پس حضرت رسول
نشست در میان ایشان و سر حسن را برداشت و بر ران مبارک گذاشت
بعد سر حسین را برداشت و بر ران چپ خود گذاشت انگاه زبان مبارک را
در دهان حسین برد حسین بیدار شد و عرض کرد یا ابه دوباره بخواب رفت
و همچنین حسن بیدار شد و یا ابه گفت و بخواب رفت عرض کردم گویا حسین
بزرگتر است حضرت فرمود بدرستیکه از برای حسین محبت مکنونه ایست
پس چون بیدار شدند ایشان را بدوش مبارک برداشت تا آخر حدیث
بسیار مفصل است یازدهم در انجا مقام ابراهیم که اثر قدم ابراهیم بر سنگ
باقی است و حسین مقام حبیب خدا است که دهان مبارکش در چند عضو او
اثر نموده و آن پیشانی و گلوی مبارکش بود که از اثر بوسه پیغمبر همیشه می
درخشیدند و اگر مقام بدن خلیل در نزد بیت است پس بتحقیق که مقام حسین
کتف پیغمبر و پشت و سینه آنسرور بوده و اگر کسی تتبع در اخبار و آثار نماید خواهد

دید که پیغمبر ص گاهی آنجناب را بر دوش مبارک می گرفت و در راه رفت و گاهی که
خوابیده بود بالای سینه می نشانید و در سجده بر پشت مبارک سوار می شد پس
سجده را طول می داد تا او بمیل خود فرود آید و از اینها معلوم می شود چه قدر محبت
و علاقه داشته است بحسین ع که احدی را با احدی چنین محبت و علاقه اتفاق نیفتاده
و نخواهد افتاد دوازدهم از برای کعبه کرامت ظاهره قرار داده که کبوتران از بالای
آن عبور نمی کنند و بر دیوار آن نمی نشینند مترجم گوید حقیر هنگامی که مشرف شدم
بحج بیت الله چند روز مواظب این مطلب بودم و در مطاف نشسته نظر بکبوتران
داشتم میدیدم در حالت شدت طیران چون بمحاذی دیوار بیت میرسیدند
منحرف می شدند و بطرف دیگری می رفتند و از بالای خانه عبور نمی کردند ولی
این حکم مخصوص کبوتر است نه مطلق طیور چنانچه مؤلف فرموده انتهی و از
برای حسین ع نیز کرامت ظاهره بود که آب بقبرش بستند قبر بلند می شد و آب
باو احاطه نمی کرد و گاوها بطرف قبر مطهر نمی رفتند و وقتی که متوکل مدت
بیست سال امر نمود بحرث آن قبر شریف و محو آثارش حتی اینکه حکم کرد نبش نمودند آن
قبر منور را پس دیدند جسد شریف را که نه در آن ساعت دفن شده پس آن را بحال
گذاشتند و آب بر آن بستند پیش نرفت و گاوها را بسوی او حرکت دادند
پیش نمی رفتند و می دیدند جماعتی را که تیر بسوی ایشان می اندازند و اگر اینها
تیری بسمت آن جماعت می انداختند تیر برمی گشت و بصاحبش می خورد ولی
طیور بر بدن شریفش واقع گردیدند انهم بجهت شرافتش بود تفصیلش آنست که در
روایت وارد است که چون آنجناب را شهید کردند و بدنش را بر روی
خاک گذاشتند رفتند مرغ سفیدی نزد آن جسد شریف آمد و پر و بال خود
را بخون آنجناب آلود و پرواز کرد پس دید مرغان چندی در سایه درختان
باغ و بستان آسوده اند گفت ای مرغان شایسته است که شما بعیش مشغول
باشید و حسین ع در زمین کربلا بر روی خاکهای گرم افتاده باشد و خون از رگهای

او روان است و سرش را بر نیزه نمود و عیالش را اسیر کرده اند و در شهرها
می گردانند آن مرغان پرواز کردند و بکربلا آمدند دیدند آن بدن بی سر را که بی غسل
و کفن بر خاک افتاده بادها گرد و خاک بر آن ریخته اند و هیچ کس بزیارتش نمی
آید مگر وحوش صحرا و نوحه گری ندارد مگر جنیان و تمام عرصه صحرا از
نور آن بدن روشن است پس نوحه و ناله آغاز نمودند و خود را با آن خون
مطهر آلوده نمودند و هریک بطرفی پرواز نمودند از آنجمله مرغی بسوی مدینه طیبه رفت
و بر قبر حضرت رسول ص طواف نمود در حالتی که خون از پرهای او می چکید
و فریاد می کرد آگاه باشید حسین ع را در کربلا کشتند و ذبح نمودند و مرغان بدور
او جمع شدند و دختر یهودیه ببرکت آن خون مطهر که از بالش می چکید شفا یافت
و طیور خاکی که کنایه از اسبان مخالفین است بر آن بدن شریف تاختند
بجو یکه زبان را یارای تقریر نه عقرت بنات الاعوجیه هل درت ما یستباح
بها و ما ذا الطبع اعوج اسم اسبی بوده است و اولاد آنرا بنات الاعوجیه
می نامیده اند و معنی آن بیت آن است که بریده باد پی آن اسبان آیا
دانستند که حرمت بزرگی با ایشان هتک شد و چه عمل شنیعی را با ایشان
مرتکب گردیدند سیزدهم کعبه را مطاف خلایق قرار داده و ثواب طواف
بسیار است نسبت بشوطها و کامها و فضیلت زیارت حسین ع بر آن چندین
ضعف است چنانچه در عنوان زیارت ذکر شد چهاردهم کعبه را مطاف
ملائکه قرار داد چنانچه در خبر است که جبرئیل بامر رب جلیل کعبه را بنا نمود
و قبل از آن خیمه از بهشت نازل گردیده بود و نصب شده بود بر قواعدی
که ملائکه بنا نموده بودند پیش از خلق آدم در مقابل ضراح که در مقابل بیت
المعمور است و او محاذی عرش است و هفتاد هزار ملک حراست آن خیمه
می نمودند پس چون جبرئیل بنای بیت نمود آن ملائکه بدور آن طواف نمودند
و آدم و حوا نیز طواف کردند هفت شوط و حسین ع نیز مطاف ملائکه بود در وقتی

که نور بود و شفیع ملائکه بود چنانچه از قصهٔ صرصائیل و دردائیل ظاهر می شود که حضرت
رسول ع حسین ع را بروی دست گرفت و در حق ایشان دعا کرد و فطرس بگاهوارهٔ
او پناه جست و جبرئیل و میکائیل خدمتش در عهده و مکافات فطرس آنست
که سلام و صلوات زوارش را باو میرساند و قبر آنجناب مطاف ملائکه و محل
زیارت ایشان است و در این عمل چند صنف هستند یکی آن چهار هزار ملکند
که ژولیده و غبار آلوده در اطراف قبرش همیشه مشغول گریه هستند و باستقبال
زوار می روند و عیادت ایشان و تشییع جنازهٔ ایشان می کنند و ایشان
همان ملائکه اند که در روز عاشورا بجهه زیارتش آمدند وقتی رسیدند که آنحضرت
شهید شده بود پس مامور گشتند که همانجا بمانند و گریه کنند تا زمان رجعت
از یاوران او باشند و اسم رئیس ایشان منصور است و دیگر هفتاد هزار
ملکند که موکلند بقبر آنجناب و براو صلوات می فرستند از روز شهادتش تا زمان
قیام حضرت قائم عجل الله فرجه و دیگر چهار هزار ملکند که وقت طلوع فجر نازل
می شوند و گریه می کنند تا وقت زوال پس صعود می کنند و چهار هزار دیگر نازل
میشوند و گریه می کنند تا طلوع فجر و دیگر ملائکه شب و روزند و ملائکه حفظ اعمالست که
چون نازل میشوند بزمین بسوی حایر میروند و با ملائکه آنجا مصافحه می کنند و بالهای
خود را بزوار می مالند و دعا در حق ایشان می کنند با مر پیغمبر و علی ع و فاطمه ع و
حسن ع و ائمه ع چنانچه در اخبار وارد است و دیگر پنجاه هزار ملکند چنانچه از حضرت
صادق ع مروی است که ایشان مرور کردند بآنجناب در وقتی که مشرف
بر شهادت بود پس بآسمان عروج نمودند خطاب الهی بایشان رسید که شما
گذشتید بفرزند حبیب من و اورا می کشتند شما یاریش نکردید پس بروید و
نزد قبر او ساکن شوید ژولیده و غبار آلوده تا روز قیامت و دیگر آنچه در خبر ام ایمن
است از حضرت پیغمبر که فرمود احاطه می نمایند باو از هر آسمانی صد هزار ملک
در هر شبانه روز و بر او صلوات می فرستند و تسبیح خدا می نمایند و استغفار

می کنند از برای زوارش و می نویسند اسمهای کسانی را که بجهة تقرب بخدا و رسول ص
بزیارت می آیند و اسماء آباء ایشان و عشایر و بلاد شان را و مهر می زنند بپیشانی
ایشان از نور عرش خدا که این است زایر قبر بهترین شهداء و فرزند بهترین انبیاء
پس چون روز قیامت شود نوری از آن مهر ساطع گردد که چشمها را خیره نماید
و بان شناخته شوند چنانچه در همین خبر است که جبرئیل بحضرت رسول ص گفت که
گویا می بینم ترا ای محمد ص که در میان من و میکائیل باشی و علی ع در پیش روی ما
باشد و با ما باشند ملائکه بسیاری که عدد ایشان بشمار در نیاید پس بر چینیم کسانی را
که اثر آن مهر در صورت ایشان است از میان خلایق تا اینکه از احوال روز
قیامت و شداید آن نجات یابند و دیگر در وقت هر نماز هفتاد هزار ملک
نازل می شوند تا قیامت نوبت ایشان نمی شود چنانچه در کامل الزیاره از حضرت
صادق ع نقل نموده پانزدهم کعبه از آسمان نزول نموده است چنانچه در خبر است
از حضرت صادق ع که خداوند نازل نمود کعبه را از آسمان و از برایش چهار
در بوده و در هر دری قندیلی از طلا آویخته بود مؤلف گوید اگر شرف کعبه
آنست که از آسمان نازل شده پس حسین ع اشرف است که نوری بوده است
پیش از خلق آسمانها بلکه لوح و کرسی از نور او خلق شده و بعد قتل او جسدش را
با خونهایش باسمان بردند و با صورت علی ع در آسمان پنجم بداشتند که بر او است
اثر ضربت ابن ملجم ملعون و ملائکه آسمانها در آنجا جمع شدند و بایشان نظر می
نمودند و در روایتی است که حسین ع در یمین عرش است و نظر می کند بمحل
شهادت و دفنش و بزوار و گریه کنندگانش چنانچه در خواص گریه ذکر کردیم
شانزدهم کعبه معظم و مجلل بوده است در جاهلیت و اسلام بلکه از زمان آدم
تا حال همیشه خلایق آن را احترام می کرده اند و بزیارتش می رفته اند حتی اهل کفر
و شرک و حسین ع معظم و محترم بود حتی در نزد دشمنانش چنانچه در خبر است که
محبت حسن ع و حسین ع در همه قلوب هست حتی منافقین و کفار و این معنی ظاهر می شود

از اخبار تکلم نمود آنحضرت با ابوبکر در طفولیتش و از تکلم او با سعد و بعد درشتی
کردنش با او و با عمرو عاص و احترام ایشان آنجناب را و وصیت کردن معاویه
یزید را برعایت حرمت آنجناب و مکالمه عتبه با آن حضرت در مسئله بیعت
با یزید و جوابی که مروان داد چون او را امر بقتل آنحضرت نمود و پیاده شدن
سعد وقاص با جمیع حاج در وقتی که آنحضرت پیاده در راه می رفتند در سفر مکه و
این حرمت باقی بود تا روز عاشورا که ابن سعد ملعون حرمت آنجناب را
ضایع نمود و وقتی که آن مظلوم از اسب بر زمین افتاد آن ملعون سوار شد و
امر نمود ده نفر سوار شوند و اسب بر بدن شریفش بتازند هنوز هم کعبه باقی است
مادامی که آسمان و زمین باقی است و آن از اعلام دین است و قبر حسین ع
نیز چنین است چنانچه از روایت ام ایمن ظاهر می شود و بعد هم جایز است
از برای مسافر که نماز را تمام بخواند در مسجد الحرام که محیط است بکعبه بنابر
اظهر و اشهر و این حکم در حایر حسین ع نیز جاری است و در تحدید حایر خلاف است
ابن ادریس گفته است که مراد مقداریست که سور مشهد و مسجد بر آن احاطه دارد
نه سور بلد دلیلش آنست که حایر بمعنی زمین پستی است که آب در آنجا بایستد
و این قول مختار شیخ مفید است در ارشاد زیرا که همه اصحاب را در حایر
دانسته بجز حضرت عباس و دلیل دیگرش احتیاط است چون این قدر را
مورد اجماع دانسته و شهید گفته است که در همین موضع بود که آب بگرد آن
ایستاد و پیش نرفت در زمان متوکل و بعضی گفته اند حایر تمام صحن است
و بعضی اقتصار نموده اند بر همان زیر قبه منوره و بعضی حرم و رواق و قتلگاه را
داخل دانسته اند و مرحوم مجلسی ره گفته که ظاهر در نزد من آنست که مجموع
صحن قدیم از حایر است نه آنچه زیاد شده است در زمان صفویه و استدلال
کرده است باخباری که مضمون آنها آنست که چون داخل حایر شوی و بایست
و بگو دعائی را ذکر کرده پس قدری راه برو و بایست و هفت تکبیر بگو پس

بالیست مقابل قبر و بگو باز قدری راه برو و بگو پس دستها را بلند کن و بگذار بر قبر چون از آنها مستفاد می شود حایر وسعت دارد و این قول قوت دارد و احوط اقتصار بر حرم مطهر است نوزدهم کعبه طواف گاه تمام انبیاء است از آدم تا خاتم چنانچه از اخبار متواتره مستفاد می شود و این معنی از برای حسین ؑ نیز ثابت است هم نسبت بجد شریفش و هم نسبت بسر مبارک و هم نسبت بقبر مطهرش بلکه در خبر است که اگر کسی در شب نیمه شعبان آنحضرت را زیارت کند مصافحه نمایند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و از کعب الاحبار مروی است که هیچ پیغمبر نبوده است مگر اینکه زیارت کرده است زمین کربلا را و گفته است که در تو مدفون خواهد شد برج امامت و تفصیل آن را محل علاحده است بیستم خداوند زینت داده است کعبه را بحجر الاسود که یاقوتی بوده است که از بهشت نزول کرده و از شیر سفید تر بوده از اثر مس کفار و فساق سیاه شد و حسین ؑ زینت بهشت است بلکه زینت عرش است چنانچه در حدیث است از جناب پیغمبر ؐ که بهشت سئوال نمود از خداوند که او را زینت دهد پس وحی رسید که زینت دادم ارکان تو را بحسن ؑ و حسین ؑ پس بهشت از خوشحالی بخود بالید مانند عروس و بسیار مسرور شد و در خبر دیگر است که چون روز قیامت شود عرش خدا را با تمام زینتها زینت کنند پس بیاورند دو منبر که بلندی هر یک صد میل باشد و بگذارند در یمین و یسار عرش و حسن ؑ و حسین ؑ بر آن منبرها بر آیند و خداوند عرش خود را با ایشان زینت دهد مانند گوشوار که در گوش زنان موجب زینت ایشان باشد و از جمله فضایل حجر الاسود آن است که میثاق خلایق باو سپرده شده زیرا که او اول ملکی بود که اقرار نمود بآنچه خداوند از خلایق میثاق آنرا گرفت و محبت محمد ؐ و آل او و از همه کس پیشتر بود پس خداوند او را جوهری کرد و بسوی آدم فرستاد

ومونس آدم بود وچون آدم بمکه آمد آن جوهر را برگردن خود گرفته بود ومخفی
نیست برکسی که آن میثاق که شرافت حجر الاسود بآن است اقرار بخدا
وپیغمبر وعلی ع وحسن ع وحسین ع و ائمه بوده است پس شرافت بسبب حسین ع
است بیست ویکم از برای طواف کعبه لازم است نماز کردن در نزد مقام
ابراهیم بجهة احترام خانه خدا وحبیب خدا دو رکعت نماز شکر نمود در وقتی
که متولد گردیده آن نافله مغرب مقرر شده وهمچنین در وقت تولد امام حسن ع
واین سنت جاری شد تا روز قیامت پس هرکس نافله مغرب می گزارد
کانه من باب شکر وجود ایشان واحترام ایشان است ودر روایت دیگر
است بسند معتبر از حضرت باقر ع که در شب معراج نمازهای یومیه ده رکعت
ده رکعت مقرر گردید که هر نمازی ده رکعت بود وچون حسنین متولد شدند
حضرت رسول ص هفت رکعت من باب شکر اضافه نمود پس خداوند هم
امضا کرد ونماز هفده رکعت مقرر شد بیست ودوم کعبه نور میداد بمانند
آفتاب وماه تا زمانی که قابیل هابیل را کشت پس کعبه باین حالت شد
که هست چنانچه در روایت حضرت صادق است ودر روایت دیگر
در موضع کعبه یاقوت سرخی بود که نور آن می تابید تا حدود حرم مؤلف
گوید که اگر کعبه نورانی بود وحال نورش برطرف شده پس بدرستیکه
حسین ع نورانی بود که صورت وپیشانی او می درخشید وبهمین حال
بود تا وقت شهادتش چنانچه هلال بن نافع می گوید که در عسکر عمر بن سعد
بودم ناگاه شخصی فریاد کرد که بشارت تو را ای امیر اینکه شمر حسین را
کشت پس بما بین صفین رفتیم دیدم آنحضرت مشغول جان دادن است
پس قسم بخدا هرگز ندیده ام کشته بخونی آغشته که چنین نورانی باشد ونور
صورت شریفش مرا مشغول نمود از فکر کشتنش ودر آن وقت طلب آب
می نمود واگر نور کعبه از اثر نور یاقوت بوده که تا حدود حرم می تابید پس

بدرستیکه تمام صحرای کربلا می درخشید از نور تجلی الهی که بر شجره مبارکه واقع شد زیرا که اگر کربلا همان وادی ایمن است و بقعه مبارکه که موسی دران نور الهی را مشاهده نمود و آن نور بآفاق آسمان و اقطار عالم رسید و نیز بدن آنجناب بعد از شهادتش می درخشید مانند آفتاب چنانچه در روایتی مذکور است بیست و سیم مکه ام القری است و حسینؑ ابو الائمة النجباست و این فضیلت را خداوند باو کرامت فرمود در عوض شهادتش چنانچه در روایات وارد است بیست و چهارم کعبه سید بودت است و حسینؑ سید جوانان بهشت است و همه اهل بهشت جوانند و این خبر بطرق شیعه و سنی متواتر است حتی عمر ابن الخطاب او را از پیغمبرؐ روایت کرده بیست و پنجم با اینکه وادی بی ذرع است از اطراف و جوانب هر چیزی بانجا نقل می شود بدعاء ابراهیمؑ و از برای حسینؑ ثمرات بهشتی نقل می شود چنانچه در روایات متعدده رسیده است از انجمله در بحار روایت نموده است از ابن شاذان از زادان از جناب سلمان که گفت بخدمت حضرت رسولؐ مشرف شدم و سلام کردم چون بخدمت حضرت فاطمهؑ رسیدم فرمود ای سلمان حسن و حسین از شدت گرسنگی گریه می کنند دست ایشان را بگیر و ببر نزد جدشان پس دست ایشان را گرفتم و نزد پیغمبر بردم فرمود چه می شود شما را ای حسنین من عرض کردند گرسنه هستیم و بطعام میل داریم حضرت دعا نمود که خدایا طعام ده ایشان را و سه مرتبه مکرر کرد پس دیدم که یک دانه به بدست پیغمبرؐ آمد که بقدر یک کوزه بزرگی بود از کوزهائی که در بلد هجر می سازند و از برف سفیدتر بود پس حضرت آن را با انگشت ابهام دو نیمه کرد نیمی بحسنؑ و نیمی بحسینؑ عطا نمود من بآن نظر می کردم و میل داشتم که از آنها بخورم حضرت فرمود ای سلمان شاید میل داری بخوردن آن عرض کردم بلی فرمود این طعام بهشت است و کسی

از آن نمی خورد مگر بعد از فراغ از حساب و از انجمله حدیث رطب است
که حضرت حسین ع میل بآن نمود پس طبقی از بلور حاضر شد که در آن رطب
بهشتی بود و بر روی آن پارچهٔ از سندس سبز بود و این حدیث بسیار
مفصل است و در بحار و جلاء مذکور است و از انجمله حدیثی است که در بحار
روایت نموده از حسن بصری و ام سلمه که حسنین ع وارد شدند بر رسول
خدا و جبرئیل در نزد آنحضرت بود پس ایشان در اطراف او گردیدند بگمان اینکه
دحیه کلبی است جبرئیل دست خود را حرکت داد مانند کسی که از کسی چیزی بگیرد
پس سیبی و بهی و اناری آورد و بایشان داد روی ایشان از خوشحالی
برافروخت و دویدند نزد جد خود حضرت از ایشان گرفت و بوئید و فرمود
بروید نزد پدر و مادر خود پس رفتند و هیچیک از آن نخوردند تا اینکه پیغمبر
نزد ایشان رفت و همه باهم خوردند و هرچند از آن می خوردند بحال خود عود
می نمود و بهمین حالت بود تا زمانیکه حضرت فاطمه ع وفات نمود حسین ع فرمود
که انار مفقود شد و چون امیرالمؤمنین ع شهید گشت به مفقود گشت و سیب
بحال خود بود تا وقتی که آب را بروی ما بستند پس چون تشنگی بر من غالب
می شد او را بو می کردم اندکی تشنگی من ساکن می شد عاقبت چون تشنگی من
بنهایت رسید دندان بران فشردم و یقین بهلاک نمودم حضرت سجاد ع می فرماید
که این سخن را از پدر بزرگوارم شنیدم یکساعت قبل از شهادتش و چون
شهید گردید بوی سیب از محل شهادتش استشمام می شد ولی خودش را
نیافتند و این رائحه در آن محل باقی است و هرکس از زوار بخواهد استشمام
رائحه آنرا نماید در وقت سحر بزیارت رود که اگر از مخلصین باشد آنرا خواهد
استشمام نمود بیست و ششم از جمله احترامات کعبه آن است که حضرت اسمعیل
موکل بر زینت آن و پوشانیدن جامه بر آن بود و پس طوائف عرب هدایا
و تحف می آوردند و مادر اسمعیل و زوجه اش جامه می ساختند و بخانه می پوشانیدند

و بعد حضرت سلیمان جامهٔ بجهت کعبه فرستاد و همچنین سایر ملوک و حسین خداوند
جامه از برایش فرستاد و حضرت پیغمبر بر او پوشانید چنانچه ام سلمه روایت
کرده که دیدم حضرت رسول خدا جامهٔ بر حسین می پوشاند که از جامهای دنیا
نیست سؤال کردم که این چیست فرمود این هدیه ایست که خداوند از برای
حسین فرستاده است و پودش از پرهای نازک بال جبرئیل است و گاهی
خود آنحضرت از مادرش جامه بجهت عید طلب نمود پس رضوان جامهٔ هدیه
آورد بجهت او و حضرت حسن و فاطمه بر ایشان پوشید چنانچه مشهور است و گاهی
از جدش طلب نمود بجهت عید و خداوند هدیه فرستاد و جبرئیل او را سرخ رنگ
نمود بخواهش آنجناب و گریست چنانچه حدیث آن نیز معروفست و گاهی از خدا
طلب نمود اما جامه کهنه نه از برای عید و زینت بلکه از برای آنکه چون او را
شهید نمایند و لباسهای نو را ببرند طمع در این جامه کهنه نکنند و بدنش عریان
نماند پس خواهرش زینب جامه کهنه آورد و حضرت چند موضع آنرا پاره
نمود و خونهای حضرت آن جامه را رنگین کرد بهمان رنگ که جبرئیل جامه اش
در عید رنگین نمود و خاکهای کربلا او را خاکی کرد و نیزه و تیر و شمشیر پاره پاره
نمود مع ذالک اسحق بن حویه او را بیرون آورد و بدن شریفش را عریان
بروی خاک گذاشت آه آه بست و هفتم اصحاب فیل چون اراده خراب
کردن کعبه نمودند ابابیل سنگ ریزهای جهنم را بر فرق ایشان می زدند
که از دبر ایشان بیرون می رفت و چون اصحاب کلب و خنزیر یعنی بنی امیه اراده
نمودند تخریب خاندان رسالت را بکشتن حسین خداوند هر چند زمان قلیلی
ایشانرا مهلت داد بجهة مصالح چندی ولیکن بعد بر ایشان فرستاد جماعتی
را که یک یک را گرفته با نواع عذابها معذب نمودند دست و پا بریدند
و بآتش سوزانیدند و بروغن زیت جوشانیدند و کشتند و بعد جسدش را
سوزانیدند مانند ابن زیاد خودش بآتش سوخت مانند اخنس بن زیت

واز حاجب ابن زیاد منقول است که گاهی صورت آنملعون بآتش مشتعل می شد پس آن را خواموش می کرد و نیز یزید شب را مست خوابید صبح دیدند که مرده است وروی‌اش سیاه شده و اسبابی که از حضرت بغارت بردند همه آتش گرفته مانند گوشت شتران انجناب و عطر باقی که برده بودند از زعفران وغیره چنانچه در مقامش مفصل است بیست و هشتم نظر نمودن بکعبه از برای کسانی که عارف بحق ائمه هدی باشند سبب مغفرت است و موجب کفایت هموم دنیا و آخرت است و همچنین نظر بسوی حسینؑ از اعظم عبادات بوده و پیغمبرؐ عمداً نظر بسوی او می نمود و گاهی که گرسنه می گردید می فرمود بروم نظر بحسنؑ وحسینؑ کنم تا گرسنگی من زایل شود و حضرت امیرؑ هم عمداً نظر بانجناب می کرد ولکن بمجرد نظر با وسبب غلبه حزن و گریه ایشان بود و نظر بسوی قرآن جناب عبادت است واثرش نیز غلبه رقت و حزن است بر ناظر خصوصاً اگر نظر نماید بقبر فرزندش علی که نزد پاهای پدر مدفون است البته محزون خواهد شد چنانچه همه اینها مروی است بیست و نهم درج وارد است که هر درهم که در راه او صرف کنند بهزار درهم محسوب می شود وابن سنان از حضرت صادق سؤال نمود که درهمی که در راه حج صرف می شود بهزار درهم است پس درهمی که در راه زیارت پدرت حسینؑ صرف شود چه قدر است فرمود حساب می شود هر درهم بهزار هزار هزار درهم تا ده مرتبه هزار مکرر کرد و رفع میشود از برای او درجات بهمین عدد و رضای الهی از برای او بهتر است سی ام خداوند مکه را خلق نمود و او را حرم خود قرار داد پیش از دحوالارض ولکن در روایت است از علی بن الحسینؑ که خداوند قرار داد زمین کربلا را حرم امن و مبارک پیش از آنکه کعبه را خلق کند و آنرا حرم قرار دهد بیست و چهار هزار سال و چون زلزال روز قیامت شود برداشته شود این زمین باتربت نورانی صافی و گذاشته شود در بهترین مواضع بهشت که ساکن او

نشوند مگر نبیین و مرسلین یا فرمود مگر انبیاء اولو العزم و آن زمین نور می دهد در
میان ریاض بهشت مانند ستاره روشن در میان ستارها که نور آن دیده‌ها
را خیره می کند و آن زمین ندا می کند منم آن زمین مقدس پاکیزه که در بر داشتم سید
شهدا و سید جوانان بهشت را سی و یکم که سخن گفت و تفاخر نمود بکرامتهای
خدا و گفت کیست مانند من و حال اینکه خانه خدا بر روی من بنا شده و مردم
از اطراف بجانب من می آیند و از برای کربلا برتری است بر او چنانچه مروی است
که چون مکه تفاخر نمود وحی شد بسوی او که بجای خود باش که فضل خانه که بسبب
فضل تو است در جنب فضل کربلا مگر بمانند سوزنی که در دریا فرو برند پس چقدر
آب از دریا برمی دارد و اگر خاک کربلا نبود ترا فضیلت نمیدادم و اگر آن شخص
که در انجا مدفون است نبود ترا و خانه‌ای را خلق نمی کردم پس بجای خود باش و تواضع
و خشوع نما و تکبر مکن بر کربلا و الا ترا بجهنم خواهم انداخت باز می گوئیم که کربلا نیز
تکلم نمود و مفاخره کرد در این نشائه و خداوند برا و رد نکرد و یک مفاخرت
در بهشت خواهد کرد اما مفاخرتش در این عالم پس وقتی بود که خطاب رسید که سخن
گو و فضایل خود را ذکر کن پس گفت منم زمین خدا که مبارک و پاکیزه هستم خاک و
آب شفا است و فخر نمی کنم بلکه خاضع و ذلیل هستم از برای خداوندی که مرا چنین
قرار داده و فخر نمیکنم بر زمینهای دیگر بلکه این کلام من باب شکر آلهی ادا نمودم
پس خداوند او را گرامی داشت بحسین ع و اصحابش بسبب تواضع و شکرش پس فرمود
حضرت صادق ع که هر کس تواضع کند از برای خداوند تعالی بلندش نماید و هر کس
بلندی کند پستش سازد و اما مفاخره اش در بهشت پس در وقتی است که
خدا آنرا بهترین روضهای بهشت و اعلی درجات آن قرار دهند ندا کند که منم زمین
خدا که پاکیزه و پاک و مبارک بودم که در بر داشتم سید شهداء و سید جوانان
بهشت را سی و دوم خانه بیت عتیق است یعنی سالم شد از طوفان یا طواف
با آن شده است از قدیم الایام و حسین ع نیز بیت العتیق است که جایش از

طوفان سالم شد و از جریان آب سالم و احترامش از قدیم الایام پیش از خلق آسمان
و زمین بود و از آتش آزاد است و سبب آزادی از آن است سی و سوم در
کعبه حطیم است که بسبب محو ذنوب عباد است و بسبب حسین ع همه گناهان گذشته
و آینده آمرزیده می شود و شخص می شود مانند روزی که از مادر متولد شده سی و چهارم
در کعبه مستجار است که پناه بآن می برند از عذاب و حسین ع از روز تولدش مستجار
بود از برای ملائکه و از برای خلایق تا روز قیامت سی و پنجم حجر اسمعیل ذبیح متصل
است بکعبه و در آنست قبر اسمعیل و دخترانش و در ما بین رکن و مقام قبر هفتاد
پیغمبر است که همه از گرسنگی مرده اند چنانچه در اخبار ماثور است و حسین ع قبر
علی ابن الحسین ع متصل است با او و قبر هفتاد و دو صدیق در پائین پای او است
که همه تشنه کشته شدند و در یک حفره مدفون گشتند و حایر بایشان محیط است
و در انجا دویست نبی و دویست وصی مدفون اند چنانچه در روایات صحیحه است
سی و ششم در اطراف کعبه چند مقام معظم محترم است مانند منی و مشعر و عرفات
و صفا و مروه و در اطراف قبر حسین ع نیز چند مقام معظم است مانند قتلگاه آن
حضرت و محل قتل شهداء و علی اکبر چون سبب شرافت منی بواسطه آن است
که محلی است که ابراهیم اسمعیل را خوابانید بجهة کشتن و محل شهادت حسین ع و علی
و عبدالله و عباس و قاسم از آن اشرف است و اگر شرافت منی بسبب
این است که محل ذبح اضحیه و هدی است پس محل ذبح قربانهای الهی که پیغمبر
فرمود در حق ایشان که سادات شهدای امت منند اشرف از منی خواهد
بود و شرف مشعر الحرام بجهة آنست که ابراهیم در انجا خواب دید که مامور است
بذبح فرزندش و مکانی که حضرت حسین ع در بیداری فرزندش را در آن کشته دید
افضل خواهد بود سی و هفتم خداوند مقرر فرمود که حضرت ابراهیم مؤذن و داعی
بسوی خانه باشد پس انجناب بر مقام بر آمد و ندا کرد که بیا بسوی حج و مؤذن
و داعی بسوی حسین ع حبیب خدا است بامر الهی که فرمود قل لا اسئلکم علیه اجرا

الا المودة فی القربی پس انجناب بر منبر برآمد و مکرر فرمود ای مردم من دو چیز نفیس یا ثقلین در میان شما می گذارم کتاب خدا و عترت من و ندا نمود بسوی یاری حسین و محبت او چندین مرتبه چنانچه حذیفه ابن الیمان روایت نموده که گفت شنیدم حضرت رسول را که می فرمود در حالتی که دست حسین را گرفته بود ایها الناس این است حسین ابن علی پس او را بشناسید بخدا قسم که او در بهشت است و دوستان او در بهشتند و دوستان دوستانش در بهشتند و خود انجناب نیز چندین مرتبه ندا نمود و دعوت کرد مردم را بسوی یاری خود در مدینه و مکه و مابینهما و در کربلا بطریق خطبه و استنصار و استغاثه و داعیه پس اجابتش نمودند پیاده و سواره و یاریش نمودند کسانی که ادراک فیض صحبتش را نمودند مانند شیعیان که آرزو می کنند شهادت در رکابش را و بعض زوار و گریه کنندگان سی و ششم از احترامات کعبه معظمه فرستادن هدی است بسوی او از گوسفند و شتر و تعظیم حسین از آن عظیم تر است که خداوند الهام نمود اهو را که بچه خود را بچه انجناب ببرد پیش از آنکه اشک از دیده او جاری شود چنانچه مروی است که روزی اعرابی بچه آهوئی هدیه از برای پیغمبر خدا آورد و عرض کرد که این را صید کرده ام و از برای فرزندت حسن و حسین آورده ام حضرت قبول فرمود و دعای خیر در حق او نمود و چون امام حسن در انجا حاضر بود حضرت آنرا باو عطا کرد پس ساعتی بعد حسین آمد دید برادرش بچه آهوئی دارد و باو بازی می نماید عرض کرد یا جداه ببرادرم بچه آهو دادی و بمن ندادی و مکرر کرد این سخن را و پیغمبر خدا او را تسلی می داد و با او ملاطفت می نمود تا آنکه نزدیک شد بگریه افتد ناگاه صدای هائی هوی از در مسجد بلند شد دیدند آهوئی با بچه اش داخل مسجد شد و از عقب ایشان گرگی است که ایشان را می راند بسوی پیغمبر تا اینکه بخدمت انحضرت رسانید پس آهو بسخن در آمد و عرض کرد یا رسول الله دو بچه داشتم یکی را صیاد صید نمود و بخدمت رسانید دیگری را

برای من باقی بود و بال دلخوشش بودم و الان او را شیر میدادم ناگاه صدائی
شنیدم که شخصی میگفت بشتاب ای آهو و بچه خود را به پیغمبر برسان بسرعت
زیرا که حسین علیه السلام در نزد آنجناب ایستاده و نزدیک است بگریه افتد و تمام ملائکه سرهای
خود را بلند کرده اند از محل عبادت خود و اگر حسین علیه السلام گریه کند ملائکه مقربین بگریه
می افتند و صدائی شنیدم که ای آهو بشتاب پیش از آنکه اشک بر صورت
حسین علیه السلام جاری گردد و الا این گرگ را بر تو مسلط می کنم که تو را با بچه ات بخورد
پس اینک بچه ام را بخدمت آوردم از راه دور بسیار دور و زمین در زیر پای من
پیچیده می شد تا اینکه بزودی بخدمت رسیدم و حمد می کنم خدا را که پیش از
جاری شدن اشک بر صورت حسین علیه السلام او را رسانیدم پس صدای تکبیر و تهلیل
از اصحاب بلند شد و حضرت از برای آهو دعای خیر و برکت نمود و حسین علیه السلام
بچه آهو را گرفت و نزد مادرش برد و همه مسرور شدند نبی و نهم خداوند مقرر
نموده است از برای حج بهترین ماههای حرام را و آنرا مخصوص حج کرده
علاوه بر آنکه ایام سال را عمره قرار داده و از برای زیارت حسین علیه السلام نیز همان
وقت را معین نموده بلکه ابتدا نظر بزوار آنجناب می نماید پیش از آنکه نظر
باهل عرفات کند علاوه بر اوقات شریفه که از برای زیارت بالخصوص
مقرر نموده با اینکه زیارت مطلقه را هم در تمام اوقات سال قرار داده
چهلم نماز در مسجد الحرام مساوی صد هزار نماز است بمقتضای اخبار و در خبر است
که نماز در مسجد مدینه بهتر از هزار نماز است و در مسجد الحرام هزار مقابل آنست
پس هزار هزار میشود و شعیب اعرقوفی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود ای شعیب هیچکس نماز نمی کند نزد حسین مگر اینکه قبول میشود از او
و از برای تو است بهر رکعتی که در نزد آنجناب بجا آوری ثواب هزار حج و هزار عمره
و عتق هزار بنده و هزار وقوف در سبیل خدا با نبی مرسل چهل و یکم خداوند واجب
کرده است بر قاصد کعبه که احرام به بندد و ترک مال و علاقه دنیا نماید از زنان

وعطریات و زینت و سرمه و سایه و لباس و مستحب است از برای زایر حسین ع
که غبار آلوده و گرسنه و تشنه و از عطریات و لذایذ اجتناب کند چهل و دوم مکه
محل تولد رسول خدا و علی مرتضی است و مدفن حسین ع محل زیارت رسول خدا و
امیرالمؤمنین ع است در غالب اوقات سال چهل و سوم مکه مبدء ظهور اسلام و
جدا شدن مسلمین از مشرکین و کربلا مبدء ظهور ایمان است و افتراق شیعیان
از مخالفان این است که آنرا قبة الاسلام نامیده اند چهل و چهارم شمرده شده
در اخبار از برای مکه صد و بیست رحمت خاصه و از برای وسائل حسینی ع
شمرده شده است زیاده از صد و بیست هزار رحمت خاصه چهل و پنجم مکه
محلی است که پیغمبر چند مرتبه از آن بمعراج رفت از خانه ام هانی یا از شعب و
مدفن حسین افضل معراج پیغمبر بوده که در شب معراج بانجا رسیده از انجا عروج فرموده
و آن زمین معراج حسین ع است در روز عاشورا و معراج ملائکه است چهل و
ششم مکه محلی است که حضرت خلیل مامور شد که ذریه و عیال خود را تنها در انجا
بگذارد و برود و حسین ع نیز مامور شد که عیال خود را در کربلا حیران و تشنه و گرسنه
و بی کس بگذارد و برود لکن خلیل ع دعا نمود در حق عیالش که خداوند قلوب خلایق را
مایل نماید بسوی ایشان و از ثمرات بایشان روزی کند و حسین ع عیال خود
را در این زمین گذاشت و فرمود مهیای اسیری باشید و صبر کنید بر هر بلا که بر
شما وارد میشود چهل و هفتم خداوند امر نمود اشرف مخلوقات را بانیکه ارکان کعبه را
ببوسند و دست بانها بمالند و این از همه فضایل کعبه بالاتر است و نظر آن از
برای مولای مظلوم ما ثابت است زیرا که پیغمبر ع او را در برمی گرفت و جمیع اعضای
او را می بوسید خصوصاً زیر گلو و قلب و جبین و لبهای آنجناب را و همچنانکه
استلام پیغمبر رکن عراقی و شامی را بالخصوص اسرار و حکمتها داشته همچنین حکمت
تقبیل و استلام پیغمبر ع اعضا و جوارح حسین ع را اسرار چندی است و از برای تکثیر
تقبیل مواضع مخصوصه نیز اسرار و معجزات و اخبارات بوده اما تکثیر تقبیل

تقبیل گلوی مبارکش پس معلوم است و اما پیشانی پس شاید جهتش آنست که
موضع سنگی بود که پیشانی شریفش شکست و خون بر صورت انورش جاری
گردید یا موضع تیر است که بآن پیشانی زدند یا چون موضع سجود بوده و از
این جهة پیشانی محل ظهور نور مؤمن است چنانچه در روایت است و حسین در این
مقام خصوصیتی داشته که سجده اش سجدهٔ مخصوص بیانش آنست که حالت
سجود خودش از جملهٔ حالات تقرب بخدا است صورتاً و معناً و در آیات و
اخبار دلالت بر آن هست و در خبر است از اقرب حالات عبد بخدا حالت
سجود است و از برای حسین ع سجود خاصی بود در وقتی که در درجات قرب
الهی ترقی می نمود از وقتی که از وطن خارج شد تا زمانیکه بحالت سجود پیشانی
مبارک بر خاک گذاشت بقصد سجود و دیگر سر بلند نکرد مگر بر سر نیزه و چنانچه
از عبارت مذبوح من القفاء استفاده میشود پس از این جهة رسول ص آن پیشانی
مبارک را مکرر می بوسید و اما بوسیدن قلب منورش پس سرش آنست موضع
تیر سه شعبهٔ زهرآلوده که فی الحقیقه همان تیر سبب قتل آنجناب شد و اما بوسیدن
لب و دندان او پس یکی از اسرار او ظاهر شد در وقتی که زید بن ارقم گفت
ای پسر زیاد بردار چوب خود را از این دو لب مبارک که من بچشم خود دیدم
که رسول خدا مکرر می بوسید این لبها را چهل و هشتم کعبه هرگز بدون طواف کننده
نیست نه در شب و نه در روز حسین ع نیز از روز شهادتش تا حال بدون زوار نیست
از بشر یا ملائکه و یا وحوش یا جن از اهل دنیا یا از عوالم دیگر چنانچه در روایات
منقول است چهل و نهم خداوند امتحان نموده است اهل عالم را بخانهٔ مبارکش
چنانچه حضرت امیر فرمود در خطبه اش آن را قرار داد در میان زمینهای سنگلاخ
تنگ بی انتفاع که در اطرافش کوههای سخت و رملهای سست و آبهای کم
و قریههای دور از هم است بجهة امتحان عباد و اما بیت حقیقی یعنی حسین ع پس
محک امتحان عالمیان شد در وقتی که استغاثه نمود در زمانیکه از همه جانب

تر بود با حاطه و شمشیرهای کشیده و نیزهای بلند شده و تیرهای پران و سنگهای در اطرافش اعضای مضطرب و روهای زرد و چشمهای کور شده و نالهها و عجو و کشتهای بخون اغشته پس همه مردم را امتحان نمود و امر فرمود بیارش و انیکه دعوت او را اجابت نمایند بتفصیلی که کیفیتش نه کور شد در باب زیارت بنجا هم خداوند تارک حج را با استطاعت کافر شمرده من باب مبالغه در بزرگی عقابش و از تارک زیارت حسین با قدرت تعبیر شده است بانیکه غیر مؤمن است یا ناقص الایمان است یا انیکه شیعه نیست و عاق رسول خداست با اینکه زیارت انحضرت از جمله مستحبات است و حج از جمله واجبات است مطلب سوم در بیان سر اینکه میزان ثواب زیارت انحضرت را ثواب حج بیت الله نموده اند بدانکه از برای حضرت حسین در فعل حج مدخلیت خاصی بوده است که خودش بیت الله است و از برای خدا چند حج مخصوص نمود که از سابقین و نه از لاحقین را چنین حجی واقع نیست و از برای هر یک از حجهای انجناب ترکیب مخصوصی و مناسک خاصی بوده است و از برای این بیت الله حقیقی صاحبان مخصوصی است که از برای هر یک مناسک خاصی بوده و ایشان چند صنفند اول انبیاء و ملائکه دوم شهداء سیم اهل بیت انجناب چهارم شیعیانش پس در اینجا چند مقصد است اول در حج خود انحضرت بدانکه انجناب هشت نوع حج نمود نوع اول انکه بیست و پنج مرتبه حج کرد پیاده بعضی با امام حسن و بعضی بعد از او و در بعض حجها امیر حاج سعد ابن ابی وقاص بود و چون قافله حاج در بین راه عبور نمودند با ایشان در حالتیکه پیاده راه می رفتند تمام حاج با امیر پیاده شدند و با ایشان رفتند پس سعد بخدمت ایشان آمد و عرض کرد پیاده گی بر مردم زحمت میدهد و سواری هم با پیاده بودن شما دشوار است خوبست که سوار شوی تا مردم سوار شوند و را جله ایشان حاضر بود پیشاپیش می بردند ایشان راضی نشدند

مطلب سوم

وفرمودند که ما بر خود لازم کرده ایم که پیاده بحج رویم و سوار نشویم ولکن از میان قافله بکنار میرویم تا برایشان سواری دشوار نباشد پس از راه بکناری رفتند وحاج سوار شدند و نوع دوم حج قلبی باطنی یعنی روحانی بود یعنی حقیقت اعمال حج که این اعمال ظاهریه عناوین و دلایل آنها است چونکه از برای احرام یک معنی قلبی است و همچنین از برای کندن جامه و پوشیدن جامه احرام و لبیک گفتن و طواف وسفر و وقوف و نحر و حلق و رمی جمرات و بیتوته منی روح و باطن و حقیقتی است که این صور تنها بجهة آن حقیقت مقرر شده و تفصیلش در روایات اسرار حج مبین است و حسین جمع نمود باطن همه اعمال و حقیقت تمام مناسک و بواطن جمیع ظواهر و روح اشباح این اعمال و حقایق صور آنها را در عبادات خود که بآن امتثال نمود خطابی که نسبت بآنجناب وارد شده بود چنانچه بر شخص عارف بصیر مخفی نیست زیرا که روح اراده حج و مناسک آن مجملا مجرد نمودن قلب است و وداع نمودن با دنیا و راحت و اهل دنیا و تسلیم نمودن قضا و ترک علایق حتی لباس بدن و گشودن هر عقده با احرام و ایستادن بدرگاه بعد از درگاهی و طلب اذن نمودن و سعی کردن در خدمت مولا و دویدن بسوی خدمات و دفع دشمنان و بنا و بردن باستان آقا و امثال آنها و از آنجناب صادر شد تمام این حقایق او است کسیکه واقع گردید از او حقیقت حج حقیقی صریحا اشاره مانند مناسک حج پس آنجناب خود مصور نمود مشار الیه اعمال را و موجود ساخت در خارج نوع سوم حجی است که مکرر با آن احرام بست و محل گردید پس اول احرام بست از برای تمتع و چون دانست که اگر آنرا تمام کند بحیله او را در حرم خدا می کشند عدول نمود بعمره مفرده و مناسک آنرا بجای آورد و محل شد پس احرام بست بحج دیگر و این احلال و احرام از خصایص آنحضرت است و بیانش آنست که چون آنجناب محل گردید از حجی که منادی ی او حضرت خلیل الله بود در وقتی که ندا نمود عباد الله را که بشتابید بسوی

حج پس جواب دادند او را اشخاصی که در اصلاب بودند محرم کرد حجی که منادی
بسوی خداوند جلیل بود در وقتی که پیش از خلقت آسمانها و زمینها او را ندا
نمود که ای حسین بفروش خود را در راه خدا و محل گردید از حجی که میقاتش مسجد
شجره بود و محرم شد بحجی که میقاتش شجره مبارکه است که ندای لا اله الا انا
از آن بگوش موسی رسید محل شد از حجی که از احکام آن است کندن جامهٔ دوخته و
و پوشیدن دو جامه سفید و محرم شد بحجی که احرامش کندن جمیع لباسها است
و پوشید دو جامه یکی از خون و دیگری از غبار صحرا محل شد از حجی که از جمله تروک
احرامش ترک خضاب ریش و دست و پا است بحنا و محرم شد بحجی که از جمله افعالش
خضاب صورت و ریش و سر و تمام اعضا است بخون محل شد از حجی که باید در
حال سیر در سایه نباشد و محرم شد بحجی که در آن ترک سایه نمود در حال سیر و
وقوف و نوم محل شد از حجی که احرامش سر برهنه کردنست و محرم شد بحجی که
احرامش سر بریدن است محل شد از حجی که از جمله اعمالش اطعام طیور حرم است
بگندم یا جو و محرم شد بحجی که در آن جسد او را اطعام طیور حرم نمود محل شد از حجی
که در آن باید ترک نمود کافور را و محرم شد بحجی که در آن ترک نمود سدر و کافور را
بلکه آب قراح را نیز محل شد از حج تمتع و محرم شد بحجی که هم عمره و تمتع و افراد
بود و هم حج تمتع و قران و افراد بود محل شد از حجی که اکثر عابدین آن را بجا
آورده اند از زمان پیش از آدم سی هزار سال و محرم شد بحجی که غیر از آنجناب
چنان حجی نکرده محل شد از حج اصغر و محرم شد بحج اکبر محل شد از حج ظاهری
و محرم شد بحج ظاهری و باطنی محل شد از حجی که بسیاری از مردم مستطیع بسوی
او هستند و محرم شد بحجی که احدی غیر از آنجناب را استطاعت آن نیست
محل از حجی که خداوند بآن امر نموده است در قرآن که در زمان پیغمبر نازل گردید
از برای همه جن و انس و محرم شد بحجی که خداوند امر نمود بآن در رساله مخصوص
بآن جناب که در صحیفه مهر شده بود بمهر طلا که آتش بآن نرسیده و آن یک صحیفه

بود از دوازده صحیفه که جبرئیل بخدمت حضرت رسول ص آورد و آن رساله این
بود که ای حسین ع نفروش خود را در راه خدا و بیرون رو با جماعتی که از برای ایشان
شهادت نیست مگر با تو و جهاد نما تا کشته شوی محل شد از حجی که مؤذن آن
ابراهیم خلیل بود بامر خدا و محرم شد بحجی که مؤذن آنحضرت پیغمبر ص بود در وقتی که
آمد نزد قبرش از برای وداع و شکایت حال خود نمود پس خواب او را در
ربود و جد خود را در خواب دید که او را در بر گرفت و پیشانی او را بوسید و امر نمود
او را بخروج بسوی شهادت و خبر داد او را بآنچه بر او وارد می شود از مصائب
بلکه در بیداری او را ایضاً امر کرد در مدینه زمانی که جابر بآنجناب عرض کرد که
بهتر آنست که با بنی امیه مصالحه کنی حضرت فرمود نظر کردم دیدم رسول ص
خدا و علی مرتضی ع و حسن مجتبی ع را که باو می گویند باین مضمون که ای جابر شک
مکن در امر حسین ع که او هر چه می کند امر خداست محل گردید از حجی که یک حج بود
و بعد از فراغ از مناسکش شخص محل نمی شود و محرم شد بحجی که مرکب بود از
پنج حج و هر چند از مناسک یکی فارغ می شد و از آن محل می گردید محرم بدیگری
می شد و بیان اجمالیش آن است که آنجناب محرم گردید از میقات مدینه
و تلبیه گفت مانند کلیم الله در وقتی که از فرعون فرار نمود و تلاوت نمود این آیه
را فخرج منها خائفاً یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین در وقت خروج
از مدینه تلاوت نمود این آیه را ولما توجه تلقاء مدین علی ربی ان یهدینی سواء السبیل
در وقت ورود بمکه چون از مناسک احرام فارغ گردید و محل شد از آن محرم
شد بحج حضرت خلیل که میگفت انی ذاهب الی ربی سیهدین پس از برای
آن تلبیه گفت و چون از مناسک آن فارغ شد محرم شد از خیمها و تلبیه گفت
بحجی که مخصوص خودش و اهل بیتش بود و چون از آن فارغ شد محرم شد از
موقف و مرکزش در میدان حرب و چون از آن فارغ گردید محرم شد از قتلگاه
و تلبیه گفت بحج مخصوصی بعد از جدا شدن روح از جسد مبارکش و از برای

هر یک از این حجها مؤذن مخصوصی بود که اذان گفت در آن حج باذان دعوت
از برای امتثال امر خاصی که بآنجناب تعلق یافته بود و در آن صحیفه مختصه بخود ش
ثبت گردیده بود و بیانش آنست که اولاً شنید اذان پیغمبر خدا را در حج اولش
که از قبر رسول احرام بآن ببست پس تلبیه گفت و از مدینه بیرون آمد چون از
مناسک فارغ شد در مکه اذان دوم را شنید پس تلبیه گفت و احرام بست و از
مناسک آن فارغ شد عصر روز تاسوعا پس اذان سیم را در پیش روی خیمها
شنید از برای حج سوم که سخت تر بود و از مناسک آن ظهر روز عاشورا فارغ
شد پس شنید اذان چهارم را از برای حج اکبر یعنی خطاب قاتل حتی تقتل یعنی
جنگ کن تا کشته شوی و مؤذن آن علی اکبر بود از زبان حضرت رسول پس تلبیه
گفت و از موقف احرام بست و از مناسک آن فارغ شد در وقتی با سر بریده
بر روی خاک افتاد پس شنید اذان پنجم را از برای حج پنجم و منادی بدون واسطه
خداوند متعال بود پس تلبیه فرمود از برای آن در نشانه و حج کرد آن حجی را
که مخصوص بود باو و بیان تفصیلی این حجها آنست که خواستند از آنجناب بیعت
بگیرند از برای فرعون این امت یزید بن معاویه فرار کرد از مدینه و دست از
وطن برداشت و با ترس و بیم روانه مکه شد پس تلبیه گفت ترک بیعت و اظهار
مخالفت با قلت ناصر و علم باینکه کسی یاری او نخواهد کرد پس احرام بست از برای
مخالفت و متارکت و ترک تقیه و آمد بسوی مکه و دعوت می نمود مردم را بسوی
حق و جهاد با بنی امیه و چون از اعمال این حج فارغ شد محرم شد بحج خلیل و احرام
بست از برای آن در میقات مکه در روز عرفه بحج قران و هدی آن مسلم بن
عقیل بود و اشعارش کشته شدن مسلم بود در آن روز چون مشعر بود بمصیبت
حسین و اصحاب و اهل بیتش و مؤذن این حج رسول خدا بود در خواب که
بآنحضرت فرمود در مکه که بیرون رو ای حسین زیرا که خدا خواسته که تو را کشته
ببیند و زنانت را همراه ببر که خدا خواسته ایشان را اسیر ببیند پس تلبیه گفت و عزم

کرد لبیک میروم خودم و اولاد و برادران و بنی اعمام و خواص صحابه را از برای
کشته شدن در راه تو بیرون میبرم زنان و خواهران و دختران را از برای اسیری
در راه تو لبیک اطاعت می کنم امر ترا که فرمودی بیرون رو با جماعتی که از برای
ایشان شهادتی نیست مگر با تو پس احرام بست از محلی که از برای همه کس از
بنی آدم و طیور و وحوش و اشجار و نباتات و کفار و مشرکین مامن بود و از برای
انجناب مامن نبود و احرام بست از امنیّه و هر کس در بیداری بانجناب میرسید
او را می ترسانید و میگفت کجا میروی که پیش رو بیت المعمور است شمشیر چیزی
نیست بلکه هواتف غیب در هر منزل ندا بکشتن او میدادند چنانچه در منزل خزیمه
خواهرش زینب شنید که در نصف شب هاتفی ندا میداد بچند شعر که مضمونش
آنست که این جماعت را اجلشان می کشاند پس نقل از برای برادرش کرد
فرمود خواهر هرچه مقدر شده است خواهد شد و در خواب هم خوف از برایش
حاصل می شد حتی اینکه روزی از خواب بیدار شد و گریست فرزندش علی
عرض کرد از برای چه گریه میکنی ای پدر فرمود در خواب دیدم که شخصی می
گفت این جماعت میروند و اجل ایشان را می کشد عرض ای پدر مگر ما بر
حق نیستیم فرمود چرا بلکه ما بر حقیم و بحق آنکسی که بازگشت خلایق بسوی اوست
عرض کرد پس باکی از مردن نداریم و احرام بست از امید یاری خلق
هرچند گاهی طلب یاری می نمود بجهة اتمام حجت بود و احرام بست از امید
زندگانی چنانچه بعمرو بن لوذان فرمود در وقتی که آنحضرت را ترسانید از
مخالفت بنی امیه فرمودند بر من مخفی نیست و الله مرا نخواهند گذاشت مگر
اینکه این دل خون شده را بیرون آورند پس شروع نمود در مناسک این
حج و احرام بست از جمیع اماکن و بلاد و سعی نمود بسوی صفای کربلا و
رحل خود را در انجا گذاشت از برای وقوف پس احرام بست از طعام
و از آب و شروع نمود در تمام مناسک آن که بیرون رفتن بسوی جهاد بود

طواف نمود بیت الله را وسعی نمود پس وقوف نمود در مرکز خون چنان وقوفی
که احدی از عباد الله نکرد و پس از برای او بود حقیقت عرفه و مشعر پس
رمی جمرات نمود و بجملات ثلثش که تفصیل آن در باب شهادتش مذکور است
پس آمد بمنی نه از برای تراشیدن سر و ذبح هدی یا نحو آن بلکه از برای
بریدن سر و قربان نمودن نفس بذبح و نحر و بیتوته را سه شب بانجام رسانید از
ایام تشریق و بعد از اتمام مناسک این حج و محل شدن از آن متحقق شدند
از معدن عظمت و کبریاء بسوی حج اعظم که قسم پنجم بود از حجهای انجناب که
احدی از متقدمین و متاخرین را چنین حجی میسر نشده و اذان این حج از جانب
خداوند متعال بدون واسطه بود یعنی خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة و مخاطب حسین ع است بمقتضای روایات و آن
جناب است نفس مطمئنه و وقت احرام تا این حج عصر عاشورا بود بعد از مفارقت
روح از جسد شریفش و میقاتش قتلگاه بود و اعمال این حج تلبیه بود از برای
دعوت الهی نه مانند تلبیه دیگران بلکه تلبیه مخصوصی بود که از آن تعبیر
شده است بعبارت راضیه مرضیه زیرا که انجناب با وجود آن مصائب
عظیمه نفسش مفارقت نمود از جسد بطریق رضا نه بطریق صبر بلکه با نهایت
رضا حتی اینکه در آیه شریفه صفت راضیه را مقدم داشته است بر
مرضیه و از آن نکته دقیقی مکشوف می شود بعد از تامل پس بعد از تلبیه سلاح
خود را انداخت پس جامها را انداخت حتی جامه احرامی که در حج سابق
پوشیده بود بلی دو جامه دیگر پوشید که از بادهای صحرا و خون شریفش
بافته گردیده بود پس ترک نمود زینتها را حتی انگشتر پس برهنه نمود سر مبارک
و بهمین برهنگی باقی گذاشت تا بعد از موتش مانند محرم پس از بدن جدا نمودند
پس در آفتاب بدون سایه پس سه شب بیتوته نمود پس ترک کرد عیال و
اولاد و تمام انس را پس بروح مبارک طواف کرد چنانکه احدی قبل از انجناب

طواف نکرد و یعنی ببیت المعمور پس سعی نمود بسر منورش از صفای کربلا بسوی کوفه و از کوفه بشام و از شام بمدینه و از انجا باسمان و از انجا بصفای کربلا پس ذکر خدا کرد بتلاوت قران در چندین موضع پس احرام بست
از برای سر انورش به از سایه تنها بلکه از گذاشتن بر زمین هم زیرا که گاهی بر نیزه بود و گاهی بر درخت و گاهی بر دروازه دمشق و گاهی بدر خانه یزید ملعون و در این حج احرام از خضاب نداشت بلکه احرامش بخضاب بدن بود بچندین خضاب و خضاب محاسنش بخضابی و صورتش بخضابی و سرش بخضابی و از ان محل بکرد ید بلکه فرمود بهمین حالت ملاقات خدا خواهم نمود و مقصودش ملاقات محشری بوده زیرا که انجناب محشور می شود در حالتیکه بدنش خون آلوده است و خون از رگهای گردنش جاری است و همچنین در این احرام اجتناب ننمود از صید و حوش و طیور بلکه همه وحوش را صید نمود و قید کرد و تمام شب تا صبح گرد نها را کشیده بودند بسوی ان جسد شریف و براو نوحه و گریه می نمودند و طیور را نیز صید کرد که بر جسد انور ش می افتادند و بالهای خود را بخون منورش آلوده نموده باطراف می بردند خاتمه چون محقق شد اختصاص حضرت حسین ع بحج خصوصا این حج آخری که عبادت نشده است خدا و ند بمانند آن پس عجبی نیست که قرار دهد خدا اجر زیارت انجناب را معادل بحج و عمره زیرا که اجر مزور است بحج این حج خاصی است که بجا آورد و عجبی نیست از مضاعف بودنش بحسب خصوصیات زیارت تا اینکه برسد بصد هزار و هزار هزار و تا اینکه بهر قدمی یا گامی این مقدار و عجب نیست که برابر عطا شود اجر حج کردن با پیغمبر خدا یا با امام عصر عجل الله فرجه و از مضاعف بودنش و ایضا عجب نیست که عطا شود برابر اجر نود حج پیغمبر زیرا که همه اینها اجر حسین ع است لاغیر مقصد دوم در حاجیان مخصوص بانحضرت از ملائکه و انبیاء و سایر خلق از رجال و نساء اما رجال پس اول ایشان حضرت

خدام آنجناب در ایام حیاتش چنانچه در روایت است که اسرافیل مفاخرت
کرد با جبرئیل که من حامل عرش و صاحب صور م و اقرب ملائکه هستم بخدا پس
جبرئیل گفت من امین وحیم و صاحب قذف و خسف و صیحه و زلزله هستم پس محاکمه
کردند ببارگاه الهی پس وحی رسید که ساکت باشید که بعزت و جلال خودم
قسم از شما بهتر خلق نموده ام عرض کردند چگونه و حال اینکه ما را از نور عظمت خود
خلق فرمودی پس نظر نمودند بساق عرش دیدند که نوشته است لا اله الا الله
محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین پس خجالت کشیدند و جبرئیل مبادرت
نموده عرض کرد خداوندا ترا قسم میدهم بحق ایشان که مرا خادم ایشان
قرار دهی پس دعایش مستجاب شد و خادم ایشان شد و لکن خصوصیتی
در خدمتش بود از برای حضرت حسین که گاهواره او را حرکت می داد
و ذکر خواب از برایش می گفت و این اشعار را می خواند ان فی الجنة نهر من
لبن لعلی و لزهراء و حسین و حسن کل من کان محبا لهم یدخل الجنة من غیر
فتن و از میوه های بهشتی و حلی و حلل آن از برایش می آورد و لباس او
را رنگ می کرد و تعزیه او را بسوی جدش می آورد و گاهی تربتش را می
آورد و بعد از پیغمبر نازل نشد مگر بجهة امر آنجناب چنانچه از حضرت سجاد
روایت شده است که چون حسین شهید شد دیدند شخصی را در میان لشکر
که فریاد کرد با و گفتند چه شود ترا گفت چگونه فریاد نکنم و حال اینکه رسول
خدا ایستاده و گاهی نظر بزمین می کند و گاهی بسوی شما و می ترسم نفرین کند
بر اهل زمین و منهم در میان ایشان هلاک شوم پس جمعی متنبه شدند حضرت
سجاد فرمود که آن شخص جبرئیل بود و اگر ماذون می شد چنان صیحه بر ایشان
می زد که تمام ارواح ایشان از اجساد شان مفارقت می نمود و لکن بایشان
مهلت داد و اما غیر از جبرئیل از ملائکه پس خدام بسیاری موکل بامور آن
حضرتند از انجمله آنهائی که تربت او را از برای جدش آوردند و آنهائی که بجهة

تهنیت یا تعزیت او آمدند و غیر ایشان که از تضاعیف روایات استفاده
می شود صنف دویم انصار انجناب بودند که نازل شدند در چند مورد او
در خارج مدینه آنوقتی که حضرت براه افتادند چند فوج از ملائکه با او ملاقات
کردند که بر مرکوبهای بهشتی سوار بودند و در دست ایشان حربها بود پس سلام
کردند و عرض کردند ای حجة خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادرش بدرستی
که خداوند ما را بیاری جدت فرستاد در مواطن بسیار و اینک بیاری
تو آمده ایم حضرت فرمود میعاد ما با شما بقعه من است که در انجا شهید می شوم و ورود
می کردم چون بانجا رسیدم نزد من بیائید عرض کردند ای حجة خدا امر کن ما را بهر چه
خواهی اگر از دشمنی می ترسی بهمراه تو بیائیم فرمود کسی را بر من راهی نیست تا ببقعه
خود برسم دوم در مکه چنانچه واقدی و زرارة بن صالح نقل کرده اند که ملاقات
نمودیم حسین را پیش از اینکه بسوی عراق رود بسه روز و خبر دادیم او را باینکه قلوب
اهل کوفه با شما و شمشیر ایشان بر شما است پس اشاره نمود بسوی آسمان درهای آن
باز شد و نازل شدند ملائکه بسیاری که عدد ایشان بحصر نمی آمد پس فرمود اگر نه ملاحظه
اجر شهادت و تقدیر الهی بود باین لشکر با ایشان مقاتله می کردم و لکن بطریق
یقین میدانم که مصرع من و مصرع اصحابم از انجا است و احدی نجات نمی یابد
از قتل مگر فرزندم علی سیم در کربلا وقتی که امر براو سخت شد ملائکه آمدند بنجدتش و
نصرت و ظفر براو نازل شد پس مخیر شد ما بین نصرت و ما بین ملاقات خدا پس اختیار
نمود لقاء الهی را صنف سیم ملائکه هستند که مشغول خدمات انجناب اند در نزد قبرش
و از برای ایشان اعمال و مشاغل مختلفه میباشد و ایشان چندین فرقه هستند فرقه
اولی آنهائی هستند که پریشان و غبار آلوده مجاور قبرش می باشند و کار ایشان
گریه بر انجناب است و ایشان چهار هزار ملکند دوم شغلشان استقبال زوار
و مشایعت و عیادت مریض و تجهیز موتاشان می باشد سیم بر قبر ندا می کنند صبح
که ای طالبان خیر بیائید بسوی کرامتهای خدا تا از پشیمانی ایمن شوید چهارم نزد زوار

خطاب کنند بعد از مراجعت خوشا بحال تو ای بنده خدا که غنیمت بردی و سلامت
یافتی و خدا ترا آمرزید پس عمل را از سر گیر پنجم زوار و گریه کنند و بر او هستند که می آیند
و بالا میروند و ایشان نیز چهار هزارند در هر روزی ششم صلوات می فرستند بر او در
هر شبانه روز صد هزار ملک هفتم شغلشان استغفار است از برای زوار هشتم ملائکه
شب و روز است که نزد ملائکه حایر می آیند و با ایشان مصافحه می کنند نهم صلوات
می فرستند بر زوار دهم سلام زوار را از راه دور به آنجناب میرسانند و او فطرس
است که موکل باین شغل است از روزی که بپناه بگاهواره او برد یازدهم ملائکه
هستند که مهر بر پیشانی زوار می زنند از نور خدا که اینست زائر بهترین شهداء و باین
مهر در روز قیامت شناخته میشوند پس پیغمبر و جبرئیل بازوی ایشان را می گیرند و
نجات می دهند از اهوال قیامت دوازدهم جمع می کنند اشک چشم گریه کننده
گان ترا و ممزوج می کنند با آب حیات پس می افزاید در گوارائی آن سیزدهم در هر آسمان
هفتاد هزار ملک اند که از روزیکه روح آنجناب بر ایشان مرور نموده ایستاده اند و
مفاصل ایشان لرزان است از شدت فزع تا روز قیامت چنانچه ابوذر روایت
نموده است چهاردهم انصار او هستند در زمان رجعت و ایشان ملائکه هستند
که اذن گرفتند از خداوند بجهت یاریش و چون اذن یافتند مهیا شدند و نازل گشتند
پس دیدند که آنحضرت شهید شده عرض کردند خدایا اذن دادی ما را در یاری آنجناب
و نرسیدیم وحی شد که در تحت قبه او باشید تا زمانی که رجعت نماید و یاریش کنید
و گریه کنید بر آنچه فوت شد از شما یاریش پس در آنجا هستند و گریه می کنند و چون رجعت
نماید یاوران او باشند و اگر یکی از شیعیان نیز گریه کند بجهت فوات نصرت آنجناب
مانند این ملائکه خواهد بود پانزدهم سلام پیغمبر را برابر می رسانند چنانچه در خبر است
شانزدهم آنچه در روایت معتبره است از حضرت صادق که موکلند بقبر حسین ع هفتاد
هزار ملک که عبادت خدا می کنند و یک نماز ایشان معادل است با هزار نماز
بنی آدم و ثواب آنها از برای زوار حسین ع است هفدهم مشایعت زوار می کنند

بامر خدا تا خانه اش بعد مامور می شوند که نزد در خانه او بمانند و عبادت کنند خدا را
و چون بمیرد نایب الزیاره او خواهند بود تا روز قیامت نوزدهم هر روز هزار
ملک بدور حرم آنحضرت احاطه می کنند تا روز قیامت بیستم آن ملائکه هستند که چون
شهید شد بدرگاه خدا نالیدند و آن جمیع ملائکه بودند و چون حضرت بر خاک افتاد
و سر مبارکش را جدا نمودند حضرت باقرع میفرماید که تمام ملائکه بیکمرتبه نالیدند
بدرگاه خدا که ای آقا و سید ما این قسم رفتار می کنند با حسینع صفی تو و فرزند پیغمبر
تو پس وحی رسید بایشان که آرام بگیرید که بعزت و جلال خودم قسم البته انتقام خواهم
کشید از ایشان پس نمود بملائکه اشباح ائمه را در میان ایشان حضرت قائمع را
دیدند که ایستاده و نماز میکند پس فرمود که باین قائم انتقام خواهم کشید از ایشان بیست و
یکم ملائکه بودند که بعد از شهادتش تربتش را بآسمانها بردند چنانچه در خبر است
که ملکی از ملائکه فردوس نازل شد بدریاها و بالهای خود را گشود بر همه دریاها و فریاد
کرد ای اهل دریاها لباس حزن در بر کنید که فرزند پیغمبرص را سر بریدند پس از
تربت آنجناب ببالهای خود برداشت و بآسمانها برد و هیچ ملکی باقی نماند مگر اینکه
آن تربت را بوئید و در نزد او اثری از آن ماند بیست و دوم ملائکه بودند که از
برای تجهیز و تغسیل و تحنیط و تکفین آنحضرت نازل شدند چنانچه در مجلسش مذکور است

مقصد دوم

مقصد دوم در آنچه آنجناب متصف است بآن از صفات ملائکه و مقصود
صفات یک ملک نیست زیرا که آن فضیلتی نیست نسبت بآنحضرت بلکه مقصود
آن است که اگر ملاحظه نمائی جمیع ملائکه را که از تمام مخلوقات بیشتر هستند و
ملاحظه کنی عبادتهای ایشانرا بانحاء مختلفه که بحد و حصر در نیاید از اول خلقتشان تا
آخر دهر هر آینه آنجناب جمع نموده است جمیع آن عبادتها را در یک روز پس گویا
آنجناب جمیع ملائکه است پس اول بشنو صفات ملائکه را که حضرت امیرالمؤمنینع
در بیان اصناف ایشان میفرماید در خطبه نهج البلاغه می فرماید بعضی از ایشان همیشه
سجده اند و بعضی از ایشان همیشه در رکوع و بعضی صف بسته اند و از حال خود منفک ا

بود و این یک ذره است از کلام در این مقام و مابقی در خزانه خیال بماند مقصد سوم
در آنچه بملائکه عطا شده است از آنجناب و آن چند امر است یکی شفاعت گنهکاران
ایشان چنانچه در قصیه فطرس و دردائیل معروف است دوم قبر شریفش معراج ملائکه
است چنانچه در خبر وارد است سیم آنجناب منبع فیض است از برای ایشان که
بخدمت او میرسند بمقاماتی که تسبیح و تقدیس نمیرسد بآن مقامات از این جهة
چون ملائکه گفتند نحن نسبح بحمدک و نقدس لک یعنی ما تسبیح و تقدیس تو می نمائیم
خطاب رسید که انی اعلم ما لا تعلمون پس حصول فیض که بسبب آنجناب بود بر
ایشان مخفی بود و بعد دانستند و ایضاً از برای ایشان اسبابی مقرر شد از اسباب
جلیلی که سبب علو درجات ایشان است بطرق مختلفه از گریه براو و زیارتش
و خدمت زوارش و مزارش چنانچه معلوم شد از تفاصیل سابقه عنوان یازدهم
در خصایص آنحضرت که متعلق است بانبیاء عظام و در آن چند مقصد است
مقصد اول در آنچه عطا شده است بآنجناب از صفات انبیاء پس می گوئیم که
خداوند مخصوص نموده است انبیاء را بدوازده صفت و همه آنها در حسین (ع) موجود
است بروجه اکمال و از جمله صفات انبیاء آنست که خداوند متعال امتحان نموده
است خلق را باینکه انبیا را ضعیف و فقیر قرار داده و از برای ایشان اوضاع
دنیوی و زینت آنرا قرار نداده و جمیع حالات و ابتلای ایشان موجود بود
در آنجناب روز عاشورا بنحویکه ظاهر گردید از آن حقیقة اخلاص و از برای خلائق
که هیچ شائبه غیر در آن نبود و از آنجمله اصحاب و اتباع او را سادات شهداء
و اولیاء خدا و اصفیاء و دوستان الهی خواندند و از جمله صفات انبیاء آنست
که نبود احدی از ایشان که مبتلی نباشد بفقر یا بگرسنگی یا تشنگی یا برهنگی یا ضرب یا
قتل یا اذیت و یا استخفاف و بعضی از گرسنگی مردند و بعضی از تشنگی ولی در هیچ
یک از ایشان مجتمع نشد جمیع این بلیات هرچند اکثر آن در بعضی بود و مخصوص
است حسین (ع) باجتماع جمیع این بلیات در او بنحویکه صفت سلامت از هیچ جهة در آن

مقصد سوم

عنوان یازدهم

مقصد اول

جناب ابدا نبود و از جمله صفات انبیاء آنست که از ابدان ایشان بوی به استشمام
میشد چنانچه در حدیث است و از حضرت حسین ع استشمام بوی سیب می شد نظر بآن
حدیث که سابقاً مذکور شد و تا حال هم بوی آن از قبر شریفش استشمام میشود چنانچه مخلصان
مقصد دوم
از شیعه می یابند اثر خصوصاً در اوقات سحر چنانچه در خبر است مقصد دوم در آنچه بآن
حضرت عطا شده است از انبیاء عموماً و آن چند چیز است یکی آنکه جمیع انبیاء زیارت
مدفن آنجناب را کرده اند چنانچه در حدیث است که هیچ پیغمبری نبوده مگر اینکه بزیارت
کربلا آمده و کسیکه بزیارت در ظاهر نرفته در شب معراج بآنجا رفته چنانچه حضرت پیغمبر
فرمودند که در شب معراج مرا بردند بموضعی که آنرا کربلا می نامند پس نمودند بمن مصرع حسین
مقصد سوم
را دوم از برای ایشان همیشه اوقات مخصوصی است که همه ایشان بزیارت او می روند
مانند شب قدر و شب نیمه شعبان مقصد سوم در آنچه مخصوص است بآنجناب از فضایل
انبیاء فرداً فرد و در آن چند باب است بدانکه وارد شده است در زیارت آنجناب نسبت
از برای بعض انبیاء چنانچه زیارت وارث معروف است و در بعض زیارات وارد
است خطاب سلام بر انبیاء باسم ایشان و صفتشان پس چون بیان این عنوان
لازم است که در قسم اول بیان وجوه وارثیت و کیفیت آنرا نمائیم و در قسم دوم
یا کنیم که محتمل است مراد بآن اسم همان پیغمبر معروف باشد و ممکن است که مراد
ب حسین ع باشد استعاره بجهت شدت مناسبتی که با آن پیغمبر دارد مثلاً وارد است
السلام علی الایوب الصابر پس ممکن است که بگوییم مراد همان ایوب معروف است
و ممکن است که استعاره باشد از جناب حسین ع و همچنین در سلام بر یحیی مظلوم و غیره
باب آدم
ب آدم از برای او سجده کردند ملائکه تماما باین معنی که قبله ایشان بود و حسین ع صلوات
فرستادند بر او ملائکه و طواف می نمایند بقبر او و قبرش معراج ایشان است آدم ساکن
در بهشت و حسین ع از نورش بهشت و حور العین خلق شده آدم را لباس بهشتی
زینت بود و حسین ع زینت بهشت است آدم مبتلی شد بفراق بهشت و حسین ع مبتلی
بفراق دوستان آدم مبتلی شد باینکه فرزندش هابیل را کشتند و دید خون او را که

زمین آشامید و حسین ؑ مبتلی شد باینکه دیدن بدن فرزندش را پاره پاره آدم مبتلی شد
بنهی از اکل شجره و از آن تناول نمود و حسین ؑ مبتلی شد بنهی از جمیع علایق و اکل و شرب
و اطاعت نمود آدم صفوة الله بود از تمام مخلوقات و حسین ؑ صفوه صفوه بود
آدم افتخار نمود بر او شیطان باینکه او از آتش و آدم از گل و حسین ؑ افتخار نمود بر او
یزید پلید چون دید خود را بر روی تخت سلطنت و اتباعش با کمال زینت و
لباسهای فاخر بگردش نشسته و دید عیال خود را در قصر با پشت پردها در لباسهای
طلا و زری و حریر و عیال حسین ؑ در لباسهای کهنه پاره و بر ریسمانها بسته و در مجلس
ایستاده و دید پسران خود خالد و معاویه را که با زینت تمام پهلویش نشسته با سلاح
و جواهر و دید فرزندان حسین ؑ را در پیش رویش یکی سر بی تن و دیگری مریض و
مغلول و دید خود را متوج بتاج پادشاهی بر سریر نشسته و سر حسین ؑ برهنه
بر زمین پیش رویش گذاشته با سرهای برادران و اصحابش و مجلس او از دشمنان
حسین ؑ و مشایخ بنی امیه مالامال همه بر کرسیهای زرین نشسته پس باد نخوت و
غرور بکاخ دماغ آن مغرور بالا رفته رو باهل مجلسش نموده شروع کرد بمذمت
آنجناب کردن و شماتت می نمود و فخر می کرد پس اشاره نمود بآنسر و گفت این
همیشه بر من فخر میکرد و می گفت پدرم بهتر از پدر یزید و مادرم از مادرش و جدم
بهتر است از جدش و خود نیز بهتر از او هستم اما اینکه گفت پدرم بهتر است از
پدر یزید پس پدرم با پدرش محاجه کرد خدا از برای پدرم حکم کرد و اینکه می گفت
و اینکه می گفت مادرم بهتر است بجان خودم قسم راست گفت البته فاطمه دختر
رسول خدا بهتر از مادر من است و اما اینکه جدش بهتر از جد من است اینهم معلوم است
از برای هر مسلمانی و اما اینکه او بهتر از من است پس گویا نخوانده است که خدا ملک
را بهر کس بخواهد می دهد و از هر کس بخواهد می گیرد ای صاحب غیرت نیکو تامل نما در
کلام این شقی ملعون که با این اشاره چگونه قصدش تحقیر آن سرور بود پس شما در
مقابل اعزاز و تکریم آنجناب کنید ای صاحبان همت و حمیت و غیرت

ومروت پس بگویید این سری را که بخیزران لبوبش اشاره میکنی زینت آسمان و زمین
است همین زیب عرش برین است همین عزیز خدا و رسول است همان است
که پیغمبر او را با خود بمنبر برد و گفت این است حسین ابن علی پس او را بشناسید
همین عزیز زهراء بتول است اگرچه اینها دل را خنک نمیکند زیرا که در
مقابل آن ملعون نبودیم که این سخنان را بگوییم بلی یک نفر از احبار یهود سخنی
گفت و ایلچی پادشاه روم سخنی گفت و حضرت زینب خاتون کلامی فرمود
که تفصیلش در مجلس مقرر است و باز نیکو نظر نما در مطابقه حالت یزید با ابلیس
لعین زیرا که ابلیس بنظر ظاهری دید تواضع گل را و نرمی و ذلت آن را و حدت
آتش و حرارت و احراق و ارتفاعش را پس خیال کرد که آتش بهتر است
از گل و غافل از آن شرافت که در گل است که محل رویدن انواع ریاحین
و گلها و شکوفها و میوها و درختها و ثمرها و معدن همه فلزات و انواع جواهر و
خزینه آبها که موجب حیات اشیاء است وغیر ذلک و یزید نیز دید خود
را بر سریر سلطنت و سر حسین ع بریده در میان طشت نزد خودش گذاشته
بی حس و حرکت و اتباعش همه با زینت لباس فاخر مصلح و مکمل در خدمتش
ایستاده پس خیال کرد از برای خود فضیلتی را و استدلال کرد باینکه
خدا ملک را باو داده و او را عزیز کرده و حسین ع را ذلیل کرده و ندانست
آن ملعون که در همین حالت او ذلیل بوده و حسین ع عزیز و ملک را بحسین ع
داده و از آن لعین انتزاع نموده و بهمین فعلش نمی بینی که تمام بنی آدم او
را سب می کنند و حسین ع قلوب اهل دنیا را تماما مالک شده و حتی
قلوب کفار را و اگر بخواهی مصداق تعز من تشاء و تذل من تشاء را بدانی
نظر کن بقبر حسین ع و احترامش و زینتش و اوضاع و عمارتش و زوارش
که روز بروز در ازدیاد است و نظر کن بقبر یزید در شام که از روز دفنش
تا حال هر کس از آنجا می گذرد سنگی بجانب آن اندازد بلکه از پیش

سنگ همراه خود بر میدار نه تمام شیعه و سنی و یهود و نصاری چنین می کنند و تجربه رسیده است که اگر سنگ بر آن نمیندازد حاجتش روا نمی شود و الان بقدر تل عظیمی شده است از آن سنگها که بر آن انداخته اند و کسی که آن ملعون را متنبه نمود بر بطلان خیالش حضرت مکرمه زینب خاتون بود در آن خطبه شریفه اش که بعنوان مستقلی می خواهد آدم مبتلا شد بمفارقت بهشت دفعه پس بیرون رفت از محل انس و ریاض قدس بسوی زمین گرد آلوده که معدن آفات و شرور و سباع و موذیات است و اشعاری انشاء نمود بتغییر بلاد و من علیها و حسین نیز مبتلی شد بمثل این پس یکدفعه بیرون رفت از بهشت اجتماع دوستان و اولاد و برادران در ظرف دو ساعت از زمان چنانچه در روایت است که چون نماند از برای آن حضرت احدی از اصحاب و یاوران طفلی از خیمها بیرون آمد که در گوش او گوشواره بود از درو بهر طرف نظر می کرد با ترس و بیم پس هانی ابن شبیب باو رسید و با شمشیر او را از دو شهید ساخت و چون انهم نماند بخواهرش فرمود طفل رضیع را بیاور پس آورد آن طفل را و بدستش داد و واقع شد انچه شد و چون آنهم نماند زنان را ندا کرد و چون از نزد ایشان بیرون رفت و دید بلاد را متغیر و مجلس را با خود ندید انشاء اشعار نمود بهمان مضمون که آدم انشاء نمود و دعا کرد چنانچه آدم دعا کرد آدم گریست بروایتی دویست سال و حسین گریست در یک روز در چند مقام ولکن گریه آنحضرت قیاس نمی شود بر گریه آدم زیرا که گریه آدم گریه فراق بود از برای خودش و گریه حسین از روی رقت و ترحم بود گریه آدم هر چند طولانی و شدید بود که نهرها از اشکش جاری گردید ولی گریه حسین خونی بود که از چشمه قلبش جاری گردید گریه آدم مقرون بتسلی شد و گریه حسین تسلی نداشت گریه آدم از برای یک پسر بود که از او کشته شد و گریه حسین از برای برادران و اولاد

وبنی اعمام واصحاب وعیال واطفال بود وآدم علیه السلام مبتلی شد از برای تحصیل قوت
وطعام از برای خودش وزوجه اش ببلای سختی زیرا که آنوقت در روی
زمین اسباب معیشت بزحمت تحصیل می شد پس در تحصیل علم باسباب
وعمل آن بدون معاون بکمال زحمت بود واگر تایید الهی نبود ممکن نبود
عیش از برای او وحسین علیه السلام مبتلی شد بتحصیل آب از برای دفع عطش عیال
واطفالش با اینکه آب در انجا موجود بود پس انحضرت زحمت بسیار کشید
وانواع تعب بدنی ونفسانی را متحمل گردید پس گاهی خودش آن قوم
را موعظه کرد وگاهی کسی را می فرستاد که ایشان را موعظه کند وگاهی
می فرستاد کسی را که خواهش کند از ایشان وگاهی در شب پنهانی جمعی را
می فرستاد وگاهی چاره می کند وگاهی طلب می کرد خودش از برای زنان یا
لسان که اینها با شما جنگ ندارند وگاهی برای طفلش طلب می کرد وگاهی
آن طفل را با ایشان می نمود که ببینید از تشنگی بیتاب شده وگاهی از
برای خودش طلب می کرد در وقت احتضار و آدم علیه السلام بعد از زحمتها زیر بار
طعام حاصل شد وحسین علیه السلام بعد از همه زحمتها بازیر با لب تشنه جان داد که
جان عالم فدای او باد آدم علیه السلام مبتلی شد باینکه قابیل هابیل را کشت واو را دفن
نمود و زمین خون او را آشامید پس حضرت آدم علیه السلام زمین را لعنت کرد و
زمین بعد از آن خون احدی را نیاشامید وحسین علیه السلام دید فرزندش را علی پاره
پاره و بدون دفن وکفن آدم علیه السلام گریست بر هابیل چهل شبانه روز پس وحی باو
رسید که خدا بتو عطا نمود عوض او هبة الله را که شیث باشد وحسین علیه السلام بر
فرزندش گریست نصف ساعت و آن مقابل چهل روز بود وبعد از
آن مبتلی شد بکشته شدن فرزند دیگرش که علی اصغر بود وبعد بمفارقت
علی دیگر یعنی جناب زین العابدین باب ادریس ادریس علیه السلام را خداوند بالا
برد بمکان بلندی که مابین آسمان چهارم وپنجم است وحسین علیه السلام را بمکان

باب ادریس

بلندی بردند و روحش را مکان بلندی بردند و خونش را و مثالش را و تربتش
را مکان بلندی بردند چنانچه تفاصیل آنها در مجلس گذشت شفاعت ادریس
در حق یک ملک مقبول شد و شفاعت حسین در حق دو ملک یعنی فطرس
و دردائیل ادریس مبتلی شد بفرار از سلطان و تفرق اعوان و روزگرسنه
ماند و حسین ایضاً مبتلی شد بفرار از گشته شدن در حرم خدا بجهة احترام آن
مکان و مبتلی شد بمقاتله و تشنه ماند سه روز تا اینکه خواهرش در مقام نوحه
گری می گفت فدایت شوم ای کسی که تو را با لب تشنه کشتند باب نوح
نوح شیخ المرسلین است و حسین سید جوانان بهشت است نوح خانه اش
مشرف است که مسجد کوفه باشد و حسین مدفنش اشرف است از مسجد
کوفه از چند جهة نوح در حق او خداوند فرموده است سلام علی نوح فی
العالمین زیرا که نجات اهل کشتی بسبب او شد و حسین نیز سبب نجات
از جهنم است نوح صاحب کشتی بود که بر روی آب جاری می گردید و حسین
آن کشتی نجات است که هر کس با آن پناه برد نجات یابد از طبقات جهنم
نوح نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت نمود بسوی خدا پس او را می زدند
بحدی که غش می کرد تا سه روز و خون از گوش او جاری می شد و حسین
در قوم خود نصف روز دعوت نمود پس چنانش زدند که سه روز بدن بی سر بر روی
خاک افتاده و خون از تمام اعضایش جاری بود پس اذیت آنحضرت در این
ساعت بیشتر از اذیتهای هزار ساله نوح بود باب ابراهیم هرگاه در زیارت
بگوئی السلام علی ابراهیم خلیل الله پس اگر خواسته باشی قصد کن حضرت خلیل
را که خود را در راه تقرب الهی با آتش نمرودی انداخت که در مسافت یک فرسخ
بود و قبول نکرد اعانت ملائکه را و دعا نکرد از برای خلاصی خود بلکه عرض کرد
علم خداوند بحال من کفایت می کند از سؤال من و اگر خواسته باشی قصد کن
خلیل کربلا را که خود را در راه تقرب بخدا در معرض چندین فرسخ شمشیر و نیزه در

باب نوح

آورد و قبول نکرد اغاثه ملائکه را و سبب شد که آتش را بر جمع کثیری برد و سلام نمود و اگر
خواهی قصد نما خلیل را که قربانی کرد فرزندش اسمعیل را و بر زمین انداخت یا قصد
کن این خلیل را که فرزند علی را قربانی کرد و با بدن پاره پاره بر زمین دید اگر خواهی
قصد کن خلیلی را که زوجه اش ساره از او آرد طلبید پس خجالت کشید که پاک
را خالی آورد خرج را پر از رمل نمود پس خداوند منقلب کرد با آرد یا قصد کن این
خلیل را که دخترش سکینه از او آب طلبید پس با دست خالی برگشت
و با او فرمود صعب است بر من ای دختر تشنگی تو اگر خواهی قصد کن خلیل را که اهل
خود را در وادی بی زرع گذاشت و یک مشک آب نزد آنها بود پس آمد در
کعبه را گرفت و گفت خدایا من بعض ذریه خود را در این وادی بی زرع گذاشتم پس دعا
کرد در حق ایشان که قلوب خلایق مایل شود بسوی ایشان و از ثمرات روزی
ایشان کرد یا قصد کن این خلیل را که اهلش را گذاشت در وادی بی آب
و طعام تشنه و گرسنه و حیران و در وقت وداع فرمود مهیای اسیری باشید
اگر خواهی قصد کن خلیل را که دوست میداشت ضیافت را یا این خلیل را
که دوست میداشت شفاعت و نا امید نشود کسی که با و متمسک گردد اگر خواهی
قصد کن خلیل صاحب ملت را یا خلیل منبع رحمت را اما **باب یعقوب**
در زیارت حسین می گویند السلام علی یعقوب اگر خواهی قصد نما یعقوب
ابن اسحق را که دوازده پسر داشت و همه ایشان صحیح و سالم در خدمتش ایستاده
بودند پس روزی با و گفتند ای پدر یکی از ما را گرگ خورد پس کمرش خم شد
و چشمش سفید گردید از شدت خون یا قصد کن یعقوب کربلا را که یک پسر
داشت و صدای او را شنید که گفت ای پدر خدا حافظ اینک من هم رفتم
اگر خواهی قصد کن یعقوب را که دید لباس یوسف را خون آلود ولی پاره
نشد پس گفت عجب گرگ مهربانی بوده یا قصد کن این یعقوب را که دید
فرزندش را پاره پاره نه از لباس و نه از بدنش جای سالمی نمانده از یعقوب

باب یعقوب

خواستند یوسف را که ببرند همراه خود که در صحرا التفرج و بازی کنند پس ابا نمود و گفت
من تاب مفارقتش را ندارم و حسینؑ چون فرزندش علی اکبر روانه شد زمان
او را منع کردند فرمود بلکه اذن داد و او را که مشتاق است بملاقات جدش یعقوب
بشیر آمد و جامه یوسف را نزد او انداخت پس چشمش روشن شد و حسینؑ شنید
ناله فرزندش را پس نور چشمش تمام گردید باب یوسف یوسف را
چون از پدر جدا کردند بعضی گفتند او را بکشیم دیگری گفت نکشید بلکه در چاه
بیندازید عاقبت رای ایشان بر این قرار یافت که او را در چاه انداختند و
حسینؑ بعد از انکه اصحاب و اولاد و برادران او را کشتند و زخمهای بسیار
از تیر و نیزه و شمشیر بر او زدند که آن زخمها کفایت می کرد بلکه بعض آنها کافی
در قتل بود بلکه یک تیر از آن تیرها کافی بود مع ذالک اکتفا نکردند و فریاد
کردند که او را بکشید ما در های شما العزا یتان بنشینند پس جماعتی حمله آوردند
که آن کشته شده را بکشند و ذبح کنند بطریقی که قلم را یارای تحریر نیست
یوسف بعد از افتادن در چاه قافلهٔ بیرون آوردند و اسیرش کردند و بعد خریدند
و ببازار مصر بردند از برای فروش و حسینؑ را بعد از انکه بر خاک انداختند
سر او را بر داشتند و بر نیزه نصب نمودند و در کوچهای کوفه و شام گردانیدند
یوسف را قهرا نزد عزیز مصر بردند و عاقبت در نزد پادشاه مکین و امین کردند
و حسینؑ را نزد یزید بردند پس او را شماتت و استهزاء نمود و با چوب اشاره
می زد آن شریفش کرد باب صالح صالح صاحب ناقه مبتلی بود بسقیای
آن و حسینؑ صاحب عیال و اطفال مبتلی بود بسقیای ایشان صالحؑ می
خواست که یک روز تمام آب از برای ناقه اش باشد که دیگری از آن
نیاشامد و قومش چند روز راضی شدند و حسینؑ از برای عیال و اطفالش
چند مشک آب خواست مضایقه کردند تا اینکه راضی شد که یک جرعه آب
بطفلش بدهند یا یک قطره بجگرش برسانند امتناع نمودند صالح چون ناقه اش

باب یوسف

باب صالح

را بی نمود بچه ناقه اش ناله کنان بر کوه بالا رفت و تا حال کسانی که از انجا عبور
می کنند وحشت دارند در انجا و حسین ع چون طفلش را بجهة خواهش آب تیر زدند و
آن طفل صیحه زد و روح از بدن مفارقت نمود حضرت عرض کرد خدایا این
طفل من در نزد تو کمتر از بچه ناقه نیست پس از اینقوم انتقام بکش و اگر حال صلاح
در انتقام نمیدانی پس عوض بهتر عطا کن مؤلف گوید عوض بهتر آنست که خداوند
عطا نموده است بانجناب در عوض ناله آن طفل فریادرسی کسانی را که در محشر
فریاد می کنند یا در مواقف فریاد می کنند یا در میان آتش فریاد می کنند خصوص
اگر الآن از استماع مصیبت این طفل فریاد ایشان بلند شود باب هود ع — باب هود
هود صاحب توکل خاصی است که بقوم خود گفت که همه شما همدست شوید
و با من کید کنید و مرا مهلت میدهید که من بر خدا توکل نموده ام و حسین ع نیز همین
کلام را در مقابل اعداء فرمود هود چون این سخن را بقوم خود گفت کاری با او
نکردند مگر اینکه او را با چوب و سنگ زدند و حسین ع را زدند بهمه چیز از شمشیر و نیزه
و عمود و تیر و سنگ و چوب هود را گلو گرفتند و فشردند تا نزدیک بهلاکت رسید
اما حسین ع پس گلویش را بریدند و ضربت زدند و خورد کردند و نحر نمودند آه باب — باب شعیب
شعیب ع شعیب پدر آن دو دختر است که موسی دید ایشان را بر سر آب مدین
که با ایشان چند گوسفند بود و مردم گوسفندان خود را آب می دادند و ایشان
بکناری ایستاده بودند موسی با ایشان گفت چرا شما گوسفندان خود را آب نمیدهید
گفتند ما را قوت معارضه نیست پس صبر میکنیم تا شبانان فارغ شوند و پدر ما
شیخ کبیر است و نمی تواند خودش بیاید موسی بر ایشان رقت کرد پس گوسفندان
ایشان را آب داد و حسین صاحب دختران و خواهران و اطفال صغار بود
پس وارد گردید بر آب فرات دید که تمام مردم و حیوانات از آن آب می
آشامند و یهود و نصاری و کلاب و خنازیر را مانعی از آن نیست مگر عیال
و اطفال آنحضرت که ممنوعند از آن حتی بعد از فراغ دیگران و پدر ایشان شهید

باب ایوب

کبیر و افضل عالمیان است باب ایوب خداوند در حق او فرمود که ما او را صابر
یافتیم نیکو عبدی است و حسین را خداوند صابر یافت بلکه شاکر و راضی یافت
و از اینجهة او را وصف کرد بنفس مطمئنه راضیه و در حق او فرمود مبارکست
این مولود و او را در عباد مخصوصین خود داخل و از عبید خاص الخاص خود شمرد
در انجا که حضرت رسول فرمود حسین منی و حسین اواب حقیقی است زیرا که از
هر طاعتی که فارغ شد شروع نمود در طاعت دیگر که اشق از اول بود و شوقش
زیادتر میشد ایوب بر هر بلائی صبر کرد ولی متحمل نشد شماتت و برهنگی سر زوجه اش
رحیمه را و حسین در صحرای کربلا صبر نمود بر جمیع مصائب لکن چون خواهرش [illegible]
بیرون آمد بسوی قتلگاه تحمل نکرد و تمام همت بر ارجاع او بسوی خیمها گماشت باب

باب یحیی

یحیی بدانکه از برای حضرت یحیی با حضرت حسین خصوصیتی است از سه جهة
اول اینکه در اخبار وارد شده است که از برای حسین موازات با یحیی بوده است
در چند امر دوم اینکه در حدیث است که حضرت پیغمبر فرمود که در جنت منزلی است
که مستحق آن نیست احدی مگر قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین سیم اینکه حسین در
سفر کربلا مکرر یحیی را ذکر می کرد و هر وقت فرود می آمد منزلی یا بار میکرد از منزلی و
بجهة این خصوصیات در مقام تطبیق سه امر ذکر می کنیم اول بیان موازات آن
حضرت با یحیی دوم انچه در وقت نزول و ارتحال ذکر می فرمود سیم در بیان
زیارات مصیبات آنحضرت بکیفیتی که سابقا اشاره شد امر اول در بیان موازات
که از اخبار مستفاد میشود پس میگوئیم از جانب خداوند بشارت بولادت یحیی
رسید و همچنین بولادت حسین پس بشارت اول آنست که می فرماید یا زکریا
انا نبشرک بغلام اسمه یحیی یعنی ای زکریا بشارت می دهیم ترا به پسری که
اسمش یحیی است و بشارت دوم آنست که ملائکه به پیغمبر گفتند خداوند
ترا بشارت با یحیی سبب فرح زکریا شد و بشارت بحسین موجب حزن گردید
زیرا که مادرش حامله گردید با و از روی کراهت و وضع نمود او را از روی کراهت

چنانچه در حدیث است که مراد حضرت فاطمه است یحیی و حسین هر دو شش ماهه متولد شدند و هر
دو را خداوند بلا واسطه اسم گذاشت و هر دو از پستان شیر نخوردند بلکه یحیی از آسمان شیر خورد
و حسین از عرش عظیم یعنی زبان پیغمبر خدا شیر خورد و هر دو پیشانی ایشان می درخشید و هر دو
مدت العمر فرحناک نشدند اگر احیانا فرحی از برای ایشان می شد بزودی منقلب بحزن می
گردید و قاتل ایشان ولد الزنا بود و در خبر است که در نار منزلی است که احدی مستحق او نیست مگر
قاتل حسین و یحیی و حسین آسمان بر ایشان خون گریست و بر هر دو زمین خون گریست سر
هر دو تکلم نمود بعد از قتل سر یحیی بپادشاه گفت از خدا بترس و سر حسین کم ر قرآن خواند
و احوال گفت یحیی را بطریق صبر کشتند و حسین با اینکه در میدان جنگ شهید شد باز بطریق
صبر کشته شد چنانچه حضرت سجاد فرمود آمردوم در خبر است که حضرت حسین در هر منزلی ذکر
یحیی می فرمود و می گفت سر او را بهدیه از برای زن زانیه بردند و از تامل ظاهر می شود که
این اعظم مصائب یعنی شماتت دشمن و دیدن آن شخص را بحالت ضعف و ابتلا پس چگونه است
مصیبت آنها مدیدان و سر را بریده و پیش رویش گذاشته و هرچه بخواهد با او بکند چنانچه از برای امام
مظلوم واقع شد در مجلس ابن زیاد و یزید و این امر بر رسول خدا صعب بوده بالخصوص
و از اینجهة نفرین کرد بر کسانی که نظر با آن سر کردند با خوشحالی آمر سیم در اعظمیت مصیبت
حسین مظلوم از یحیی مظلوم و این مطلب را بیان کنیم در ضمن سلام بر یحیی زیرا که سلام بر
او می کرد در وقت ذکرش در هر منزل حال نزول و ارتحال ما نیز تأسی بآنجناب می کنیم
در منازل التطبیق پس می گوئیم سلام باد بر یحیی که خداوند او را گرامی داشت بشهادتش حال
می خواهی قصد کن آن یحیی را که بطریق صبر کشتند یعنی او را گرفتند و سرش را بریدند یا قصد کن
این یحیی را که بطریق صبر کشتند یعنی آنقدر زخم بر او زدند که از حرکت افتاد پس سرش را
بریدند اگر خواهی قصد کن یحیی را که سرش را بدست گرفتند و در طشت بریدند یا قصد کن این
یحیی را که نیزه بپهلویش زدند تا از اسب بر زمین افتاد پس سرش را بریدند اگر خواهی قصد کن
آن یحیی را که عداوت قاتلش ساکن شد بکشیدن یک کارد بحنجرش یا قصد کن این یحیی را که
اکتفا نکردند بچهار هزار تیر و صد و چند ضربت شمشیر و صد و چند نیزه بآنچه رسید باز از بریدن

گلو و نحر کردن و خنجر زدن و آنچه به بدنش رسیدن بعد از قتل از پامال کردن و مثله نمودن
پس عداوت ایشان نسبت بسر مقدس او ساکن نگردید بکشتن بلکه بر نیزه اش کردند و بشهرها
گردانیدند و بلاد گردند بار کفایت نکرده بازچوب بلب و دندانش اشاره کردند در چند مجلس اگر
خواهی قصد کن این یحیی را که سرش را بهدیه بردند از خانه بخانه یکدفعه و حسین ع بر این امر تاسف
می کرد و گریه میکرد یا قصد کن این یحیی را که سرش را در شهرها گردانیدند و هدیه فرستادند مرتبه بعد
اخری ثم اخری و اخری اگر خواهی یحیی را قصد کن که چون سرش را نزد ظالم بردند حالتش متغیر
شد یا قصد کن این یحیی را که چون سرش را در نزد ظالمش گذاشتند تبسم نمود و این تبسم بالاتر
بود از همه آن زخمها که بر آن جناب زده بودند کور مباد چشمی که در وقت سماع این تبسم گریان
شود اگر خواهی قصد کن یحیی را که از مسجدش بیرون کشیدند از برای کشتن و حال آنکه هیچ علاقه
و عیال و اطفالی نداشت یا قصد کن این یحیی را که او را از خیمها بیرون کشیدند که در آن بود
از نان حیران تشنه بی کس در میان دشمنان و هر یک فریاد واویلاه و اثکلاه می کشیدند
پس ایشان را ساکت کرد و بیرون آمد ناگاه دختر صغیره اش باو رسید و بر پایش افتاد و
می بوسید و فریاد می کرد دادا از بی کسی و ذلت حضرت برگشتند و او را بدامان مرحمت
نشانیدند و فرمودند اشعاری که مضمونش آن است که تا زنده ام دلم ابگریه خود مسوزان
و چون کشته شوم هر چه خواهی گریه کن اگر خواهی قصد نما یحیی را که سرش را در طشت بریدند
و از خونش یک قطره بر زمین افتاد پس جوشید و ساکن نشد از جوشش تا اینکه فانی نمود
بسیاری از بنی اسرائیل را آن وقت از جوشش افتاد یا قصد کن این یحیی را که بر روی خاک
سرش را بریدند و خونش را بر خاک ریختند مگر چند قطره از آن که خودش بدست گرفت و بر
صورت مالید و باسمان پاشید و بسوی زمین برنگشت و الا تمام زمین سرنگون میشد
اگر خواهی قصد کن آن یحیی را که بیک کشش کارد سرش را بریدند یا این یحیی را که سرش را بدوازده
ضربت جدا نمودند با شمشیر اگر خواهی قصد کن آن یحیی را که سرش را بریدند ولیکن بدنش
صحیح بود یا این یحیی را که سرش را بریدند و بدنش پامال شده و سوراخ سوراخ و مجروح
بود سلام بر این یحیی که سرش را از قفا بریدند و بدنش پامال شده سلام بر این یحیی که سرش را

باب موسی

بر روی سنگ گذاشتند و بر نیزه بلند نمودند و بر درخت آویختند و بر در و از و نصب کردند و در
تنور و در زیر انجانه گذاشتند و محل دفنش معلوم نیست هر چند عاقبت سر با بدن است باب
موسیؑ چون حضرت حسینؑ از مدینه بیرون رفت تلاوت نمود آیاتی که متعلق است بموسیؑ
در قصه فرارش از فرعون و چون بمکه داخل شد تلاوت نمود ایضاً بعض آیاتی را که متعلق است
بموسی و در این تلاوتها اشاره است بتطبیق حالات آنجناب بر حالات موسی و بیانش آنست
که بگوییم موسی کلیم الله بود و حسینؑ نیز کلیم الله بود بموجب روایتی که از عیون المجالس نقل کردیم
از انس ابن مالک در قصه مناجات و همچنین کلیم الله شد در وقت شهادتش بخطاب یا
ایتها النفس المطمئنه تا آخر آیه چنانچه در روایت است موسی صاحب ید بیضا بود یعنی دستش
گاهی میدرخشید در مقام اظهار معجزه و حسینؑ اضعاف آنرا داشت زیرا که پیشانی و گلویش می
درخشید چنانچه زید ابن ارقم روایت کرده در وقتی که آن سر مبارک را بر غرفه او عبور دادند و
بدنش نیز می درخشید چنانچه زارع اسدی که بر نهر علقمه زراعت می نمود نقل کرده موسی معجزه اش
را از سنگ جوشانید از اثر زدن عصا و حسینؑ مصیبتش خون از سنگها جوشانید چنانچه
در سنگ ریزهای بیت المقدس ظاهر شد و در روایت است که هر سنگ و کلوخی که از زمین
برمی داشتند در زیرش خون تازه می دیدند از شب یازدهم تا طلوع فجر و از برایش چشمه
آبها نیز بوده از چشمهای خلایق از انچه دیده می شود بلکه هر کس اشکش را یاد کند چنانچه در روایت
است و این صفت ثابت است از برای اسم او بالخصوص نه بجهه استماع مصیبتش از
روزی که آسمانها خلق شده و روزی که تعلیم اسماء بحضرت آدم کردند چنانچه در تفسیر آیه شریفه
فتلقی آدم من ربه کلمات وارد است موسی از برایش من و سلوی نازل گردید و از برای حسین
چند میوه از بهشت آمد گاهی طبق رطب و گاهی طعام مطبوخ و گاهی انار و به و سیب نازل
گردید و آن انار در وقت فوت حضرت فاطمهؑ مفقود شد و به در وقت شهادت امیرؑ
مفقود شد و سیب در نزد حضرت حسینؑ ماند تا روز عاشورا و حضرت آنرا بو می نمود و
تشنگیش آرام میشد جناب سجاد می فرماید که چون تشنگی بر آنحضرت غلبه نمود دندان خود
را در آن سیب فرو برد و چون او را شهید کردند آن سیب مفقود شد ولی بوی آن باقی است

و شیعیان خالص در وقت سحر استشمام آن می نمایند موسی پیش طور سینا شرافت یافت بجدی
که خداوند باو قسم یاد نموده است بخصوص حسین ع نیز چنین است نسبت بزمین کربلا بلکه در
خبر است که طور سینا همان کربلا است موسی صاحب عصا است که معجزه بوده و حسین ع صاحب
شمشیر است که مظهر شجاعت نبویه بوده و بانجناب میراث رسیده بود و مشهور بشجاعت
حسینیه شده موسی دعا کرد که خداوند هارون برادرش را وزیر او قرار دهد و حسین ع ایضا وزیر
چون عباس برادرش داشت که باعث قوت کمر و زور بازویش بود و از این جهت در
وقت شهادت او ناله برآورد که الان پشتم شکست از برای موسی یک دریا منشق شد
تا بنی اسرائیل عبور نمودند و از برای حسین ع تمام دریاها بموج درآمدند و ماهیان خود را بیرون
انداختند و بر آنجناب نوحه کردند و ملکی از ملائکه فردوس بر زمین نازل شد بر دریاها و بالهای
خود را پهن کرد و ندا نمود که ای اهل دریاها لباس حزن در بر کنید که فرزند رسول خدا را سر
بریدند و در روایت دیگری می فرماید که نزدیک میشود که دریاها منشق شوند و بعضی ببعضی فرو ریزند
اگر ملک موکل با آنها مانع نشود و این در وقتی است که حضرت فاطمه ع گریه و نوحه می کند بر فرزندش
بلکه در بعض روایات که این امر مکرر واقع میشود و از این جهت فرمودند آیا دوست نمیداری که از
یاوران حضرت فاطمه باشی موسی قبر خود را بدست خود حفر کرد در وقتی که گذشت بمردی
که قبری حفر می نمود از او سؤال کرد که این کیست گفت از یک بنده صالح از بندگان خدا
گفت می خواهی ترا اعانت کنم پس اعانت کرد او را بر کندن قبر و لحد را تمام نمود آنمرد گفت
بخواب در آن تا به بینم وسعت دارد یا نه موسی خوابید پس تقاضاش را نمودند طلب کرد که
روحش را قبض کنند پس در همان قبر روحش مقبوض گردید و حسین ع چونکه سه روز دفن نشده
قبر او را رسول خدا حفر نمود بلکه قبور اصحابش را نیز آنحضرت حفر نمود چنانچه در خبر است که ام سلمه
روز عاشورا در خواب دید رسول خدا را غبار آلوده و فرمود مردم بر فرزندم هجوم آوردند
و او را شهید کردند و من او را کشته دیدم و تا حال مشغول حفر قبور بودم از برای حسین ع و اصحابش
موسی را چون آل فرعون از میان آب گرفتند خواهرش آمد و از دور نظر می کرد که عاقبت
امر او بکجا میرسد پس دید خواتین مصر او را بفرزندی برداشته اند و از دست بدست ع دامن بدامن

می دهند

می دهند و تمام زنهای شیرده را از برای دایه گی او جمع نموده اند و آنجناب پستان ایشان را
قبول نمیکند پس خواهرش آمد و گفت من اهل بیتی سراغ دارم از برای کفالت او تا آخر قصه
و حسین ع چون از بالای اسب بر روی خاک افتاد آل ابوسفیان گرد او را گرفتند و خواهرش از
خیمه بیرون آمد که ببیند عاقبت امر او بکجا کشیده پس دید او را طعمه نیزه ها و شمشیرها و فریاد بر
کشید و استغاثه نمود بفرعون لشکر و فرمود ای پسر سعد آیا ابوعبدالله کشته شود و تو باو نظر کنی
موسی چون اهل خود را برد بطور سینا رسید و سرما و باران در شب زمستان ایشانرا دریافت
و نتوانستند آتش روشن نمایند پس باطراف نظر کرد و از دور آتش را دید و باهلش گفت
توقف کنید که من آتش یافته ام میروم شاید از برای شما پاره بیاورم یا راه را بیابم اگر خواهی
قصد کن کلیم الله را یا قصد کن حسین ع پسر رسول الله را که باهلش فرمود من در وادی مقدس
و بقعه مبارکه آتشی یافته ام پس بیائید با من که خدا خواسته است شما را اسیر ببیند
موسی سبزی گیاه از پوست شکمش ظاهر بود از بس علف تناول نموده بود از گرسنگی و
حسین ع سرخی خون از جمیع اعضای بدنش و سرش و مویش و پوستش ظاهر بود و لبان
باب اسمعیل ذبیح الله — مبارکش کبود شده بود از تشنگی **باب اسمعیل ذبیح الله** اسمعیل تسلیم کرد خود را از برای
اینکه پدرش او را در راه خدا قربان نماید بر حق و احسان در ذبح پس خداوند او را وصف
نمود بحلیم و حسین ع نیز حلیم بود که خود را تسلیم کرد از برای اینکه دشمنان او را بکشند کشتنی که مثل آن
واقع نشده و نخواهد شد ابداً و اگر ملاحظه نمائی جمیع جهات و کیفیات مصیبت آنجناب را خواهی
باب اسمعیل صادق الوعد — دانست که مثل او واقع نشده و نخواهد شد **باب اسمعیل صادق الوعد** که در قرآن مذکور
است و آن غیر از اسمعیل ابن ابراهیم است خداوند او را برسالت فرستاد بسوی قومی پس او
را گرفتند و پوست صورتش را کندند پس فرستاد خداوند بسوی او سطاطیل ملک عذاب را
تا از برایش انتقام کشد از آن قوم اسمعیل گفت من تاسی می کنم بحسین ع ولی تاسی او در همان
کندن پوست صورت بود فدا شوم آن غریب را که تمام پوستهای بدنش کندند از زخم
تیر و شمشیر و نیزه و اعضایش را هم جدا کردند چنانچه خودش در خطبه فرمود کانی باوصالی
باب داود — تقطعها عسلان الفلوات **باب داود ع** داود اواب بود یعنی بسیار نوحه می کرد

وانا به می نمود و گاهی بالای منبر نوحه سر می کرد و مردم جمع می شدند و با او هم ناله می کردند تا
بحدیکه جماعتی هلاک می شدند از نوحه و رقت صوت او و حسین ع صدای استغاثه اش
بلند کردید که ای قوم مرا کنایی نیست پس جمعی جان خود را در راه او دادند و مرغان و وحشیان
و دوستان تا روز قیامت بر او نوحه نمودند و می نمایند باب سلیمان ع خداوند با و ملک
عظیم کرامت نمود و تمام جن و انس و طیور را مسخر او ساخت و باد مامور حکم او بود و سلیمان
کربلا تمام آسمان و زمین و وحش و طیر و باد و دریا و جمیع ما خلق الله حتی بهشت و جهنم
و ماسوی و مالا یری مسخر او بودند و همه ایشان در وقت شهادتش ناله و ضجه نمودند چنانچه
تفصیلش گذشت سلیمان را خداوند مبتلی ساخت باینکه جسدی را بر روی کرسی او انداخت
که بعضی گفته اند جسد فرزندش بود که مرده بود و حسین ع جسد فرزندش پاره پاره روی سینه اش بر
خاک افتاد سلیمان مبتلی شد باینکه خاتمش را ربودند و حسین ع و حسین ع خاتمش را با انگشت
بردند باب عیسی ع عیسی پسر مریم عذراست و حسین پسر فاطمه زهراست مریم را ملائکه
ندا کردند بطهارت و اصطفاء و فاطمه را نیز ندا نمودند بهمین نداء عیسی روح الله و کلمة الله
بود و حسین نور الله و رحمت الله بود عیسی پسر سید نساء آن زمان بود و حسین پسر سید عالمیان
است عیسی سنگ را بالین می نمود و این عیسی سری نداشت که بر بالین نهد آن عیسی
لباس خشن می پوشید و این عیسی بدنش عریان بود آن عیسی طعام سخت میخورد و این عیسی
سه روز طعام نخورد آن عیسی مالی نداشت و این عیسی اموال و لباسش را بغارت بردند
آن عیسی ولدی نداشت که بسبب حزنش شود و این عیسی ولدی داشت که از مصیبت
او قوای او سست و نور چشمش تمام شد ولی صبر کرد در راه خدا آن عیسی سایه او مشارق و
مغارب بود و این عیسی سه روز در آفتاب افتاده بود آن عیسی دابه اش پاهایش بود و خادمش
دستهایش بود و این عیسی را نگذاشتند که برپا بایستد و انگشتش را بانچه انگشتری بریدند و
انگشتش را قطع نمودند و دستهایش را از بدن جدا کردند مقصد سیم در آنچه بانبیاء عطا شد بحسین ع
بدانکه انبیاء را بانجناب عطا شد و چیز دیگر اینکه آن حضرت مقتدای ایشان بود در مصیبت پس
بهر مصیبتی میرسید تاسی باو می کردند در صبر کردن چنانچه از حضرت امیر منقول است مضمون آن

دوم اینکه از برای ایشان فرج حاصل می شد در وقت تلفظ باسم حسینؑ چنانچه در خبر روایت وارد شده یکی قبول توبهٔ آدمؑ در دقتی که اسماء خمسه را باو تعلیم نمودند دوم نوحؑ کشتی او بر جودی مستقر شد سیم زکریا را بشارت بیحیی دادند چهارم یونس از شکم ماهی نجات یافت پنجم کشف ضر ایوبؑ شد ششم فدا از برای اسمعیل آمد هفتم یوسف از چاه نجات یافت و از زندان خلاص شد هشتم یعقوب بوصال یوسف رسید چون همه ایشان در نزد شدت امر متوسل باسماء خمسه شدند و چون گفتند بحق حسینؑ آمین دعای ایشان مستجاب گردید و همچنین باقی انبیاء مؤلف گوید که ما نیز از جملهٔ مکروبین بکربهٔ ذنوب هستیم و بلای ما بسبب گناهان بسیار بزرگست پس سؤال می کنیم از خداوند بحق محمدؐ و علیؑ و فاطمهؑ و حسنؑ و حسینؑ و در نزد ذکر آنجناب قلب ما شکسته می شود و اشک ما جاری می گردد پس امیدواریم که خداوند کشف نماید بلا را از ما در نزد ذکر اسم او و ببرکت نام شریفش عنوان دوازدهم در خصوصیات آنجناب که متعلق است بافضل انبیاء علاوه بر آنچه سابقا ذکر شد بعنوان افضل مخلوقات و مراد در اینجا بیان ثبوت فضایل حضرت خاتم الانبیاء و ابتلاءات است و ثبوت از برای آنجناب پس می گوئیم محمدؐ افضل مخلوقین بود و افضل از حسینؑ بوده و حسینؑ از او است و او از حسینؑ است محمدؐ سید انبیاء است و حسین سید الشهداء است محمدؐ خاتم النبیین و حسینؑ خاتم الشهداء است محمدؐ رحمة للعالمین است بجهة عموم فیضی که بسبب او بر خلایق میرسد از جهاتی و حسینؑ نیز رحمة للعالمین است بهمین سبب محمدؐ شاهد و مشهود است و حسینؑ شاهد است از برای زوارش و گریه کنندهٔ اش در روز قیامت بشهادتی که اصلاح امر ایشان خواهد کرد و الآن بشارت می دهد ایشان را از یمین عرش و می گوید ای گریه کننده اگر بدانی که چه ثوابی از برای تو مهیا شده است هر آینه فرح تو بیشتر از جزعت خواهد بود محمدؐ مخصوص بکوثر و حسینؑ سبب فرح کوثر است چنانچه در روایت مسمع بن عبد الملک مذکور است که کوثر فرحناک می شود بشرب گریه کننده کان از او محمدؐ صاحب وسیله است که یکی از مقامات شفاعت است و حسینؑ از اعظم اسباب شفاعت پیغمبر است چنانچه در خبر است که چون آنجناب را خبر دادند بشهادت حسینؑ از جملهٔ کلمات جبرئیل آن بود اگر بخواهی شهادت فرزند ذخیره باشد از برای شفاعت گناهکاران امت

عنوان دوازدهم

پس راضی شو بآن و اگر نه دعا کن تا خدا سالم دارد ایشان را از سم و قتل محمد در عضو بدن او
کرامت و معجزه ظاهر بود و حسین مظهر کرامات او بود چنانچه گلو و پیشانیش از اثر بوسه آن
حضرت می درخشید و همچنین بالای ناف مبارکش را بسیار می بوسید و سببش معلوم نبود تا آنکه
تیر سه شعبه مسموم بر آن واقع شد و همان فی الحقیقه قاتل آنجناب بود پس معلوم شد که آن
سبب تقبیل پیغمبر بوده و این یکی از معجزات آن سرور بود محمد بمعراج رفت بکیفیات خاصه
و حسین نیز از برائیش معراج بود بکیفیات خاصه یک معراج جسمانی که بدنش را در
روز شهادتش بوده و یک معراج روحانی محمد نیز زحمت کشید در ابلاغ احکام الهی پس
تنها ایستاد در مقام دعوت خلایق و متحمل زحمات و مشاق امت گردید در جنگ بدر
و احد و حنین و احزاب و غیر آنها حسین نیز زحمت کشید در ترویج شریعت و تن تنها
ایستاد در مقابل دشمنان و همه مشقتهای غزوات پیغمبر در روز عاشورا
بر او جمع گردید و تفصیل هریک را مقامی است و تا چند گویم
محمد چنان و حسین چنین و حال اینکه محمد خودش می
فرمود حسین منی و انا من حسین پس کافی است
که ما نیز بگوییم محمد از حسین است و حسین از
محمد است و همین کفایت می کند از
ملاحظه تطبیقات فضایل
و ابتلاءات
بلکه
جمیع ابتلاءات حسین نیز بر جناب پیغمبر وارد گردید و بالعکس و الله ولی التوفیق

تمت کتاب مستطاب خصائص الحسینیه علی ید العبد العاصی
میرزا سید علی الحسینی الذهبی الشیرازی فی بیست و پنجم شهر
ذی الحجة الحرام مطابق روز جلوس میمنت مانوس حضرت
ظل اللهی ارواحنا فداه موافق سنه ۱۳۱۳

C.P. PRESS BOMBAY.